

به نام خدا

جزوه شرح فارسی دهم

درس ۱ تا ۱۸

دبیر : مصطفی یوسفی

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴

ستایش : به نام کردگار / قالب : مثنوی / وزن : مفاعیلن مفاعیلن فعولن (ویژه انسانی) / نوع ادبی : ادبیات غنایی (عرفانی)

۱. به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

قلمرو زبانی : کردگار : آفریننده، خالق / واژه دوتلفظی : ۱. کردگار ۲. کردگار / *افلاک : جمع فلک، آسمانها / هفت افلاک : هفت آسمانها (مطابق باور گذشتگان، هفت آسمان وجود دارد - جمع آمدن «افلاک» از ویژگی‌های زبانی گذشته است و امروز «هفت فلک» گفته می‌شود) / پیدا کرد : (در اینجا) آفرید، به وجود آورد (معنی اصلی : آشکار کرد) / بیت : دو جمله / حذف معنایی (سخنم را آغاز می‌کنم) در مصراع اول / مصراع دوم : شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : نام کردگار - کردگار افلاک / ترکیب وصفی : هفت افلاک

نقش دستوری : نام : متمم / کردگار - افلاک : مضاف الیه / آدم : مفعول / خاک : متمم (کفی خاک : گروه متممی)

قلمرو ادبی : هفت افلاک : مجازاً کل جهان هستی / کفی : مجازاً مقدار اندک یا یک مُشت / تلمیح مصراع دوم به آفرینش آدم از خاک / واج آرایی : صامت (ک) / ایهام «آدم» : ۱. انسان ۲. حضرت آدم / مراعات نظیر : آدم و خاک / قافیه : افلاک و خاک

قلمرو فکری : سخنم را با نام آفریننده هفت آسمان آغاز می‌کنم که آدم را از مشتی خاک آفرید.

مفهوم : خلقت انسان از خاک و آفرینش جهان توسط خداوند

۲. الهی ، فضل خود را یارِ ما کن ز رحمت ، یک نظر در کارِ ما کن

قلمرو زبانی : الهی : مُنادا / *فضل : لطف، توجه، رحمت، احسان (که از خداوند می‌رسد) / رحمت : لطف و مهربانی، بخشش / نظر : توجه، نگاه / بیت : سه جمله («الهی» شبه جمله است) / ترکیب اضافی : فضل خود - یارِ ما - کارِ ما / ترکیب وصفی : یک نظر

نقش دستوری : فضل : مفعول - خود : مضاف الیه [فضل خود : گروه مفعولی] / یار : مسند - ما : مضاف الیه [یارِ ما : گروه مسندی] / یک : صفت شمارشی - نظر : مفعول [یک نظر : گروه مفعولی] / کار : متمم - ما : مضاف الیه [کارِ ما : گروه متممی]

قلمرو ادبی : یار و کار : جناس ناهمسان / مراعات نظیر : فضل و رحمت / یک نظر در کارِ ما کن : کنایه از اندکی به ما توجه کن / واج آرایی (ا) / قافیه : یار و کار

قلمرو فکری : خدایا، لطف و احسانِ خود را همراه و نصیب ما کن و از روی لطف و مهربانی، به ما توجه کن.

مفهوم : طلب لطف و عنایت از خداوند

۳. تویی رزّاقِ هر پیدا و پنهان تویی خَلّاقِ هر دانا و نادان

قلمرو زبانی : *رزّاق : روزی دهنده / خَلّاق : خلق کننده، آفریننده / پیدا : آشکار / پیدا و پنهان : صفت جانشین موصوف (مخلوقات آشکار و پنهان) / دانا و نادان : صفت جانشین موصوف (انسان دانا و نادان) / هر دو مصراع شیوه بلاغی / بیت دو جمله / نوع واو : عطف / ترکیب وصفی : هر پیدا، هر پنهان، هر دانا، هر نادان / ترکیب اضافی : رزّاقِ پیدا، رزّاقِ پنهان، خَلّاقِ دانا، خَلّاقِ نادان

نقش دستوری : «ی» در تویی [هر دو مصراع] : فعل اسنادی (هستی) / تو [هر دو مصراع] : نهاد / رزّاق - خَلّاق : مسند / رزّاقِ هر پیدا و پنهان - خَلّاقِ هر دانا و نادان : گروه مسندی

قلمرو ادبی : پیدا و پنهان : تضاد و مجاز از همه آفریده‌ها / دانا و نادان : تضاد و مجاز از همه انسانها / بیت آرایه ترصیع دارد (ویژه انسانی) / قافیه : پنهان و نادان

قلمرو فکری : تو روزی دهنده همه مخلوقات آشکار و پنهان هستی. تو آفریننده همه انسان‌های دانا و نادان هستی.

مفهوم : روزی‌رسان و خالق بودن خدا

۴. زهی گویا ز تو ، کام و زبانه تویی هم آشکارا ، هم نهانم

قلمرو زبانی : *زهی : خوشا، آفرین، شگفتا، هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود (صوت که نوعی «شبه جمله» است) / گویا : گوینده، سخنگو / *کام : دهان / بیت چهار جمله / حذف معنوی فعل (است) در مصراع اول / حذف معنوی «تو هستی» در جمله دوم مصراع دوم / نقش ضمیر (م) در هر دو مصرع : مضاف الیه / نوع واو : عطف / شیوه بلاغی در جمله دوم و سوم : زهی کام و زبان من ز تو گویا است^۲. تو هم آشکارا هستی^۳. تو هم نهان من هستی.

نقش دستوری : گویا : مسند / کام : نهاد / زبان : معطوف به نهاد (زبانم : گروه نهادی) / «ی» در تویی : هستی (فعل اسنادی) / آشکارا - نهان : مسند (نهانم : گروه مسندی)

قلمرو ادبی : تکرار : تو / مراعات نظیر : کام، زبان و گویا / آشکارا و نهان : تضاد و مجاز از تمام وجود انسان / واج آری (ا) / قافیه : زبانم و نهانم

قلمرو فکری : خوشا که دهان و زبانم به وسیله تو سخنگو است؛ تو تمام وجود من هستی.

مفهوم : همه چیز انسان (از جمله قدرت سخنگویی) از خدا است

۵. چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت ، پرده برداری ز رخسار

قلمرو زبانی : چو : وقتی که (حرف ربط وابسته ساز) / آبی : می‌شوی (مضارع اخباری) - در گذشته «آمدن» در معنای «شدن» هم به کار می‌رفته است ولی امروزه این معنی را ندارد. / پدیدار : آشکار / حقیقت : حقیقتاً، بدون شک / پرده : حجاب، پوشش / رخسار : چهره، صورت / برداری : برمی‌داری (مضارع اخباری) / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : وقت بهار

نقش دستوری : آبی : فعل اسنادی [چون معنی «شدن» می‌دهد] / پدیدار : مسند / حقیقت : قید [چون معنی «حقیقتاً» می‌دهد] / نهاد دو جمله : تو یا خداوند (محذوف است)

قلمرو ادبی : پرده از چیزی برداشتن : کنایه از آشکار کردن و نشان دادن / تضاد : پدیدار و پرده / قافیه : پدیدار و رخسار

قلمرو فکری : وقتی که در هنگام بهار آشکار می‌شوی، حقیقتاً چهره‌ات را به همه نشان می‌دهی.

مفهوم : جلوه‌گری خداوند در پدیده‌های جهان آفرینش

۶. فروغ رویت اندازی سوی خاک / عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

قلمرو زبانی : *فروغ : روشنایی، پرتو / اندازی : می‌اندازی (مضارع اخباری) / عجایب : جمع عجیب، شگفت انگیز / نقش : تصویر، شکل / سازی : می‌سازی (مضارع اخباری) / نقش ضمیر (ت) در رویت : مضاف الیه / بیت دو جمله / ترکیب اضافی : فروغ روی، رویت، سوی خاک (در هر دو مصراع) / عجایب نقش‌ها : ترکیب وصفی مقلوب «نقش‌های عجیب» (مطابقت صفت و موصوف از ویژگی‌های سبکی زبان قدیم؛ یعنی گاهی در گذشته، اگر موصوف جمع بود، صفت آن هم جمع به کار می‌رفت).

نقش دستوری : فروغ : مفعول (فروغ رویت : گروه مفعولی) / سوی : قید - خاک : مضاف الیه (سوی خاک : گروه قیدی) / نقش‌ها : مفعول (عجایب نقش‌ها : گروه مفعولی)

قلمرو ادبی : اضافه استعاری : فروغ رویت (روی تو مانند خورشیدی است که نور دارد) / خاک : مجازاً زمین / عجایب نقش‌ها : استعاره از گل‌ها و گیاهان زیبا / تکرار : خاک / جناس ناهمسان : روی و سوی / قافیه : اندازی و سازی

قلمرو فکری : نور چهره‌ات را به سوی زمین می‌تابانی و گل‌ها و گیاهان شگفت انگیز و زیبایی را به وجود می‌آوری.

مفهوم : جلوه‌گری زیبایی‌های خداوند در پدیده‌های جهان آفرینش / زیبایی پدیده‌های جهان از نور عشق خداست

۷. گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

قلمرو زبانی : شوق : اشتیاق و علاقه / از آن : به آن دلیل / بی‌شمار : فراوان و بسیار / نقش ضمیر (ش) در مصراع دوم : متمم (برای آن) / بیت دو جمله / ترکیب اضافی : شوقِ تو / ترکیب وصفی : رنگ‌های بی‌شمار / است (مصراع دوم) : وجود دارد (فعل غیر اسنادی)

نقش دستوری : گُل : نهاد / شوق : متمم - تو : مضاف الیه (شوقِ تو : گروه متممی) / خندان : مسند / رنگ‌های بی‌شمار : گروه نهادی

قلمرو ادبی : خندان شدن گل : تشخیص و استعاره - کنایه از شکوفا شدن گل / حسن تعلیل مصراع دوم : شکوفایی و رنگارنگی گل‌ها به خاطر اشتیاق دیدار خداست! / مراعات نظیر : گل و بهار و رنگ / قافیه : بهار و بی‌شمار

قلمرو فکری : گل از اشتیاق دیدن تو در بهار شکوفا است و به این دلیل برای گل، رنگ‌های فراوان وجود دارد (رنگارنگی گل).
مفهوم : دلیل زیبایی و شکوفایی پدیده‌ها، عشق به خداوند است

۸. هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی یقین دانم که بی شک ، جانِ جانی

قلمرو زبانی : وصف : توصیف، شرح / گویم : بگویم (مضارع التزامی) / بیش از آنی : بیشتر و برتر از آن (توصیف هستی) / یقین : بی‌گمان، یقیناً / دانم : می‌دانم (مضارع اخباری) / جان : روح، جوهر و اصل هر چیز / جانِ جانی : حقیقت و اصلِ روح و جان هستی / بیت چهار جمله / ترکیب وصفی : هر وصف، آن وصف / ترکیب اضافی : جانِ جان / که (هر دو) : حرف ربط وابسته ساز
نقش دستوری : وصف : مفعول (هر آن وصف : گروه مفعولی) / بیش : مسند / «ی» در آنی و جانی : فعل اسنادی «هستی» / یقین - بی‌شک : قید / جان : مسند (جانِ جان : گروه مسندی)

قلمرو ادبی : جناس ناهمسان افزایشی : آن، جان / تکرار : جان و آن / جانِ جان : کنایه از روح اعظم که خداوند است / قافیه : آنی و جانی

قلمرو فکری : هر وصفی که درباره تو بگویم، تو بالاتر از آن توصیف من هستی؛ یقیناً می‌دانم که بی‌تردید، تو اصلِ روح و جان هستی. [توضیح «جانِ جان» : روح، حقیقت جسم ما است و حقیقت روح ما هم، خدا است].
مفهوم : وصف ناپذیری خدا و ناتوانی انسان در شناخت خدا - خداوند اصل روح و جان است

۹. نمی دانم ، نمی دانم ، الهی تو دانی و تو دانی ، آنچه خواهی

قلمرو زبانی : بیت شش جمله / الهی : منادا / دانی و خواهی : می‌دانی و می‌خواهی (مضارع اخباری)
قلمرو ادبی : تضاد : نمی‌دانم، دانی / تکرار : نمی‌دانم، تو دانی / قافیه : الهی و خواهی / آنچه : مفعول
قلمرو فکری : خدا یا من چیزی نمی‌دانم. تو نسبت به هر آنچه که می‌خواهی، آگاهی داری.
مفهوم : خداوند آگاه و دانای مطلق است - نادانی و ناآگاهی بشر

الهی نامه، عطار نیشابوری

فصل ۱ : ادبیات تعلیمی / درس یکم : چشمه و سنگ / قالب : مثنوی / پیام : دوری از غرور و داشتن تواضع و فروتنی / وزن : مفتعلن مفتعلن فاعلن (ویژه انسانی) / نوع ادبی : ادبیات تعلیمی با بیانی نمادین و تمثیلی

۱. گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غُلْغُلَه زن ، چهره نما ، تیزپا

قلمرو زبانی : *غلغله زن : شور و غوغاکنان / *تیزپا : تندرو، تیزرو / چهره نما : خودنما و جلوه گر / بیت یک جمله به شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : یک چشمه / گشت : فعل اسنادی / یکی چشمه : گروه نهادی / جدا : مسند / کل مصراع دوم : قید

قلمرو ادبی : تشخیص : چهره نما و تیزپا بودن چشمه / چهره نما : کنایه از مغرور / تیزپا : کنایه از سریع / چشمه : نماد افراد مغرور / سنگ : نماد افراد بی حرکت و خنثی / مراعات نظیر : سنگ و چشمه / قافیه : جدا و تیزپا
قلمرو فکری : یک چشمه، شور و غوغاکنان، خودنما و سریع از سنگی جدا و جاری شد.
مفهوم : وصف غرور و سرعت چشمه

۲. گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

قلمرو زبانی : چون - چو : مثل و مانند (حرف اضافه) / گه : مخفف گاه (قید) / حذف معنوی فعل «بود» در مصراع اول [برزده بود] و مصراع دوم [تیری بود] / برزده بود : ماضی بعید / رود : می رود (مضارع اخباری) / سه جمله / صدف - تیر : متمم / کف : مفعول
قلمرو ادبی : چشمه چون صدف - چشمه چو تیر : تشبیه / دهان داشتن چشمه و صدف : تشخیص و استعاره (*هر تشخیصی، استعاره است.) / کف بر دهان زدن : کنایه از خروشیدن آب / چو تیر بر هدف رفتن : کنایه از حرکت سریع و مستقیم آب / دهان و کف - تیر و هدف : تناسب / صدف و هدف : جناس ناقص اختلافی / قافیه : صدف و هدف
قلمرو فکری : چشمه گاهی مانند صدف، [بر اثر خروشنده‌گی] کف بر دهان زده بود و گاهی مانند تیری بود که [با سرعت] به سوی هدف می‌رود.
مفهوم : حرکت سریع آب چشمه

۳. گفت : درین معرکه، یکتا منم تاج سر گلبن و صحرا، منم

قلمرو زبانی : *معرکه : میدان جنگ، جای نبرد / یکتا : بی نظیر، یگانه، بی مانند / *گلبن : بُوته یا درخت گل؛ به ویژه بُوته گل سرخ / صحرا : دشت، هامون / ۳ جمله / شیوه بلاغی جمله ۲ و ۳ / ترکیب وصفی : این معرکه / ترکیب اضافی : تاج سر، سر گلبن، سر صحرا / نوع واو : عطف
نقش دستوری : «م» در منم : هستم (فعل اسنادی) / معرکه : متمم (این معرکه : گروه متممی) / یکتا : مسند / تاج : مسند (تاج سر گلبن و صحرا : گروه مسندی)
قلمرو ادبی : معرکه : استعاره از طبیعت / تشبیه : چشمه مانند تاج سر گلبن و صحرا / تشخیص : چشمه گفت - سر داشتن گلبن و صحرا / تاج سر بودن : کنایه از عزیز و مایه افتخار و سرور بودن / گلبن و صحرا - تاج و سر : تناسب / قافیه : یکتا و صحرا
قلمرو فکری : چشمه گفت : من در این طبیعت یگانه و بی مانند هستم. من عزیز و سرور بُوته گل و دشت هستم.
مفهوم : خودستایی و غرور چشمه

۴. چون بدوَم ، سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بر دوش من

قلمرو زبانی : چون : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / بدوَم : [در اینجا] سریع جاری می‌شوم (مضارع اخباری) / زند : می زند (مضارع اخباری) / دوش : کتف، شانه / ۲ جمله / نوع واو : عطف / شیوه بلاغی جمله ۲ / ترکیب اضافی : آغوش من، دوش من / سبزه : نهاد
قلمرو ادبی : تشخیص : دویدن و آغوش و سر و دوش داشتن چشمه - بوسه زدن سبزه / مراعات نظیر : سر و دوش / بر و سر و در : جناس ناقص اختلافی / بوسه بر چیزی یا کسی زدن : کنایه از احترام و دوست داشتن
قلمرو فکری : وقتی سریع جاری می‌شوم، سبزه در آغوش من، بر سر و شانه من بوسه می‌زند.
مفهوم : خودستایی و غرور چشمه

۵. چون بگشایم ز سر مو ، شِکَن ماه ببیند رخ خود را به من

قلمرو زبانی : چون : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / *شکن : پیچ و خم زُلف (مفعول) / رُخ : چهره، صورت (مفعول) / شیوه بلاغی ۲ مصرع / ۲ جمله / بگشایم : مضارع التزامی / ببیند : می بیند (مضارع اخباری) / ترکیب اضافی : سرِ مو، رخِ خود / مرجع «خود» : ماه / مرجع «من» : آب چشمه

قلمرو ادبی : شکن از مو گشودن : کنایه از صاف و زلال شدن آب چشمه / تشخیص : چشمه مو دارد - ماه رخ دارد و می بیند / شکن : استعاره از موج / مو : استعاره از آب چشمه / مراعات نظیر : سر، مو، رخ
قلمرو فکری : وقتی من پیچ و خم را از سر موهام باز بکنم (وقتی من صاف و زلال بشوم)، ماه چهره خود را در من می بیند.
مفهوم : زلالی آب چشمه - خودستایی و غرور چشمه

۶. قطره باران که درآفتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک

قلمرو زبانی : درآفتد : درمی افتد (مضارع اخباری) / زو : مخفف از او / بدمد : می روید (مضارع اخباری) / بس : بسیار (قید) / گهر : مخفف گوهر، مروارید، جواهر، سنگ قیمتی / تابناک : درخشان، تابان، نورانی / شیوه بلاغی ۲ مصرع / ۲ جمله / ترکیب اضافی : قطره باران / ترکیب وصفی : گهر تابناک

قلمرو ادبی : خاک : مجاز از زمین / گهر تابناک : استعاره از گل و گیاه زیبا / مراعات نظیر : قطره و باران
قلمرو فکری : قطره باران که به زمین می افتد، از آن قطره، تعداد بسیاری گل و گیاه زیبا رشد می کند... (موقوف المعانی بیت بعد)
مفهوم : توصیف و ستایش قطره باران

۷. در بر من ، ره چو به پایان برد / از خجلی سر به گریبان برد

قلمرو زبانی : بر : کنار، آغوش / ره : راه (مفعول) / چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / خجلی : خجالت زدگی، شرمندگی / گریبان : یقه / برد (هر دو) : می برد (مضارع اخباری) / ترکیب اضافی : بر من / بیت ۲ جمله / بر : متمم (بر من : گروه متممی)

قلمرو ادبی : سر به گریبان بردن : کنایه از شرمندگی و خجالت زده شدن / جناس ناقص اختلافی : در ، بر، سر / تشخیص : چشمه بر و آغوش دارد - خجالت زدگی قطره باران
قلمرو فکری : قطره باران در آغوش من، وقتی به پایان راه خود می رسد، از شدت خجالت، سرش را پایین می اندازد.
مفهوم : خودستایی و فخرفروشی چشمه و کوچک شمردن دیگران

۸. ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد

قلمرو زبانی : حامل : حمل کننده / سرمایه : مال، دارایی / *پیرایه : زیور و زینت / ترکیب اضافی : حامل سرمایه، صاحب پیرایه / ۲ جمله / شد : ماضی ساده و فعل اسنادی / حامل - صاحب : مسند

قلمرو ادبی : سرمایه : استعاره از باران / تشخیص : سرمایه داشتن ابر - پیرایه داشتن باغ / پیرایه : استعاره از گل و گیاه / آرایه مؤازنه (ویژه انسانی)

قلمرو فکری : ابر، به خاطر من، حمل کننده و صاحب باران شد و باغ به خاطر من، صاحب زیور و زینت (گل و گیاه) شد.
مفهوم : خودستایی و غرور و خود برتر بینی چشمه

۹. گل به همه رنگ و برازندگی / می کند از پرتو من زندگی

قلمرو زبانی : *برازندگی : شایستگی، لیاقت / پرتو : فروغ، روشنائی، نور / یک جمله / شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : پرتو من / ترکیب وصفی : همه رنگ، همه برازندگی / می کند : مضارع اخباری / نوع واو : عطف / زندگی : مفعول («کردن» اگر معنای «انجام دادن» بدهد، نیاز به مفعول دارد و فعل غیراسنادی است) / رنگ : متمم (همه رنگ : گروه متممی) / برازندگی : معطوف به متمم

قلمرو ادبی : از پرتو کسی زیستن : کنایه از نیازمند و وابسته کسی بودن / تشخیص : زندگی کردن گل / پرتو : استعاره از وجود
قلمرو فکری : گل با تمام رنگارنگی و شایستگی‌اش، از نور وجود من، زندگی می‌کند.
مفهوم : خودستایی و غرور و خود برتربینی و فخرفروشی چشمه - وجود گل، به خاطر من است

۱۰. در بُنِ این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبانی : بُن : بنیاد، ریشه، انتها، ته، عمق (در این بیت یعنی «زیر») / *نیلوفری : منسوب به نیلوفر (صفت نسبی)، به رنگ نیلوفر، لاجوردی / پرده نیلوفری : در متن درس یعنی آسمان لاجوردی (آبی) / همسری : (در اینجا) برابری و رقابت [امروز : زناشویی، ازدواج] / شیوه بلاغی / بیت دو جمله / کیست : که (چه کسی) + است (وجود دارد - فعل غیراسنادی) / چو : مثل، مانند / کند : بکند (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / ترکیب وصفی : این پرده، پرده نیلوفری / ترکیب اضافی : بُنِ پرده / بُن - من : متمم
قلمرو ادبی : پرده نیلوفری : استعاره از آسمان آبی / همسری کردن : کنایه از رقابت و برابری / مصراع دوم : استفهام انکاری [کسی نیست با من همسری کند] (سوال مثبت؟ جواب منفی)

قلمرو فکری : چه کسی در زیر این آسمان آبی‌رنگ وجود دارد که بتواند با من برابری بکند؟
مفهوم : خودستایی و غرور و فخرفروشی چشمه

۱۱. زین نَمَط آن مست شده از غرور رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قلمرو زبانی : *نَمَط : روش، طریقه / *زین نَمَط : بدین ترتیب / مَبْدَأ : محل آغاز، جای شروع، سرچشمه / چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / شیوه بلاغی در جمله دوم / دو جمله / کمی : مقداری (قید) / گشت : فعل اسنادی / رفت - گشت : ماضی ساده / ترکیب وصفی : این نمط، آن مست شده / نوع واو : حرف ربط هم‌پایه ساز / دور : مسند / نَمَط، غرور، مبدأ : متمم
قلمرو ادبی : غرور و مستی چشمه : تشخیص / مست شدن : کنایه از سرخوش و از خود بی‌خود شدن / آن مست شده : کنایه از چشمه
قلمرو فکری : آن چشمه مست شده از غرور بدین ترتیب رفت و وقتی کمی از سرچشمه‌اش دور شد... (موقوف المعانی بیت بعد)

۱۲. دید یکی بحرِ خروشنده‌ای سهمگنی ، نادره جوشنده‌ای

قلمرو زبانی : بحر : دریا (مفعول) - (نکته : «بهر» به معنی ۱. بهره، نصیب ۲. برای) / خروشنده : خروشان، فریادزن / سهمگن : مخفف سهمگین، ترسناک / *نادره : بی‌همتا، شگفت‌آور / نادره جوشنده : ترکیب وصفی مقلوب «جوشنده نادر» / ترکیب وصفی : یک بحر، بحرِ خروشنده، جوشنده نادره / دید : ماضی ساده / یک جمله به شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : تشخیص : چشمه دید - خروشدن بحر / بحر : نماد بزرگی و شکوه و عظمت
قلمرو فکری : چشمه، یک دریای خروشان، ترسناک و جوشان بی‌همتایی را دید.
مفهوم : عظمت و شکوه و ترسناکی دریا

۱۳. نعره برآورده ، فلک کرده گر دیده سیه کرده ، شده زهره در

قلمرو زبانی : نعره : فریاد (مفعول) / فلک : آسمان (مفعول) / دیده : چشم (مفعول) / زهره : کیسه صَفرا / زهره در : زهره درنده، پاره کننده زهره / چهار جمله / شیوه بلاغی در جمله ۲ و ۴ / حذف معنایی فعل «بود» در هر چهار جمله / برآورده بود، کرده بود (۲ بار)، شده بود : ماضی بعید / گر، سیه، زهره در : مسند / نهاد هر چهار جمله : دریا (محذوف)
قلمرو ادبی : تشخیص : گر شدن فلک، چشم داشتن و نعره زدن دریا / دیده سیه کردن : کنایه از خشمگین شدن / زهره در شدن : کنایه از ترسناک بودن / اغراق : فریاد امواج دریا آنقدر بلند است که آسمان را گر کرده

قلمرو فکری : دریا [بر اثر امواج طوفانی خود] فریادی کشیده بود و آسمان را کر کرده بود و [از خشم] چشمان خود را سیاه کرده بود و موجب ترس و وحشت شده بود.
مفهوم : عظمت و شکوه و ترسناکی دریا

۱۴. راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل ، یله

قلمرو زبانی : راست : درست، دقیقاً (قید) / *یله : رها، آزاد / *یله دادن : تکیه دادن / نقش ضمیر (ش) در تنش : مضاف الیه - مرجع ضمیر : «دریا» / حذف معنایی «بود» در مصراع دوم / یله داده بود : ماضی بعید / یک جمله به شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : یک زلزله / ترکیب اضافی : تنش، تن ساحل / به مانند : حرف اضافه / زلزله : متمم / تن (اولی) : مفعول / تن (دوم) : متمم
قلمرو ادبی : دریا مانند زلزله : تشبیه / تن دریا و تکیه دادن دریا : تشخیص / تن ساحل : تشخیص و اضافه استعاره / تن : تکرار
قلمرو فکری : دریا، دقیقاً مانند زلزله‌ای، تنش را بر تن ساحل تکیه داده بود (امواج پرخروش خود را، بر ساحل می‌کوبید).
مفهوم : عظمت و شکوه دریا

۱۵. چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه دریا بدید

قلمرو زبانی : چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / وان : مخفف و آن / *هنگامه : غوغا، داد و فریاد، شلوغی (مفعول) / رسید - بدید : ماضی ساده (گاهی در گذشته، به اول ماضی ساده «ب» اضافه می‌شد.) / نوع واو : حرف ربط هم‌پایه ساز / ترکیب اضافی : هنگامه دریا / ترکیب وصفی : چشمه کوچک، آن همه هنگامه (نکته : «آن همه» و «این همه» صفت مبهم هستند) / دو جمله
قلمرو ادبی : دیدن چشمه - هنگامه دریا : تشخیص / هنگامه را دید : حس آمیزی (شنوایی و بینایی) / چشمه و دریا : تناسب
قلمرو فکری : چشمه کوچک وقتی به دریا رسید و آن همه غوغا و شلوغی (خروشدگی) دریا را دید ... (موقوف المعانی بیت بعد)

۱۶. خواست کزان ورطه، قدم در کشد خویشتن از حادثه، برتر کشد

قلمرو زبانی : کزان : که از آن / که : پیوند وابسته ساز / *ورطه : گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری (متمم) / حادثه : واقعه، پیشامد / بیت ۳ جمله / خواست : ماضی ساده / قدم در کشد : قدم در بکشد (مضارع التزامی) / برتر کشد : برتر بکشد (مضارع التزامی) / ترکیب وصفی : آن ورطه / خویشتن : مفعول
قلمرو ادبی : تشخیص : قدم در کشیدن چشمه / قدم در کشیدن : کنایه از عقب نشینی کردن و دور شدن / خویشتن از حادثه برتر کشیدن : کنایه از خود را از حادثه‌ای نجات دادن و در امان نگه داشتن
قلمرو فکری : چشمه خواست که از آن مهلکه و گرفتاری، عقب نشینی بکند و خود را از آن حادثه نجات بدهد. (حادثه : منظور پیوستن به دریای امواج و ترسناک)
مفهوم : تلاش چشمه برای نجات خود از آن گرفتاری - ترس چشمه و عقب نشینی او

۱۷. لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی گوش ماند

قلمرو زبانی : لیک : اما (پیوند هم‌پایه ساز) / چنان : به گونه‌ای (قید) / *خیره : سرگشته، حیران، فرومانده (قید) / خاموش : ساکت (معطوف به قید) / کز : که از / که : پیوند وابسته ساز / نوع واو : عطف / ترکیب وصفی : همه شیرین سخنی / ۲ جمله / شیوه بلاغی جمله دوم / گوش : نهاد / شیرین سخنی : متمم
قلمرو ادبی : تشخیص : خاموشی و شیرین سخنی چشمه / شیرین سخنی : حس آمیزی (چشایی و شنوایی) / شیرین سخنی : کنایه از خوش صحبتی / گوش ماند : کنایه از سکوت کردن / گوش : مجاز از شنونده
قلمرو فکری : اما چشمه آن چنان حیران و ساکت ماند که چیزی جز شنونده بودن، از آن همه خوش‌سخنی، باقی نماند.

مفهوم : ترس و سکوت و حیرت چشمه در برابر عظمت دریا - دست از ادعا و غرور برداشتن

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

➤ کارگاه متن پژوهی درس یکم

• قلمرو زبانی

(۱) معنای واژه های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

امروزه در معنی ازدواج و زناشویی است اما در گذشته و نیز در این شعر در معنی «برابری و رقابت» به کار رفته است.

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

امروزه در معانی مستقیم، سمت راست، سخن راست به کار می‌رود اما در گذشته و نیز در این شعر در معنی قیدی یعنی «درست و دقیقاً» به کار رفته است.

(۲) بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای اصلی آن را مشخص نمایید:

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا

یکی چشمه (نهاد)، غلغله زن، چهره نما، تیز پا (قید) از سنگی (متمم قیدی) جدا (مسند) گشت (فعل اسنادی).

• قلمرو ادبی

(۱) هر یک از بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید. [جواب در خود جزوه]

چون بگشایم ز سر مو، شِکَن ماه ببیند رخ خود را به من

گه به دهان ، بر زده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

(۲) با توجه به شعر نیما «چشمه» نماد چه کسانی است؟ نماد انسان های مغرور و خودشیفته ولی در واقعیت ضعیف و ناتوان

(۳) نمونه ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید. شیرین سخنی

(۴) در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

سر و دوش : مجاز از تمام وجود چشمه (بیت ۴) / خاک : مجاز از زمین (بیت ۶) / گوش : مجاز از شنونده (بیت ۱۷)

• قلمرو فکری

(۱) پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟ چشمه غرور خود را کنار گذاشت و در برابر عظمت دریا، سکوت کرد.

(۲) معنای بیت زیر را به نثر روان بنویسید. [جواب در خود جزوه]

نعره بر آورده، فلک کرده گر دیده سیه کرده، شده زهره در

(۳) سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

قلمرو زبانی : خجل : شرمنده (مسند) / چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / پهنای : وسعت، گستردگی (مفعول) / بیت ۳ جمله /

چکید، شد، بدید : ماضی ساده / یکی قطره باران : ترکیب وصفی و گروه نهادی / پهنای دریا : ترکیب اضافی و گروه مفعولی

قلمرو ادبی : مراعات نظیر : قطره، باران، ابر / تضاد : قطره باران و دریا / تشخیص : خجالت کشیدن قطره / قطره : نماد کوچکی و

تواضع / دریا : نماد عظمت / قالب شعر : مثنوی

قلمرو فکری : قطره بارانی از ابری چکید و درون دریا افتاد. خجالت‌زده شد وقتی عظمت و گستردگی دریا را دید.

مفهوم : تواضع و فروتنی - خود را کوچک دانستن در برابر عظمت دیگران

که جایی که دریاست، من کیستم؟ گر او هست، حقاً من نیستم

قلمرو زبانی : حقاً : به راستی، حقیقتاً (قید) / بیت ۴ جمله / است، هست، نیستم : فعل غیراسنادی (وجود داشتن) / کیستم : کی (که، چه کسی : مسند) + هستم (فعل اسنادی) / دریا، او، من : نهاد / در «کیستم» : چه کسی (مسند) / مرجع او و من : دریا و قطره باران / اگر - که (هر دو : که جایی که) : پیوند وابسته ساز

قلمرو ادبی : تضاد : هست و نیست / جناس ناقص : کیستم و نیستم / استفهام انکاری : من کیستم؟ (من کسی نیستم)

قلمرو فکری : در آنجایی که دریای عظیم حضور دارد، من کسی نیستم و بی‌ارزشم. اگر دریا وجود دارد، به راستی من وجود ندارم!
مفهوم : تواضع و فروتنی - خود را کوچک دانستن در برابر عظمت دیگران

چو خود را به چشمِ حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

قلمرو زبانی : چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / مرجع «خود» : قطره باران / حقارت : کوچکی، خواری، بی‌ارزش بودن / بدید : ماضی ساده / پرورید : پرورش داد (ماضی ساده) / ضمیر «ش» در کنارش : مفعول و مرجع آن «قطره باران» / صدف : نهاد / ترکیب اضافی : چشمِ حقارت / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : تشخیص : پرورش دادن صدف با تمام وجود

قلمرو فکری : هنگامی که قطره باران، خود را خوار و کوچک دید، صدف آن قطره را با جان و دل در آغوش خود پرورش داد او به مروارید ارزشمندی تبدیل کرد.

مفهوم : تواضع و فروتنی موجب ارزشمندی و سربلندی است.

باور عامیانه : یکی از باورهای کهنه و عامیانه گذشتگان این بود که قطره باران در داخل صدف به تدریج تبدیل به مروارید می‌شود.

بلندی از آن یافت کاو پست شد درِ نیستی کوفت تا هست شد

قلمرو زبانی : از آن : به آن دلیل، به این خاطر / کاو : که او / که - تا : پیوند وابسته ساز / یافت : ماضی ساده / شد : فعل اسنادی (ماضی ساده) / کوفت : کوبید (ماضی ساده) / بیت ۴ جمله / پست - هست : مسند («هست» فعل نیست) / درِ نیستی : ترکیب اضافی و گروه مفعولی / بلندی : مفعول

قلمرو ادبی : بلندی یافت : کنایه از ارزشمند شد / پست شد : کنایه از فروتنی / جناس ناهمسان : پست و هست / تضاد : بلندی و پست - نیستی و هست / در نیستی کوفتن : کنایه از تواضع و فروتنی / درِ نیستی : اضافه استعاری / پارادوکس در هر دو مصراع **قلمرو فکری :** به این دلیل قطره باران ارزشمند گشت و به کمال رسید که فروتن و پست شد. سراغ تواضع و فروتنی رفت تا اینکه وجود ارزشمندی یافت و بالارزش شد.

مفهوم : تواضع و فروتنی موجب ارزشمندی و سربلندی است.

هر دو در قالب مثنوی هستند / موضوع هر دو پرهیز از غرور و خودبینی است / تعداد ابیات نیما بیشتر از شعر سعدی است / در شعر نیما، چشمه فقط از نظر اخلاقی تغییر می‌کند و غرورش را از دست می‌دهد اما در شعر سعدی، قطره باران به دلیل فروتنی و تواضع در برابر دریا، به گوهری گران بها و ارزشمند تبدیل می‌شود. قطره باران، نماد انسان‌های متواضع و فروتن است.

گنج حکمت : پیرایه خرد

۱. در آگیری سه ماهی بود؛ دو حازم، یکی عاجز. ۲. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ۳. ماهیان این سخن پشودند؛ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دستبردِ زمانه جافی را دیده بود، ۴. سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در می آمد، برفور بیرون رفت. در این میان، صیادان پرسیدند و هر دو جانب آگیر محکم بستند.

قلمرو زبانی : ۱. *پیرایه : زیور، زینت / آگیر : برکه / سه ماهی : گروه نهادی و ترکیب وصفی / «بود» در جمله اول : فعل غیراسنادی (وجود داشت) / دو - یکی : نهاد / *حازم : محتاط (مسند) / عاجز : ناتوان، ضعیف (مسند) / حذف معنایی فعل اسنادی (بود) بعد از (حازم و عاجز)

۲. از قضا : اتفاقاً (قید) / صیاد : شکارچی (نهاد) / گذشتند : عبور کردند (ماضی ساده) / *میعاد : وعده، قرار / *میعاد نهادند : قرار گذاشتند (ماضی ساده) / که : حرف ربط وابسته ساز / دام : مفعول / بیارند : بیاورند (مضارع التزامی) / هر سه : گروه مفعولی و ترکیب وصفی

۳. بشنودند : شکل قدیمی فعل «شنیدند» (ماضی ساده) / حزم : دوراندیشی، احتیاط، هوشیاری (مفعول) / زیادت : زیاد، فراوان / حزم زیادت : گروه مفعولی و ترکیب وصفی / *دستبرد : هجوم و حمله (مفعول) / *دستبرد دیدن : مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / زمانه : روزگار / *جافی : ستمگر، ظالم / دستبردِ زمانه جافی : گروه مفعولی [۱. دستبردِ زمانه : ترکیب اضافی ۲. زمانه جافی : ترکیب وصفی]

۴. سبک : سریع، فوراً (قید) / آن جانب : آن طرف (گروه متممی و ترکیب وصفی) / درمی آمد : خارج می شد (معنای دیگر : داخل و وارد شدن) [ماضی استمراری] / برفور : فوراً، به سرعت (قید) / پرسیدند - بستند : ماضی ساده / هر دو جانب آگیر : گروه مفعولی [ترکیب وصفی : ۱. هر جانب ۲. دو جانب - ترکیب اضافی : جانب آگیر]

قلمرو ادبی :

گنج حکمت - پیرایه خرد : اضافه تشبیهی / مراعات نظیر : یک و دو و سه - ماهی و آگیر - صیاد و دام / زمانه جافی - شنیدن ماهی ها : تشخیص / دستبردِ زمانه دیدن : کنایه از مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / روی به کار آوردن : کنایه از دست به کارشدن و اقدام کردن / حازم و عاجز : جناس ناهمسان و اشتقاق (ویژه انسانی) / ایهام «درمی آمد» : ۱. وارد می شد ۲. خارج می شد

قلمرو فکری :

۱. در برکه ای سه ماهی وجود داشت؛ دو ماهی، محتاط و دوراندیش بودند و یکی ناتوان بود.
۲. اتفاقاً یک روز، دو شکارچی از کنار آن برکه عبور کردند و با هم قرار گذاشتند که دام بیاورند و هر سه ماهی را شکار کنند.
۳. ماهی ها این سخن را شنیدند؛ آن ماهی که دوراندیشی و هوشیاری بسیاری داشت و بارها حمله و هجوم روزگار ستمگر را دیده بود و تجربه کرده بود،
۴. فوراً دست به کار شد و از آن طرف که آب خارج می شد، به سرعت بیرون رفت. در این زمان، شکارچی ها رسیدند و هر دو طرف برکه را محکم بستند.

مفهوم : متن ۳ و ۴ «اهمیت هوشیاری و تجربه در رهایی از گرفتاری - استفاده از فرصت»

۱. دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود، با خود گفت : «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست. ۲. هرچند تدبیر در هنگام بلا، فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن، تأخیر صواب نبیند. ۳. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.» پس

خویشتن مرده کرد و بر روی آب می‌رفت. ۴. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیل، خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد.

قلمرو زبانی : ۱. دیگری : نهاد / که : پیوند وابسته ساز / *پیرایه : زیور، زینت / نوع واو : عطف / ذخیرت : ذخیره، پس انداز، اندوخته (معطوف به متمم) / تجربت : تجربه / بی‌بهره : مسند / فرجام : عاقبت، سرانجام (نهاد) / چنین : مسند / باشد : می‌باشد (مضارع اخباری - فعل اسنادی) / اکنون: قید / وقت : مسند / حیل: چاره اندیشی، تدبیر، حيله

۲. تدبیر : اندیشیدن، مشورت، چاره اندیشی (نهاد) / هنگام : متمم / بلا : گرفتاری / فایده : مفعول / ندهد : نمی‌دهد (مضارع اخباری) / فایده بیشتر : ترکیب وصفی / منافع : جمع منفعت، فایده‌ها، منفعت‌ها / نومید : مخفّف ناامید (مسند) / نگردد : نمی‌گردد (مضارع اخباری) / دفع : دور کردن / *مکاید : جمع مکیدت، مکرها، حيله‌ها / تاخیر : دیر کردن، دیرنگ، عقب انداختن (مفعول) / صواب : مصلحت، درست (مسند) / نبیند : نمی‌بیند (مضارع اخباری - فعل اسنادی) [اگر «دیدن» به معنی «مشاهده چیزی یا کسی» باشد، فعل اسنادی نیست اما اگر به معنی «پنداشتن» باشد، فعل اسنادی است]

۳. وقت : مسند / ثبات : استواری، پایداری / نوع واو : عطف / روز : معطوف به مسند / خویشتن : مفعول / مرده : مسند / خویشتن مُرده کرد : خود را به مُردن زد

۴. چون - که : پیوند وابسته ساز / *صورت شدن : به نظر آمدن، تصوّر شدن / مرده است : ماضی نقلی / خویشتن : مفعول / افکندن : انداختن، پرت کردن

قلمرو ادبی :

پیرایه خرد - ذخیرت تجربت : اضافه تشبیهی / از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی‌بهره نبود : کنایه از عاقل و باتجربه بودن / آب و جوی : تناسب / جان به سلامت بردن : کنایه از زنده ماندن

قلمرو فکری :

۱. ماهی دیگر که عاقل و باتجربه بود، با خودش گفت : غفلت کردم و سرانجام کار غافلان، این‌گونه است و حالا زمان چاره و حيله است.

۲. اگرچه چاره اندیشی در زمان گرفتاری، فایده زیادی ندارد؛ اما عاقل هرگز از سودهای دانش ناامید نمی‌شود و در دفع حيله‌های دشمن، تأخیر و دیرنگ را درست نمی‌داند.

۳. زمان استواری و پایداری مردان و روز اندیشیدن خردمندان است. پس خودش را به مردن زد و بر روی آب به حرکت افتاد.

۴. شکارچی او را برداشت و وقتی به نظرش آمد که مُرده است، ماهی را انداخت. ماهی با حيله‌ای، خود را در جوی آب انداخت و جان‌ش را نجات داد و زنده ماند.

مفهوم : متن ۱ و ۲ «عاقبت اندیشی و ناامید نشدن از فواید عقل و دانش در زمان گرفتاری و عدم تعلّل در دور کردن فریب دشمن» - متن ۳ و ۴ «تظاهر به مردن و مرگ ظاهری»

۱. و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، ۲. حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان چپ و راست می‌رفت و در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.

قلمرو زبانی : ۱. آنکه : نهاد / غفلت : بی‌خبری و ناآگاهی (نهاد) / احوال : جمع حال، رفتارها، حالات / غالب : چیره، مسلّط (مسند) / حذف لفظی «بود» بعد از «غالب» / نوع واو : حرف ربط / عجز : ناتوانی، ضعف (نهاد) / أفعال : جمع فعل، کارها، أعمال / ظاهر : مسند

۲. مدهوش : سرگشته، متحیر، حیران / حیران و سرگردان و مدهوش : تَرادُف - نوع واو : عطف / پای کِشان : لنگان لنگان / می‌رفت : ماضی استمراری / فراز و نشیب : بلندی و پستی، بالا و پایین (نوع واو : عطف) / حیران : قید / سرگردان و مدهوش و پای کِشان : معطوف به قید / چپ و راست : قید (نوع واو : عطف) / گرفتار : مسند

قلمرو ادبی : غفلت بر احوال کسی غالب بودن : ناآگاه و غافل بودن / عجز در افعال کسی ظاهر بودن : عاجز و ناتوان بودن / غالب و ظاهر : سجع متوازن / فراز و نشیب : تضاد / چپ و راست : تضاد و مجاز از همه جا / پای کِشان : کنایه از راه رفتن با ناتوانی

قلمرو فکری : و آن ماهی که غفلت و بی‌خبری بر رفتار او چیره بود و ناتوانی در کارهایش آشکار بود، حیرت زده و متعجب و سرگردان و لنگ لنگان به این طرف و آن طرف می‌رفت و در بلندی و پستی برکه می‌دوید تا اینکه گرفتار شد.

مفهوم : نتیجه ضعف و غفلت، گرفتاری و شکست است

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

درس دوم : از آموختن، ننگ مدار / نثر ساده و روان / نوع ادبی : تعلیمی

۱. تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای ۲. و چون نمودی به خلاف نموده، مباش.

قلمرو زبانی : توانی : می‌توانی (مضارع اخباری) / میاسا : آسوده نباش (فعل نهی) - (آسودن : توقف کردن، آرام گرفتن) / نوع واو بعد از «میاسا - نمای» : حرف ربط / نوع واو بعد از «نیکی» : عطف / نمای : نشان بده (فعل امر) / چون : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / نمودی : نشان دادی (ماضی ساده) / به خلاف : ضد (حرف اضافه) / *نموده : نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده (متمم) / به خلاف نموده : مسند / مباش : نباش (فعل اسنادی و فعل نهی)

قلمرو ادبی : نیکی و نیکوکاری : تناسب / نمای، نمودی، نموده : اشتقاق / تکرار : نیکی

قلمرو فکری : ۱. تا می‌توانی از نیکی کردن به دیگران آسوده نباش (دست بردار) و خودت را با نیکی کردن و نیکوکاری به مردم نشان بده ۲. و وقتی که خودت را [با نیکوکاری به مردم] نشان دادی، برخلاف آنچه نشان داده‌ای، نباش (رفتار نکن).

مفهوم : سفارش به نیکوکاری و پرهیز از دورویی

به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمایِ جوفروش نباشی،

قلمرو زبانی : دیگر : مفعول / مدار : نداشته باش (فعل نهی) / تا : پیوند وابسته ساز / گندم‌نمایِ جوفروش : گروه مسندی و ترکیب وصفی / نباشی : مضارع التزامی منفی (فعل اسنادی)

قلمرو ادبی : به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار : کنایه از دورو نباش / گندم‌نمایِ جوفروش نباش : تمثیل (ضرب المثل) و کنایه از ریاکار و دورو نباش / تضاد و تناسب : گندم و جو

قلمرو فکری : سخن در زبان و دلت یکی باشد، تا ریاکار و دورو نباشی.

مفهوم : پرهیز از دورویی و ریاکاری و دعوت به صداقت

و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مُستغنی باشد.

قلمرو زبانی : اندر : حرف اضافه / همه کار : گروه متممی و ترکیب وصفی / داد : حق، عدالت، انصاف / که : پیوند وابسته ساز / داور : حاکم، قاضی (متمم) / *مستغنی : بی‌نیاز (مسند)

قلمرو ادبی : داد از خویشتن دادن : کنایه از رعایت عدالت و انصاف داشتن، عادلانه رفتار کردن / داد و خویشتن : تکرار / تلمیح به حدیث (حاسبوا نفسکم قبل ان تُحاسبوا : به حساب اعمالتان برسید، قبل از اینکه به حسابتان برسند).

قلمرو فکری : و در همه کارها عدالت و انصاف را رعایت کن؛ که هرکس عدالت و انصاف را رعایت کند، از قضاوت قاضی (خداوند) بی نیاز خواهد بود.

مفهوم : سفارش به رعایت عدل و انصاف - انسان عادل نیازی به قاضی ندارد

۱. و اگر غم و شادیت بُود، به آنکس گوی که او تیمارِ غم و شادی تو دارد ۲. و اثرِ غم و شادی پیشِ مردمان، بر خود پیدا مکن

قلمرو زبانی : ۱. اگر : پیوند وابسته ساز / غم : نهاد / شادی : معطوف به نهاد / نقش ضمیر «ت» در شادیت : متمم (برای تو) / بُود : باشد (مضارع التزامی - وجود دارد : فعل غیراسنادی) / *تیمار : غم، حمایت و نگاهداشت، توجّه (مفعول) / *تیمار داشتن : غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن ۲. اثر : نشانه / پیدا : آشکار، ظاهر (مسند) / پیدا مکن : نشان نده، آشکار نکن (مکن : فعل اسنادی)

قلمرو ادبی : غم و شادی : تکرار و تضاد

قلمرو فکری : ۱. و اگر غم و شادی برای تو پیش آمد، به آن کسی بگو که به غم و شادی‌های تو توجّه دارد ۲. و نشانه غم و شادی را پیش انسان‌ها، بر چهره خود آشکار نکن،
مفهوم : خویش‌داری و آشکار نکردن راز دل پیش نااهل

و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این، فعلِ کودکان باشد.

قلمرو زبانی : نیک : متمم / بد : معطوف به متمم / هر نیک - هر بد : ترکیب وصفی / زود : قید / حذف لفظی فعل «مشو» بعد از شادان / نوع واو در «زود شادان و زود اندوهگین» : حرف ربط / شادان - اندوهگین : مسند / که : پیوند وابسته ساز / این : نهاد (ضمیر اشاره) / فعل : کار، عمل (مسند) / باشد : می‌باشد (مضارع اخباری و فعل اسنادی)

قلمرو ادبی : نیک و بد - شادان و اندوهگین : تضاد

قلمرو فکری : و با هر اتفاق خوب و بد، زود شاد و غمگین نشو؛ زیرا این کارِ کودکان است.

مفهوم : توصیه به خویش‌داری و کنترل احساسات

۱. بدان کوش که به هر مُحالی، از حال و نهاد خویش بَنگِردی، ۲. که بزرگان به هر حقّ و باطلی از جای نشوند ۳. و هر شادی که بازگشتِ آن به غم است، آن را شادی مَشْمُر ۴. و به وقتِ نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

قلمرو زبانی : ۱. بدان : به آن (فعل نیست - آن : متمم) / کوش : بکوش، تلاش کن / *مُحال : بی‌اصل، ناممکن، اندیشه باطل (متمم) / حال : حالت و رفتار / نوع واو : عطف / نهاد : سرشت، باطن / بَنگِردی : تغییر نکنی (مضارع التزامی منفی) - (گشتن : تحوّل یافتن، تغییر کردن)

۲. که : پیوند وابسته ساز / حقّ : متمم / نوع واو : عطف / باطل : معطوف به متمم / از جای نشوند : نمی‌شوند (مضارع اخباری منفی)

۳. نوع واو : حرف ربط / هر شادی : گروه نهادی و ترکیب وصفی / بازگشتِ آن : گروه مسندی و ترکیب اضافی / شادی : مسند / مشمر : به حساب نیاور (فعل نهی)

۴. وقتِ نومیدی : گروه متممی و ترکیب اضافی / امیدوارتر : مسند / نوع واو : پیوند هم‌پایه ساز / بسته : وابسته (مسند) / دان : بدان (فعل امر و اسنادی) / حذف لفظی مسند و فعل «بسته دان» از آخرین جمله

قلمرو ادبی : حال و محال : جناس ناقص / حق و باطل - شادی و غم : تضاد / از جای شدن : کنایه از عصبانی شدن / امید و نومیدی : تضاد و تکرار / (نومیدی را در امید) و (امید را در نومیدی) : عکس

قلمرو فکری : ۱. تلاش کن که با هر ناممکن و اندیشه باطلی، حالت و ذات تو، تغییر نکند؛ ۲. زیرا انسان‌های بزرگ با هر اتفاق درست و نادرستی، عصبانی نمی‌شوند ۳. و هر شادی که پایان آن غم است، آن را شادی به حساب نیاور ۴. و به هنگام ناامیدی، امیدوارتر باش و ناامیدی و امیدواری را به هم وابسته بدان.

مفهوم : ۱ و ۲. خویشنداری در برابر اتفاقات و آرامش در رفتار ۳ و ۴. دعوت به شادی واقعی و پایدار و توصیه به امیدواری

۱. رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را، ۲. چندان که طاقت باشد، با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ۳. ولیکن به ایشان، مولع مباش تا هم‌چنان که هنر ایشان همی‌بینی، عیب نیز بتوانی دید ۴. و اگر از بیگانه، نایمن شوی زود به مقدار نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان ۵. و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قلمرو زبانی : ۱. رنج : زحمت، تلاش (مفعول) / *ضایع : تباه، تلف (مسند) / به سزا : به طور شایسته (قید) / حق شناس : قدردان (مسند) / خاصه : مخصوصاً (قید) / *قرابت : خویشی، خویشاوندی، در اینجا خویشاوند / حذف لفظی «حق شناس باش» در جمله آخر / نوع هر دو (را) : فک اضافه [حق شناس همه کس - حق شناس قرابت خویش] / ترکیب وصفی : هیچ کس، همه کس

۲. طاقت : توان، قدرت (نهاد) / باشد : می‌باشد (مضارع اخباری - وجود دارد : فعل غیراسنادی) / مرجع «ایشان» : قرابت یا خویشاوندان / نیکی : مفعول / حرمت دار : حرمت نگهدار، احترام بگذار (حرمت : مفعول) / نوع (را) : فک اضافه [حرمت پیران قبیله خویش]

۳. ولیکن : پیوند هم‌پایه ساز / *مولع : بسیار مشتاق، آزمند (مسند) / تا : پیوند وابسته ساز / هنر : خوبی، فضیلت (مفعول) / همی‌بینی : مضارع اخباری / بتوانی : مضارع التزامی / دید : ماضی ساده

۴. اگر : پیوند وابسته ساز / بیگانه : ناآشنا، غریبه / شوی : بشوی (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / ایمن : آسوده خاطر، درمان، محفوظ (مسند)

۵. ننگ داشتن : خجالت کشیدن، شرم داشتن / ننگ (دومی) : عیب و عار، بدنامی و بی‌آبرویی / رستن : رها شدن و نجات یافتن (رستن : روییدن) / رسته : رها / رسته باشی : ماضی التزامی

قلمرو ادبی : هنر و عیب - ایمن و نایمن : تضاد / ایمن و ننگ : تکرار (واژه آرایه)

قلمرو فکری : ۱. زحمت و تلاش هیچ کس را تباه نکن و به طور شایسته قدرشناس همه انسان‌ها باش؛ مخصوصاً قدرشناس خویشاوندان خود باش ۲. تا جایی که توان داری، به ایشان خوبی کن و احترام بزرگان قبیله خود را نگه دار؛ ۳. اما به آنها بسیار مشتاق و شیفته نباش تا همانطور که خوبی و هنر آنها را می‌بینی، عیب و کاستی‌های آنها را نیز بتوانی ببینی ۴. و اگر از غریبه احساس ناامنی کردی، سریع به اندازه ناامنی پیش آمده، خودت را از او در امان نگهدار ۵. و از یادگیری، احساس شرم نکن تا از عیب نادانی، رها شوی.

مفهوم : ۱. قدرشناسی از تلاش دیگران - سفارش به خوبی در حق خویشاوندان ۲. احترام به پیران و بزرگان ۳. پرهیز از شیفتگی افراطی و دعوت به واقع بینی ۴. احتیاط و عاقبت نگری در مواجهه با بیگانه ۵. توصیه به علم آموزی - عیب بودن نادانی

قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

➤ کارگاه متن پژوهی درس دوم

• قلمرو زبانی

(۱) معنی واژه های مشخص شده را بنویسید.

کتابی که در او داد سخن آرای توان داد. (سعدالدین وراوینی) اولی «حق و انصاف» - دومی فعل به معنی «نشان داد، ارائه کرد» [آرایه جناس تام دارند]

عشق شوری در نهاد ما نهاد. (فخرالدین عراقی) اولی «ذات، سرشت، طبع» - دومی فعل به معنی «قرار داد» [آرایه جناس تام دارند]

(۲) در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید. غم، شادی / نیک، بد / حق، باطل / ایمن، نایمن

(۳) در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی (بسته دان) - حذف به قرینه لفظی

(۵) جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

فعل	امر	ساخت منفی	مضارع اخباری
شنیده بودی	بشنو	نشنیده بودی	می شنوی
داری می روی	برو	نمی روی	می روی
خواهید پرسید	پرسید	نخواهید پرسید	می پرسید

• قلمرو ادبی

۱- بهره گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟ نوشته و سخن را زیباتر می سازد و بر تأثیر آن می افزاید. همچنین می تواند در مختصر شدن کلام نیز مؤثر باشد.

۲- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید. [جواب در خود جزوه]

• قلمرو فکری

۱- نویسنده، چه کاری را کودکان می شمارد؟ با هر اتفاق نیک یا بد، زود شاد یا ناراحت شدن.

۲- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی های اخلاقی تأکید می کند؟

«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن».

صبور بودن و آشکار نکردن غم و شادی پیش نااهلان

۳- مفهوم عبارت «گندم نمای جو فروش مباحش» را بنویسید؟ دورو و ریاکار نباش

۴- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

«شاد و بی غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می گذرند» ابن حسام خوسفی

بزی : زندگی کن (مصدر: زیستن)

به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو / نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی

۵- حدیث «حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟

معنی : به حساب اعمال خود برسید؛ قبل از آنکه به حساب شما برسند.

قرابت با : و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد

روان خوانی : دیوار / نثر

بالای پله‌ها ایستاده بود و بر و بر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باورنکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب‌پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال، به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ‌کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب‌پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

توضیح نکات زبانی و ادبی : بر و بر : با دقت، خیره / چیزی دستگیرش نمی‌شد : کنایه از چیزی نمی‌فهمید، متوجه نمی‌شد / حیرت‌زده : متعجب / حذف لفظی فعل «بود» در «باز کرده» / چشم و خواب‌آلود و دیدن : مراعات نظیر / محو تماشا شده بود : با دقت نگاه می‌کرد / پسر همسایه : نقش تبعی «بدل» / توی : در / دور باغچه می‌گشت : می‌چرخید (فعل غیراسنادی) / نوع «را» در عبارت «گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد» : حرف اضافه (به گل‌ها و سبزه‌ها) / خواهر بزرگ او : نقش تبعی «بدل» / همان‌طور که : پیوند وابسته ساز / تعجب برش داشته بود : شگفت‌زده شده بود

مفهوم : حیرت و شگفتی (۳ خط اول) - تغییر و تحول شرایط و روی دادن اتفاق بی‌سابقه

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و برآقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سر و صدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چندبار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد؛ بهمن... من را می‌بینی...؟ بهمن...!

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش جای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد، دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت : «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.»

توضیح نکات زبانی و ادبی : شیری : به رنگ شیر، سفید مایل به زرد / برآق : درخشان / خورشید مثل توپ قرمز : تشبیه / حیاط را برداشته بود : حیاط را پر کرده بود و فراگرفته بود / سرگرم بود : کنایه از مشغول بود / از تعجب دهانش باز ماند : کنایه از بسیار تعجب کرد / حیاط‌ها سر به هم آورده : تشخیص و کنایه از حیاط‌ها به هم وصل و یکی شده بودند / تل : تپه، توده بزرگ خاک و شن / خشت : آجر خام / دیوار، آجر، خشت و گچ : مراعات نظیر / خرده : ریزه، تکه (خورده : بلعیده و میل کرده) / اوقات تلخی : آرایه حس آمیزی (انتزاعی و چشایی) - کنایه از ناراحتی و عصبانیت

مفهوم : طلوع خورشید (پاراگراف ۱) - حیرت و یکی شدن حیاط‌ها (پاراگراف ۲) - سپردن کار به شخص مطمئن (پاراگراف ۳)

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر، مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت : «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد، عجب روزگاری است.»

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه درِ کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک‌مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک‌ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت : «می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده!... حالا دیگر می‌شود همین‌طوری بیایی خانه ما بازی...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید : «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟»
بهمن گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

توضیح نکات زبانی و ادبی : برادر بزرگش : نقش تبعی بدل / مرد خانه : گروه مسندی / حساب می‌کرد : در نظر می‌گرفت (ماضی استمراری و فعل اسنادی) / دور و زمانه : روزگار (دور : دوره) / درست : دقیقاً (قید) / همین موقع : ترکیب وصفی (همین : صفت اشاره - موقع : قید) / توی : در (حرف اضافه) / نیش : چهار دندان نوک تیز جلو (مجاز از دهان) / نیشش باز شده بود : کنایه از می‌خندید / یک ریز : پی‌درپی، پشت سر هم / حذف معنایی فعل «است» بعد از «باد آمده» و «خراب کرده»
مفهوم : احساس بزرگی و عدم اعتماد به دیگران (پاراگراف ۱) - خوشحالی برای از بین رفتن مانع جدایی (پاراگراف ۲)

طولی نکشید که همه‌چیز مهمان‌بازی‌شان روبه‌راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم‌های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فروریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودشان آمد، همه‌چیز را با دهان پُر خنده برای مامانش تعریف کرد.

توضیح نکات زبانی و ادبی : روبه راه شد : کنایه از فراهم و آماده شد / آتش کرد : روشن کرد / قاش : قاشق، یک قسمت بریده شده از میوه / همه چیزشان جور شد : فراهم شد
مفهوم : خوشحالی برای از بین رفتن مانع جدایی

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شل و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیواری نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آنها را از هم می‌برید. ناصر می‌دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک. با خودش می‌گفت: «بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس...» فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمن و بچه‌های دیگر گُرگم به هوا بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده‌کنان و نفس‌نفس‌زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پُر کنند.

توضیح نکات زبانی و ادبی : چشم‌هایش نمی‌خندید : تشخیص - کنایه از اندوهگین بودن / لب‌هایش شل و آویزان شده بود : کنایه از ناراحت و غمگین بود / دیوار سر بیرون می‌آورد : تشخیص - کنایه از دیوار دیده می‌شد، دیوار آشکار می‌شد / می‌برید : جدا می‌کرد، فاصله می‌انداخت / حذف لفظی «می‌شود» بعد از «خیلی کوچک» / حیاط مثل قفس کوچولو شده : تشبیه / حذف معنایی «است» در «کوچولوی کوچولو شده» / گُرگم به هوا : نوعی بازی / بچه‌ها مانند ماهی دنبال هم بکنند : تشبیه / کول : شانه، دوش، کتف / از این سر حیاط : طرف
مفهوم : غم جدایی و قطع رابطه با دوستان و تموم شدن روزهای خوشی

پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی‌تربیتی، دعوایش کرده بودند. بغض گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند. چشم‌های پُربغض و کینه‌اش به دیوارِ نوساز، به بنا و عَمَله‌ها خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بنا و عمله‌ها نفرتش می‌گرفت.

از حرصش با آنها لَج می‌کرد و هرچه از او می‌خواستند یا هرچه از او می‌پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می‌گرفت. گاهی مشت‌مشت شن و خاک و سنگ‌ریزه برمی‌داشت، به سر و صورت آنها می‌زد و فرار می‌کرد.

بارها او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر... زنده باشی! یک چکّه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک‌الله، خیلی تشنه‌ایم.» اما او اعتنایی نمی‌کرد. پشتش را به آنها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. غصّه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند.

توضیح نکات زبانی و ادبی : لب برچیده بود : کنایه از ناراحت و آماده گریه شده بود / یک بی‌تربیتی : نقش تبعی «بدل» / «ش» در دعوایش : مفعول (او را دعوا کرده بودند) / بغض : کینه و دشمنی / بغض گلویش را می‌فشرد : تشخیص - کنایه از گریه‌اش گرفته بود / *عَمَله : ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه عَمَله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زیردست بنا به کار می‌رود / نشنیده گرفتن : کنایه از بی‌توجهی کردن / آقا کوچولو - آقا پسر : منادا / چکّه : قطره (یک چکّه : مجازاً مقداری اندک) / بارک الله : صوت (نوعی شبه جمله است) / اعتنا : توجّه / الهی : [در اینجا] صوت (نوعی شبه جمله است)

مفهوم : اندوه و نفرت از جدایی (پاراگراف ۱) - خشم و لجبازی (پاراگراف ۲) - آرزوی مرگ برای عاملان جدایی (پاراگراف ۳) - دو خط آخر نشانگر «نفرت» است

دیگر نمی‌توانست به خانه بهمن برود. عَمَله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می‌فشرد، چندین بار به طرف درِ کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی‌شان را از سر بگیرند اما درِ کوچه بسته بود و دستش به قفلِ در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عَمَله بناها نگاه می‌کرد و همه بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید.

هر چه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این‌همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چندروزی که دیوار خراب شده بود، همه آنها راحت‌تر بودند. آن‌روزی که مادرش سبزی خشک‌کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیه بچه‌ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند.

توضیح نکات زبانی و ادبی : عمله و بنا و دیوار : مراعات نظیر / از سر گرفتن : کنایه از دوباره شروع کردن / از چشم کسی دیدن : کنایه از کسی را مقصر دانستن / چه احتیاجی به دیوار هست : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / اصرار : پافشاری («آسرار» به معنی «رازها»)

نکته : عَمَلَه، بَنّاها و دیوار، راه را بر او بسته بودند : فعل ماضی بعید و غیراسنادی // دَرِ کوچه بسته بود : بسته (مسند) و بود (فعل اسنادی)

مفهوم : غم دوری از دوستان و خشم از عاملان جدایی (پاراگراف ۱) - نبود موقت دیوار و شادی به خاطر وصال (پاراگراف ۲)

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که همدیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می‌زد.

توضیح نکات زبانی و ادبی : جزء خیالات بود : کنایه از ناممکن بود / دلتنگی : کنایه از غم و ناراحتی / غریبه : ناآشنا / خشک بودن جواب : حس آمیزی - کنایه از نامهربانی، بدون محبت بودن / بی‌مهر : بدون محبت / نارسا : ناقص / سرسنگین حرف زدن : کنایه از بی‌توجهی و بدون علاقه سخن گفتن / دیوار صدا را نگه می‌داشت - صدایی خفه بیرون می‌داد - بی‌مهر و خشک بودن جواب - سرسنگین حرف زدن دیوار : تشخیص

مفهوم : سختی دوره جدایی و فاصله که دیوار به وجود آورده

به دیوار نیمه‌کاره، به بنّای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک‌ها «سی‌سی... سی‌سی» می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنّا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوسازِ آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک‌ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد. ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید... دیگر ترسیده.»

توضیح نکات زبانی و ادبی : باد مثل جیرجیرک می‌خواند : تشبیه / مشغول بودن دیوار : تشخیص / حذف لفظی فعل «بود» بعد از «رفتن» و «ساختن» / حذف لفظی فعل «بودند» بعد از «انداختن» / نیمه : (در اصطلاح بنّایی) نصفِ آجر / بیکار بودن و نشستن و آواز خواندن و دوست نداشتن و حمله‌ور شدن و تماشا کردن برای باد : تشخیص / خوش داشت : دوست داشت / زیر لب : کنایه از آهسته / خواباندن دیوار : تشخیص و کنایه از ویران کردن و خراب نمودن

مفهوم : خشم از دیوار که باعث جدایی شده و آرزوی ویرانی آن

دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بنّا و عمله‌ها تندتند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه بالا می‌انداختند، گل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت.

ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت : / - ها... بابات آمده؟ / - نه. / - هر وقت آمد، مرا خبر کن. / - کجا می‌خواهید بروید؟ / - خواستگاری. / - یاالله، من هم می‌خواهم بیایم. / مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید: / - کجا؟ / - خواستگاری. / - آها... پس اینطور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟ ها؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس کردنش بی‌نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش

برای گفتن باز نشود، مدّتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد. آخر طاقت نیاورد و گفت:

- مامان !... / - بفرمایید. / - چرا اینها دارند میانِ خانهٔ ما و بهمن دیوار می کشند؟ / - چرا دارند دیوار می کشند؟ چه چیزها می پرسی! آخر همین طوری که نمی شود... / - چطوری؟ / - خانه هامان بی دیوار باشد. / - چرا نمی شود مامان؟ / - ای، چه می دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی بینی میان همهٔ خانه ها دیوار است؟ / - چرا میان همهٔ خانه ها دیوار است؟ / - برو بازیت را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

توضیح نکات زبانی و ادبی : داشت می رسید : ماضی مستمر (خط اول) / نیمه : نصف آجر یا خشت / ها - یاالله - آها : صوت / جرئت : شجاعت و شهامت / حرف مانند آتش سر زبانش بچسبد : تشبیه - کنایه از ناتوانی در سخن گفتن / این پا و آن پا شدن : کنایه از در شک و تردید بودن / «ای» در «ای، چه می دانم.» : صوت (نوعی شبه جمله) - چه می دانم؟ : استفهام انکاری (نمی دانم) / دست از سرم بردار : کنایه از رهایم کن، مزاحم من نشو / مگر نمی بینی میان همهٔ خانه ها دیوار است؟ : حتماً می بینی ...؟ (استفهام تاکیدی) / میان همهٔ خانه ها دیوار است؟ : وجود دارد (غیراسنادی)
نکته : در قسمت مکالمهٔ عبارات بالا، حواستان به بخش های حذف شده باشد. مثال : ها... بابات آمده؟ نه. = ها... بابات آمده [است؟] نه [بابا نیامده است].

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بنا و عمله ها و درخت ها، نگاه کرد. درخت ها، بی حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی سی... سی سی» آواز نمی خواند و روی شاخه ها تاب نمی خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت ها رفته... در رفته.

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم های غم زده اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.»

سر شاخه ها و روی برگ ها، آفتاب زرد و بی مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می کردند. آن وقت مثل اینکه برگ ها و شاخه های تاریک و خالی، برمی گشتند و به او نگاه می کردند. همه به او نگاه می کردند... درها، درخت ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

توضیح نکات زبانی و ادبی : چیزی دستگیرش نشده بود : کنایه از چیزی نفهمیده بود / راست ایستاده : صاف / تشخیص : ایستادن و سر به هوا بلند کردن درختان / تشخیص : آواز خواندن، تاب خوردن، ترسیدن، رفتن، در رفتن باد / در رفته : فرار کرده / حذف معنایی فعل «است» در «ترسیده، رفته و در رفته» / دلش فشرده شد : کنایه از غمگین و ناراحت شد / دیوار مثل دیو ایستاده بود : تشبیه / تشخیص : ایستادن و اخم کردن دیوار / بی مهر : بی عشق، بی محبت / آفتاب بی مهر : تشخیص / آفتاب مانند قناری : تشبیه / برگشتن و نگاه کردن برگ ها و شاخه ها - اخم کردن و سر دعوا داشتن درها، درخت ها و دیوارها : تشخیص / سر دعوا داشتن : «سر» مجاز از قصد و فکر

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله ها گذشت. بی آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز، به بنا و دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت

سراپایش را فراگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این‌ور و آن‌ور خود نگاه کرد. هیچ‌کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله‌ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد درحالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد...

توضیح نکات زبانی و ادبی : بیزاری : تنفّر / نگاهی تند و تیز : کنایه از نگاه همراه با خشم و عصبانیت / برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید : کنایه از بسیار خوشحال شد / دویدن برق : تشخیص / دولا شد : خم شد / وحشت سراپایش را فراگرفت : کنایه از بسیار ترسید / دلهره : اضطراب و نگرانی / طاس : بی‌مو، کچل (تاس : مُهره بازی نرد) / خپله : چاق و کوتاه قد / لرزیدن دست و پریدن رنگ : کنایه از بسیار ترسیدن / قلب مانند گنجشک پرپر می‌زد : تشبیه و کنایه از بی‌قراری و بی‌تابی

مفهوم : مبارزه با جدایی و جدایی خواهان

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم گنده سرخش چپ‌چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رَعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی‌حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون‌زده گفت: دیو... دیو... دیوار...

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟»

ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هِقْ هِقْ گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد.»

توضیح نکات زبانی و ادبی : ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت : به شدت لرزید / دم : مجازاً لحظه / چپ‌چپ نگاه کردن : کنایه از با تهدید و خشم نگاه کردن / چشم دیوار : تشخیص / رَعشه : لرزش / چشم‌های بیرون‌زده : کنایه از ترس و وحشت / سراسیمه : آشفته و نگران / سِفَت : محکم («سِفَت» به معنی شانه و کتف) / حذف معنایی فعل «است» در عبارت «چه شده؟ چطور شده؟» / مثل بید لرزیدن : تشبیه و کنایه از ترسیدن زیاد / بید : نماد ترس و اضطراب و لرزش / هِقْ هِقْ : صدای گریه

نکته : نویسنده در عبارت «دیو... دیو... دیوار...» با تکرار واژه «دیو» در کنار «دیوار»، می‌خواهد «دیوار» را مانند «یک دیو بدذات» تداعی کند.

مفهوم : مبارزه با جدایی و جدایی خواهان - وحشت از جدایی

دیوار، جمال میرصادقی (با اندکی تصرّف و تلخیص)

معنی واژه : تصرّف : چیزی را به میل خود تغییر دادن، دست بُردن در چیزی / تلخیص : خلاصه کردن

➤ درک و دریافت

(۱) اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هر یک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

بنّا : نماد عامل جدایی انسان‌ها و مانع تفاهم و دوستی جوامع بشری هست

دیوار : نماد جدایی انسان‌ها که بیگانگی را افزایش می‌دهد

۲) دربارهٔ «زاویه دید» و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید. زاویه دید (روایت کننده داستان) : سوم شخص یا دانای کل - شخصیت اصلی «ناصر» است که از جدایی و قوانین انسان‌ها رنج می‌برد و سعی در نابودی آن موانع دارد. دیوار را به شکل یک دیو می‌بیند که مانع دوستی و روابط انسانی میان آن‌ها می‌شود.

فصل ۲: ادبیات پایداری / درس سوم : پاسداری از حقیقت / نوع متن : نظم / قالب شعر : سپید / محتوا : مرثیه‌ای در زمینه حماسه کربلا و شهادت امام حسین و پیام‌های آن

درختان را دوست می‌دارم / که به احترام تو قیام کرده‌اند / و آب را / که مَهرِ مادرِ توست /

قلمرو زبانی : دوست می‌دارم : مضارع اخباری / تو : منظور امام حسین (ع) / قیام : برخاستن، ایستادن / قیام کرده‌اند : ماضی نقلی (فعل اسنادی نیست) / حذف لفظی (دوست دارم) بعد از (آب را) / مهر : مهریه زن / نوع «واو» : پیوند همپایه ساز / نوع «که» : پیوند وابسته ساز / ترکیب اضافی : احترام تو، مَهرِ مادر، مادرِ تو

قلمرو ادبی : تشخیص : درختان قیام کرده‌اند / درخت : نماد استواری / آب : نماد پاکی و حیات / تلمیح به داستان مهریه حضرت زهرا که آب بوده است / حسن تعلیل : دلیل ایستاده بودن درختان، احترام به امام حسین (ع) است.

قلمرو فکری : درختان را دوست می‌دارم؛ زیرا به احترام تو ایستاده‌اند و آب را دوست می‌دارم زیرا مهریه مادر تو (حضرت فاطمه «س») است.

مفهوم : عظمت امام حسین (ع)

۱. خون تو شرف را سرخگون کرده است / ۲. شفق، آینه‌دار نجابت / ۳. و فلق، محرابی / که تو در آن / نماز صبح شهادت گزارده‌ای.

قلمرو زبانی : ۱. *شرف : آبرو، بزرگواری / سرخگون : سرخ رنگ (مسند) / کرده است : ماضی نقلی و فعل اسنادی : ترکیب اضافی : خون تو

۲. شفق : سُرخِ اُفق هنگام غروب (نهاد) / آینه‌دار : کسی که آینه را در برابر دیگران می‌گیرد تا خود را ببینند (مسند) / *نجابت : اصالت، پاک منشی، بزرگواری / نقش ضمیر «ت» در نجابت : مضاف الیه / حذف معنایی فعل «است» بعد از «نجابت» / ترکیب اضافی : آینه‌دار نجابت، نجابت تو

۳. *فلق : سُرخِ خورشید هنگام صبح، سپیده صبح، فجر (نهاد) / محراب : جای ایستادن پیش نماز در مسجد، قبله (مسند) / حذف معنایی فعل «است» بعد از «محرابی» / مرجع «آن» : محراب / نماز : مفعول / گزارده‌ای : به جا آورده‌ای (ماضی نقلی) / نوع «واو» : پیوند همپایه ساز / نوع «که» : پیوند وابسته ساز / ترکیب اضافی : نماز صبح، صبح شهادت

قلمرو ادبی : ۱. تشخیص : خون تو شرف را سرخگون کرده / خون : مجازاً شهادت / سرخگون کردن : کنایه از ارزش و اعتبار و آبرو بخشیدن (معنای کنایی دیگر : خجالت زده کردن) / سرخگون بودن شرف : حس آمیزی (بینایی و انتزاعی)

۲ و ۳. تشخیص : آینه‌دار بودن شفق / آینه‌دار : کنایه از نشان دهنده، نمایان کننده / تشبیه : شفق مانند آینه‌دار - فلق مانند محراب / شفق و فلق : تضاد و تناسب / محراب و نماز : تناسب

قلمرو فکری :

۱. شهادت تو، آبرو را صاحب اعتبار و ارزش کرده است. ۲. سُرخِ آسمان به هنگام غروب، نشان‌دهنده پاکدامنی تو است ۳. و سپیده صبح مثل قبله‌گاهی است که تو در آن نماز صبح شهادت را به جا آورده‌ای.

مفهوم : ارزشمندی شهادت امام حسین (ع) - وصف نجابت و بزرگی امام حسین (ع)

۱. در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / ۲. هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / ۳. در حَضِیض هم می توان عزیز بود / از گودال بپرس.

قلمرو زبانی : ۱. در فکر : متمم اسنادی / گودال : زمین پست؛ در اینجا منظور گودال قتلگاه امام حسین (ع) / گودال (اولی) : مضاف الیه / «م» در گودالم : هستم (فعل اسنادی) / مکیده است : ماضی نقلی (فعل اسنادی نیست) / ترکیب اضافی : فکر گودال، خون تو / ترکیب وصفی : آن گودال

۲. گودال (دومی) : مفعول / رفیع : بلند، مرتفع، ارزشمند (مسند) / ندیده بودم : ماضی بعید (فعل اسنادی نیست) / ترکیب وصفی : هیچ گودال، چنین رفیع

۳. حَضِیض : جای پست در زمین یا پایین کوه / هم : قید / عزیز : گرمی، گران مایه (مسند) / گودال (سومی) : متمم **قلمرو ادبی :**

تشخیص : گودال خون را بمکد / خون تو را مکیده است : کنایه از تو در آن به شهادت رسیده ای / کل عبارت : تلمیح به شهادت امام حسین (ع) در گودال قتلگاه / رفیع بودن گودال : پارادوکس / تلمیح به جمله «شرفُ المكانِ بالمکین» : ارزش هر مکان به چیزی است که در آن مکان قرار دارد. / تکرار : گودال / تشخیص : بپرس از گودال / تضاد : حَضِیض و عزیز

قلمرو فکری : ۱. من در فکر آن گودال قتلگاهی هستم که تو در آن به شهادت رسیده ای. ۲. [تا حالا] هیچ گودالی را، اینگونه ارزشمند و بلندمرتبه ندیده بودم. ۳. در عین ذلّت و پستی هم می توان عزیز بود، [اگر باور نداری] از گودال قتلگاه سؤال کن. **مفهوم :** اعتبار بخش بودن شهادت امام حسین (ع) و ارزشمندی گودال قتلگاه به خاطر امام حسین (ع) - اعتبار و ارزش هر جایگاهی به ساکن آنجا است - بلندمرتبه بودن در عین پستی

شمشیری که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرد : / هرچه در سوی تو، حسینی شد / دیگر سو یزیدی ...

قلمرو زبانی : شمشیری : نهاد / آمد : فرود آمد / هر چیز : مفعول / نوع «واو» : عطف / همه چیز : معطوف به مفعول / کاینات : ج کاینه، کل هستی و موجودات جهان، مخلوقات / پاره : قسمت (متمم) / هر چه : نهاد / حسینی - یزیدی : مسند / حذف لفظی فعل «شد» در «یزیدی...» / ترکیب اضافی : گلوی تو، سوی تو / ترکیب وصفی : هر چیز، همه چیز، دو پاره، هرچه، دیگر سو

قلمرو ادبی : شمشیر : مجاز از لبه شمشیر / شمشیری که بر گلوی تو آمد : کنایه از شمشیری که تو را شهید کرد / حسینی شد : کنایه از طرفدار حق شد / یزیدی شد : کنایه از طرفدار باطل و ضد حق شد / حسینی و یزیدی : تضاد

قلمرو فکری : شمشیری که بر گلوی تو فرود آمد و تو را شهید کرد، همه چیز را در جهان به دو قسمت تقسیم کرد : هر چیز و هرکسی در سوی تو، حسینی و طرفدار حق شد و طرف دیگر، یزیدی و طرفدار باطل شد. **مفهوم :** شهادت امام حسین (ع) حق و باطل را مشخص کرد

۱. آه، ای مرگِ تو معیار! / ۲. مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه بزرگ زندگانی شد

قلمرو زبانی : ۱. آه : صوت (شبه جمله) / ای [کسی که / امام حسین (ع)] : ندا و منادای محذوف - حذف معنایی منادا / مرگ : نهاد / معیار : ملاک سنجش و مقایسه (مسند) / حذف معنایی فعل «است» بعد از «معیار» / ترکیب اضافی : مرگِ تو

۲. مرگ : نهاد / چنان (اولی) : به گونه ای، طوری (قید) / سخره : مسخره کردن، ریشخند / بی قدر : بی ارزش (مسند) / مردنی چنان : چنان مردنی (ترکیب وصفی مقلوب) / چنان (دومی) : صفت اشاره / مردنی : نهاد / غبطه : رشک بردن، حال و روز کسی

را آرزو داشتن، بی‌آنکه خواهان زوال آن باشیم (مسند) / ترکیب اضافی : مرگت، غبطه زندگانی / ترکیب وصفی : چنان مردنی، غبطه بزرگ

قلمرو ادبی : زندگانی و مردن : تضاد / مرگ زندگی را به سخره گرفت - غبطه خوردن زندگانی : تشخیص / زندگی غبطه مردن را می خورد : تناقض

قلمرو فکری : ۱. آه! ای کسی که شهادت تو، ملاک و معیار تشخیص حق و باطل شد. ۲. شهادت تو، آن چنان زندگی را به تمسخر گرفت و آن را بی ارزش کرد که چنین مرگی، آرزوی بزرگ زندگی شد. [زندگی آرزوی مرگی مانند مرگ تو را دارد]

مفهوم : شهادت امام حسین معیار تشخیص حق و باطل شد - ترجیح شهادت بر زندگی - مرگ با عزت برتر از زندگی با ذلت

۱. **خونت / با خون بهایت حقیقت / در یک تراز ایستاد ۲. و عزمت، ضامن دوام جهان شد / ۳. که جهان با دروغ می پاشد / و خون تو، امضای «راستی» است ...**

قلمرو زبانی : ۱. خونت : نهاد / خون بها : دیه / حقیقت : نقش تبعی بدل / تراز : سطح، میزان (متمم) / ترکیب اضافی : خونت، خون بهایت / ترکیب وصفی : یک تراز

۲. نوع «واو» : حرف ربط / *عزم : قصد، اراده (نهاد) / *ضامن : ضمانت کننده، کفیل، به عهده گیرنده غرامت (مسند) / دوام : پایداری و بقا / ترکیب اضافی : عزمت، ضامن دوام، دوام جهان

۳. که : زیرا (پیوند وابسته ساز) / می پاشد : نابود می شود (مضارع اخباری) / امضا : مسند / راستی : مضاف الیه / نوع «واو» : حرف ربط / ترکیب اضافی : خون تو، امضای راستی

قلمرو ادبی : ۱. حقیقت مانند خون بها : تشبیه / در یک تراز ایستاد : کنایه از برابر و هم ارزش شد / تناسب : خون و خون بها ۲. حسن تعلیل : دلیل دوام و پایداری جهان را عزم امام حسین می داند / ضامن شدن عزم : تشخیص ۳. راستی و دروغ - دروغ و حقیقت : تضاد / خون مجاز از شهادت / خون مانند امضا : تشبیه / امضا کردن : کنایه از تأیید کردن / تناسب : ضامن و امضا

قلمرو فکری :

۱. خون تو، با خون بهای تو که حقیقت و راستی است، برابر و هم ارزش شد (خون تو عین حقیقت است).

۲. و اراده تو [برای قیام]، ضمانت کننده بقا و پایداری جهان شد؛

۳. زیرا جهان با دروغ از بین می رود؛ و شهادت تو، تأیید صداقت و راستی کرد.

مفهوم : شهادت امام حسین عین حقیقت است

۱. **تو تنها تر از شجاعت / در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای / به پاسداری از حقیقت / ۲. و صداقت / شیرین ترین لبخند / بر لبان اراده توست / ۳. چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می افتد.**

قلمرو زبانی : ۱. تنها تر : قید / پاسداری : محافظت، نگهبانی / ایستاده ای : ماضی نقلی / ترکیب اضافی : گوشه وجدان، وجدان تاریخ / ترکیب وصفی : گوشه روشن ۲. نوع «واو» : پیوند همپایه ساز / صداقت : راستی (نهاد) / شیرین ترین : صفت عالی (نوعی وابسته پیشین) / لبخند : مسند / ترکیب اضافی : لبان اراده، اراده تو / ترکیب وصفی : شیرین ترین لبخند

۳. چندان : قید / *تناور : تنومند، فربه، قوی جثه (مسند) / «ی» در تناوری : هستی (فعل اسنادی) / نوع «واو» : عطف / بلند : معطوف به مسند / نوع «که» : پیوند وابسته ساز / کلاه : نهاد / می افتد : مضارع اخباری / ترکیب اضافی : هنگام تماشا، سر کودک، کودک عقل

قلمرو ادبی : ۱. تشخیص : تنهایی شجاعت / تشخیص و اضافه استعاری : وجدان تاریخ - لبان اراده / گوشه وجدان : اضافه استعاری
۲. صداقت بر لب داشتن : کنایه از راستگو بودن / شیرین بودن : کنایه از دلپذیر بودن / صداقت مانند لبخند : تشبیه / شیرین ترین لبخند : حس آمیزی (چشایی و بینایی) / مراعات نظیر : لبخند و لب **۳.** کودک عقل : اضافه تشبیهی / کلاه از سر عقل افتادن : کنایه از حیرت زده و متعجب شدن عقل، حیرت و ناتوانی عقل در درک عظمت امام حسین (ع) / مراعات نظیر : کلاه و سر
قلمرو فکری : ۱. تو با شجاعتی بی‌مانند، در گوشه روشن و درخشان تاریخ، برای محافظت از حقیقت به پا خاسته‌ای
۲. و راستی و درستی مانند لبخند شیرینی، با اراده تو همراه است
۳. آن چنان بزرگ و بلندمرتبه هستی که به هنگام تماشا و شناخت عظمت تو، عقل انسان عاجز و متحیر می‌شود.
مفهوم : ۱. پاسداری امام حسین (ع) از حق و حقیقت و شجاعت او **۲.** صداقت و راستی و درستی امام حسین (ع) **۳.** امام حسین (ع) فراتر از درک انسان است - ناتوانی انسان در شناخت امام حسین (ع)

۱. بر تالابی از خون خویش / در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای / با جامی از فرهنگ **۲.** و بشریت رهگذار را می‌آشامانی / - هرکس را که تشنه شهادت است. -

قلمرو زبانی : ۱. *تالاب : آبگیر، برکه / مرجع «خویش» : امام حسین (ع) / گذرگه : مخفف گذرگاه، محل عبور / ایستاده‌ای : ماضی نقلی / ترکیب اضافی : خون خویش، گذرگه تاریخ
۲. نوع «واو» : پیوند همپایه ساز / نوع «را» : حرف اضافه (به بشریت) / بشریت : متمم / رهگذار : عبور کننده / می‌آشامانی : می‌نوشانی (مضارع اخباری) / نوع «را» : حرف اضافه (به هرکس) / هرکس : متمم / حذف معنایی فعل «می‌آشامانی» در «هرکس را» / که : پیوند وابسته ساز / تشنه : مسند / حذف معنایی «مفعول» در دو جمله آخر / ترکیب اضافی : تشنه شهادت / ترکیب وصفی : بشریت رهگذار، هرکس

قلمرو ادبی : ۱. تالابی از خون : اغراق - کنایه از خون بسیار / تشبیه : خون از نظر مقدار، مانند تالابی بود / گذرگه تاریخ : اضافه تشبیهی (تاریخ : مشبه - گذرگه : مشبه به) / جامی از فرهنگ : استعاره (جام برای شراب به کار می‌رود و نه برای فرهنگ)
۲. تشنه چیزی بودن : کنایه از خواستار چیزی بودن / تشنه شهادت : اضافه استعاری (تشنگی برای آب است و نه برای شهادت) / تلمیح متن ۱ و ۲ به «وَبَذَلَ لَهُمْ جَهَنَّمَ فَيَكَلِّسْتَنَقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (او، حسین «ع» خونس را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.) / تناسب : جام و می‌آشامانی و تشنه - گذرگه و رهگذار
قلمرو فکری : ۱. تو با فرهنگ شهادت، در کنار برکه‌ای از خون خود، در مسیر عبور تاریخ ایستاده‌ای،
۲. و فرهنگ شهادت را به انسان‌های درحال عبور می‌آموزی، فرهنگ شهادت را به هرکس که خواستار شهادت است، می‌آموزی.
مفهوم : تداوم فرهنگ شهادت و راه امام حسین (ع) - جاودانگی امام حسین در تاریخ

گوشواره عرش (مجموعه کامل شعرهای آیینی) سید علی موسوی گرمارودی

➤ کارگاه متن پژوهی درس سوم

• قلمرو زبانی

- (۱) مترادف و متضاد واژه «رفیع» را از متن درس بیابید. مترادف : بلند / متضاد : حضیض.
 (۲) از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.

هسته	وابسته	وابسته
اسم	صفت	مضاف الیه

غبطه	بزرگ	زندگانی
فکر	آن	گودال
گوشه	روشن	وجدان

• قلمرو ادبی

- (۱) دو نمونه از کاربرد «تشخیص» در متن درس مشخص کنید.
درختان قیام کرده اند / خون تو شرف را سرخگون کرده / آینه‌دار بودن شفق / گودال خون را بمکد / از گودال بپرس.
- (۲) شعر سپید، گونه‌ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست.
□ شعر «پاسداری از حقیقت» را از این دید بررسی کنید.
این شعر نیز، در قالب سپید سروده شده است؛ زیرا آهنگ دارد، ولی وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست.
- (۳) در کدام قسمت از متن درس «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.
درختان را دوست می‌دارم که به احترام تو قیام کرده‌اند - و عزمت، ضامن دوام جهان شد.

• قلمرو فکری

- (۱) با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غبطه بزرگ زندگانی می‌داند؟ مردنی چون شهادت امام حسین (ع) که با شرافت، آزادی و دفاع از حقیقت همراه بود.
- (۲) در متن درس «عقل» با چه ویژگی‌هایی وصف شده است؟ چرا؟ عقل مانند کودکی ناتوان است؛ زیرا توانایی درک عظمت امام حسین (ع) را ندارد و دچار حیرت می‌شود.
- (۳) هر یک از موارد زیر، با کدام قسمت از شعر «پاسداری از حقیقت» ارتباط معنایی دارد؟
شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است).
در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حسیض هم می‌توان عزیز بود / از گودال بپرس
وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ. (او، حسین «ع» خونس را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد).
بر تالابی از خون خویش / در گذرگاه تاریخ ایستاده‌ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می‌آشامانی.

گنج حکمت : دیوار عدل / نوع متن : نثر

عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر، خراب شده است، آن را عمارت باید کردن. جواب نبشت که شهر را از عدل، دیوارکن و راه‌ها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ.

قلمرو زبانی : *عامل : حاکم، والی / خلیفه : حاکم مسلمین / نبشت : نوشت (تحول شکل نوشتاری و گفتاری واژه) / *عمارت کردن : بنا کردن، آباد کردن، آبادانی (امارت : فرمانروایی) / نوع «را» در «شهر را ... دیوار» : فک اضافه [دیوار شهر] / راه‌ها : مفعول / خوف : ترس / پاک : مسند / که : حرف ربط وابسته ساز / حاجت : نیاز (نهاد) / نیست : وجود ندارد (فعل غیراسنادی) / خشت : آجر خام / نوع واو در «دیوار کن و ...» : حرف ربط / نوع بقیه «واو»ها : عطف
قلمرو ادبی : شهر را از عدل دیوار کن : تشبیه (عدل مثل دیوار) - کنایه از عدالت ورزیدن در شهر / ظلم و خوف - گل و خشت و سنگ و گچ : تناسب / گل و سنگ - خراب و عمارت - عدل و ظلم : تضاد

قلمرو فکری : حاکم شهری به خلیفه نامه نوشت که دیوار شهر، خراب شده است، آن را باید بنا کرد. خلیفه جواب نوشت که دیوار شهر را از عدالت بساز (عدالت را گسترش بده) و راهها را از ستم و ترس پاک کن؛ در این صورت نیازی به گل و آجر و سنگ و گچ نیست.

مفهوم : اهمیت برقراری عدالت و امنیت و پرهیز از ظلم

سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی

درس پنجم : بیداد ظالمان / نوع ادبی : ادبیات پایداری / نوع متن : نظم / قالب : قصیده / محتوا : انتقاد از حاکمان ظالم با بیانی کوبنده / وزن : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (ویژه انسانی)

۱. هم مرگ بر جهانِ شما نیز بگذرد هم رونقِ زمانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : هم ... هم : پیوند همپایه ساز / مرگ : نهاد / جهان : متمم / شما : مضاف الیه / مرجع «شما» : حاکمان ظالم / نیز : قید / بگذرد : مضارع التزامی / رونق : اعتبار، شکوه، آبادانی، زیبایی (نهاد) / زمان : روزگار / بگذرد : در مصراع اول به معنی «عبور کردن» است و «فعل گذرا به متمم» می باشد و در مصراع دوم به معنی «سپری شدن و به پایان رسیدن» است و «فعل ناگذر» است / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : جهانِ شما، رونقِ زمان، زمانِ شما

قلمرو ادبی : جهان : مجاز از زندگی / مرگ بر جهان شما نیز بگذرد : تشخیص - کنایه از مُردن و فرارسیدن مرگ / رونقِ زمانِ بگذرد : کنایه از پایان دوران خوشی / تلمیح به «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» : هر نفسی، طعمِ مرگ را می چشد

قلمرو فکری : هم مرگ به سراغ زندگی شما خواهد آمد و هم شکوه و اعتبار روزگار شما نیز به پایان خواهد رسید.

مفهوم : مرگ برای همه است - فانی بودن روزگار شکوه ظالمان

۲. وین بومِ مَحْنَتِ از پیِ آن تا کُند خراب بر دولتِ آشیانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : مصراع ۱. وین : مخفف «و این» [نوع واو : پیوند همپایه ساز + این : صفت اشاره] / بوم : جغد (نهاد) / *مَحْنَت : اندوه، غم (مضاف الیه) / از پی : به خاطر، برای (حرف اضافه) / آن : متمم / تا (حرف ربط وابسته ساز) / کند : بکند (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / خراب : مسند

مصراع ۲. دولت : خوشبختی، ثروت (معنی امروزی : هیئتی که کشور را اداره می کنند) / آشیان : آشیانه، لانه، خانه / *دولتِ آشیان : دولتِ سرا، آشیانه خوشبختی (متمم) / ترکیب اضافی مقلوب : دولتِ آشیان (آشیانِ دولت) / بگذرد : عبور بکند / مصراع اول : شیوه بلاغی (کُند خراب = خراب کُند) / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : بومِ محنت، آشیانِ دولت، آشیانِ شما / ترکیب وصفی : این بوم

قلمرو ادبی : بوم محنت : اضافه تشبیهی (محنت مانند بوم) / بوم : نماد شومی و نحسی - تلمیح به اعتقاد گذشتگان درباره شوم بودن جغد / کل بیت : کنایه از نابودی خوشبختی ظالمان / بوم و خراب و آشیان : تناسب / دولتِ آشیان : تشبیه درون واژه ای (دولت مانند آشیان) / خراب و دولتِ آشیان : تضاد

قلمرو فکری : و این غم و اندوه مانند جغد شومی، به خاطر آن بر خانه خوشبختی شما عبور خواهد کرد تا آن را خراب بکند.

مفهوم : ناپایداری و نابودی خوشبختی و قدرت - غم و بلا فراگیر است

۳. آبِ آجَلِ که هست گلوگیرِ خاص و عام بر حلق و بر دهانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : آب : نهاد / اجل : مرگ / که : پیوند وابسته ساز / گلوگیر : گیرنده گلو (مسند) / خاص : افراد ویژه و برگزیده (مضاف الیه) / نوع واو (مصراع یک و دو) : عطف / عام : افراد عادی، عموم مردم (معطوف به مضاف الیه) / مصراع اول : شیوه بلاغی / حلق : متمم / بگذرد : عبور بکند / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : آبِ اجل، گلوگیرِ خاص، گلوگیرِ عام، حلقِ شما، دهانِ شما

قلمرو ادبی : آب اجل : اضافه تشبیهی (أجلٌ مثل آب) / گلوگیر : کنایه از خفه کننده و گشنده / خاص و عام : تضاد - مجاز از همه مردم / تلمیح به «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» / گلو، حلق، دهان : تناسب / آب اجل بر حلق و بر دهان بگذرد : کنایه از مردن

قلمرو فکری : مرگ که مانند آبی، نابودکننده همگان است، شما را نیز خواهد کشت.

مفهوم : مرگ فراگیر است

۴. چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد بیدادِ ظالمانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : چون : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / داد : عدالت و انصاف (نهاد) / به جهان در : دو حرف اضافه برای متمم (ویژگی سبکی قدیم) / بقا : پایداری، باقی ماندن / بقا نکرد : باقی نماند (ماضی ساده) / بیداد : ظلم و ستم (نهاد) / بگذرد : پایان یابد / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : دادِ عادلان، بیدادِ ظالمان، ظالمانِ شما

قلمرو ادبی : داد و بیداد - عادلان و ظالمان : تضاد

قلمرو فکری : وقتی عدالت انسان‌های عادل در جهان باقی نماند؛ پس ظلم و ستم حاکمان ظالم شما نیز به پایان برسد.

مفهوم : فانی بودن ظلم و ستم

۵. در مَمْلِکَتِ چو غُرَشِ شیران گذشت و رفت این عوعوِ سگانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : مَمْلِکَت : کشور (متمم) / چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / غُرَش : فریاد بلند و ترسناک (نهاد) / شیران : مضاف الیه / نوع «واو» : پیوند همپایه ساز / این : صفت اشاره / عوعو : صدای سگ (نهاد) / سگان - شما : مضاف الیه / بگذرد : پایان یابد / بیت ۳ جمله / ترکیب اضافی : غُرَشِ شیران، عوعوِ سگان، سگانِ شما / ترکیب وصفی : این عوعو

قلمرو ادبی : شیران : استعاره از انسان‌های شجاع و بزرگ / سگان : استعاره از افراد پست و ظالم / تضاد : غُرَش و عوعو - سگان و شیران / مراعات نظیر : شیران و سگان - غُرَش و شیران - عوعو و سگان

قلمرو فکری : وقتی که فریادِ اعتراض انسان‌های شجاع در کشور پایان یافت؛ این صدای ناخوشایند حاکمان ظالم شما هم پایان می‌یابد.

مفهوم : فانی بودن و ناپایداری قدرت ظالمان

۶. بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بگشت هم بر چراغدانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : باد : نهاد / که : پیوند وابسته ساز / زمانه : روزگار / بسی : بسیار، زیاد (قید) / شمع : مفعول / بگشت : خاموش کرد (ماضی ساده - معنی امروزی : به قتل رساندن) / هم : همچنین، نیز (قید) / چراغدان : چراغی، ظرفی که داخلش چراغ می‌گذارند / بگذرد : عبور کند / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : چراغدانِ شما

قلمرو ادبی : باد : استعاره از مرگ / شمع : استعاره از وجود انسان‌های ارزشمند / چراغدان : استعاره از وجود و زندگی حاکمان ظالمان / تلمیح به «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» / شمع و چراغدان : تناسب / باد و شمع : تضاد

قلمرو فکری : مرگ که مانند باد، شمع وجود بسیاری از انسان‌ها را خاموش کرد، چراغ وجود شما را نیز خاموش خواهد کرد.

مفهوم : مرگ فراگیر است

۷. زین کاروانسرای، بسی کاروان گذشت ناچار، کاروانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : زین : از (حرف اضافه) + این (صفت اشاره) / کاروانسرا : ساختمانی در میان راه برای اقامت کوتاه مسافران (متمم) / بسی : قید / کاروان : نهاد [واژه دو تلفظی] / ناچار : قید / بیت ۲ جمله / هر دو مصراع شیوه عادی / بگذرد : عبور بکند / ترکیب اضافی : کاروان شما / ترکیب وصفی : این کاروانسرا

قلمرو ادبی : کاروانسرا : استعاره از دنیا / کاروان (اولی) : استعاره از مردم و انسان‌ها / کاروان (دومی) : استعاره از عمر و زندگی حاکمان ظالم / کاروانسرا و کاروان : تناسب / کاروان : تکرار / تلمیح به «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»

قلمرو فکری : از این دنیا، انسان‌های زیادی عبور کردند و مردند؛ به ناچار شما ظالمان هم از این دنیا خواهید رفت.

مفهوم : مرگ فراگیر است - ناپایداری دنیا

۸. ای مُفْتَخَر به طالعِ مسعودِ خویشتن تأثیرِ اخترانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : ای : حرف ندا / مُفْتَخَر : سربلند، صاحب افتخار (منادا - صفت جانشین اسم) / *طالع : سرنوشت، بخت (متمم) / مسعود : خجسته، مبارک، فرخنده (صفت بیانی) / خویشتن : مضاف الیه / حذف معنایی «با تو هستم» در پایان مصراع اول / تأثیر : نهاد / اختران : ستارگان (مضاف الیه) / بیت ۲ جمله / بگذرد : پایان یابد / ترکیب اضافی : طالعِ خویشتن، تأثیرِ اختران، اختران شما / ترکیب وصفی : طالعِ مسعود

قلمرو ادبی : تلمیح به اعتقاد گذشتگان در مورد تاثیرگذاری ستاره بر سرنوشت انسان / تلمیح به حدیث امام علی (ع) : «الدَّهْرُ یَوْمَانِ یَوْمٌ لَّکَ وَ یَوْمٌ غَیْکَ» : روزگار دو روز است، یک روز به نفع تو و روزی بر ضدّ تو است. / طالع و مسعود و اختر : تناسب / تأثیرِ اختران بگذرد : کنایه از پایان خوشبختی و بدبخت شدن

قلمرو فکری : ای کسی که به سرنوشت خجسته خود افتخار می‌کنی، تأثیر ستاره خوشبختی شما نیز پایان می‌یابد.

مفهوم : ناپایدار بودن خوشبختی - تأثیر ستارگان در سرنوشت انسان

۹. بر تیرِ جورِ تان ز تَحْمَلِ سِپَرِ کنیم تا سختیِ کمانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : ۱. بر : در برابر، مقابل (حرف اضافه) / تیر : متمم / جور : ستم، ظلم (مضاف الیه) / نقش ضمیر «تان» در «جورتان» : مضاف الیه و مرجع آن «حاکمان ظالم» / ز : از (حرف اضافه) / سپر : مفعول / کنیم : می‌سازیم (مضارع اخباری - یکی از معانی «کردن»، «ساختن» است)

۲. تا : پیوند وابسته ساز / سختی : نهاد / مرجع ضمیر «شما» : حاکمان ظالم / بگذرد : پایان یابد / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : تیرِ جور، جورتان، سختیِ کمان، کمانِ شما

قلمرو ادبی : تیر جور : اضافه تشبیهی (جور مانند تیر) / از تَحْمَلِ سِپَرِ کنیم : کنایه از دفاع و مقاومت کردن - تشبیه (تَحْمَلِ مانند سپر) / کمان : مجاز از قدرت و نیرو / سختیِ کمان بگذرد : کنایه از پایان قدرت حاکمان / تیر و سپر و کمان : تناسب

قلمرو فکری : در برابر ظلم شما که مانند تیری است دفاع و تحمل می‌کنیم تا دوران قدرت شما پایان یابد.

مفهوم : صبر و تحمل سختی‌ها به امید رهایی

۱۰. ای تو رَمَه سِپَرده به چوپانِ گرگِ طَبْعِ این گرگیِ شَبانِ شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی : ۱. ای : حرف ندا / تو : منادا و مرجع آن «پادشاه ظالم» / *رَمَه : گله (مفعول) / حذف معنایی فعل کمکی «ای» در «سِپَرده» / سِپَرده‌ای : ماضی نقلی / چوپان : متمم / طَبْعُ : سرشت، باطن، طبیعت / گرگِ طَبْعُ : گرگ صفت، درنده خو (صفت بیانی) / حذف معنایی «آگاه باش» در مصراع اول ۲. این : صفت اشاره / گرگی : نهاد / شَبان : چوپان / بگذرد : پایان یابد / چوپان و شَبان : ترادف / بیت ۳ جمله / ترکیب اضافی : گرگیِ شَبان، شَبانِ شما / ترکیب وصفی : چوپانِ گرگِ طَبْعِ، این گرگی

قلمرو ادبی : ۱. رمه : استعاره از مردم / چوپان : استعاره از حاکمان ظالم / گرگ طَبَع : کنایه از وحشی و ظالم / چوپانِ گرگ طبع : تشبیه (چوپان، طبعی مثل گرگ دارد) - تناقض (چوپان طبیعتاً نباید طبعی مانند گرگ داشته باشد)

۲. گرگی : کنایه از وحشی‌گری و ظلم / شَبان : استعاره از حاکمان ظالم / گرگی شبان : تناقض / رمه و گرگ و چوپان و شَبان : تناسب / رمه و گرگ : تضاد

قلمرو فکری : ای تو که مردم را به دست حاکمان ظالم و گرگ صفت سپرده‌ای، این ظلم و وحشی‌گری حاکمان شما نیز به پایان می‌رسد.

مفهوم : فناپذیری ظلم و ستم حاکمان ظالم

سیف فرغانی

➤ کارگاه متن پژوهی درس پنجم

• قلمرو زبانی

- (۱) در شعری که خواندید، پنج واژه مهمّ املایی بیابید و بنویسید.
محنت / اجل / خاص و عام / غرّش شیران / عوعو سگان / چراغدان / مفتخر / طالع / مسعود / تأثیر / اختران / گرگ طبع
- (۲) تفاوت معنایی فعل «کُشت» را در ابیات زیر توضیح دهید.
□ گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کُشت گفتا تو بندگی کن کاو بنده‌پرور آید = از بین برد
□ بادی که در زمانه بسی شمع ها بکُشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد = خاموش کرد
- (۳) برای هر واژه مشخص شده، یک مترادف از متن درس بیابید.
□ بر در بخت بد فرود آید هر که گیرد عنان مرکبش، آز = طالع
□ همّت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد به قدر همّت تو اعتبار تو = رونق

• قلمرو ادبی

- (۱) قافیه و ردیف را در بیت نخست این سروده مشخص کنید.
قافیه : جهان و زمان / ردیف : شما نیز بگذرد
- (۲) در بیت زیر، کنایه ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.
بر تیر جورتان ز تحمّل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد
سپر کردن : کنایه از دفاع کردن / سختی کمان : کنایه از قدرتمندی و سلطه فراوان
- (۳) در بیت پنجم، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.
شیران : استعاره از انسان های بزرگ و شجاع / سگان : استعاره از افراد پست

• قلمرو فکری

- (۱) با توجه به توضیح زیر، معنی و مفهوم بیت اوّل درس را به نثر روان بنویسید.
سیف الدّین محمّد فرغانی، در سده هفتم هجری، هنگامی که شهرهای بزرگ و آباد ایران، در آتش بیداد مغولان می‌سوخت، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه فرمانروایان و تاخت و تاز سپاه مغول، با بیان کوبنده‌ای انتقاد می‌کند.
حتماً مرگ به سراغ شما هم خواهد آمد و یک‌روز شکوه و عظمت شما نیز به پایان خواهد رسید

۲) در بیت زیر، مقصود شاعر از «رمه»، «چوپان گرگ طبع» و «گرگی شبان» چیست؟

ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع / این گرگی شبان شما نیز بگذرد

رمه : استعاره از مردم / چوپان گرگ طبع : استعاره از حاکمان ظالم / گرگی شبان : استعاره از رفتار ظالمانه حاکمان

۳) از متن درس، برای حدیث و آیه زیر، نمونه بیتی مرتبط بیابید و بنویسید.

□ الدَّهْرُ یُومَانِ یَوْمٌ لَّکَ وَ یَوْمٌ عَلَیْکَ. = ای مُفْتَخِرْ به طالع مسعود خویشتن / تأثیر اختران شما نیز بگذرد

□ کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ. = آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

۴) سروده زیر، یادآور کدام بیت درس است؟

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما / بر قصر ستمکاران، گویی چه رسد خِذلان (*خِذلان : خواری، پستی، مذلت)

چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد / بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

شعرخوانی : همای رحمت / نوع متن : نظم / قالب : غزل / وزن شعر : فَعْلَاتُ فاعلاتن فَعْلَاتُ فاعلاتن (انسانی)

۱. علی ای هُمای رَحْمَت، تو چه آیتی خدا را! / که به ماسِوا فِکندی همه سایه هُما را

قلمرو زبانی : ۱. علی : منادا / ای : حرف ندا / *هُما : پرنده‌ای از راسته شکاریان، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت. در زبان پهلوی به معنی فرخنده است و به همین دلیل، نماد «سعادت» به شمار می‌آید (منادا) / *رحمت : مهربانی، بخشش (مضاف الیه) / تو : نهاد / چه : صفت تعجبی / *آیت : نشانه (مسند) / «ی» در «آیتی» : هستی (فعل اسنادی) / نوع «را» در «خدا را» : حرف اضافه (از خدا) / خدا : متمم / حذف معنایی فعل «با تو هستم» در هر دو منادا / ترکیب اضافی : هُمای رَحْمَت / ترکیب وصفی : چه آیتی

۲. که : پیوند وابسته ساز / *ماسِوا : مخفف ماسِوی الله؛ آنچه غیر از خداست، همه مخلوقات (متمم) / فِکندی : افکندی، انداختی (ماضی ساده) / همه : صفت مبهم / سایه : مفعول / هُما : مضاف الیه / نوع «را» در «سایه هُما را» : مفعولی / کل بیت : چهار جمله / شیوه بلاغی کل بیت / ترکیب اضافی : سایه هُما / ترکیب وصفی : همه سایه

قلمرو ادبی : همای رحمت : استعاره از حضرت علی (ع) / سایه هُما بر سر کسی افکندن : کنایه از خوشبخت کردن کسی [سایه بر سر کسی افکندن : کنایه از حمایت کردن از کسی] / هما : نماد سعادت و خوشبختی / تلمیح کل بیت به اعتقاد گذشتگان درباره پرنده هُما / ایهام تناسب : «آیت» (۱) نشانه ۲) آیه قرآن که با خدا تناسب دارد.

قلمرو فکری : ای علی! ای پرنده مهربانی و بخشش! تو چه نشانه‌ای از سوی خدا هستی که سایه خوشبختی را بر سر مخلوقات عالم انداختی؟

مفهوم : سعادت بخشی حضرت علی (ع)

۲. دل اگر خداشناسی همه در رُخِ علی بین / به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را

قلمرو زبانی : ۱. دل : منادا / اگر : پیوند وابسته ساز / خداشناس : مسند / «ی» در «خداشناسی» : هستی (فعل اسنادی) / همه : مفعول / رُخ : چهره، صورت (متمم) / بین : فعل امر / ترکیب اضافی : رُخِ علی

۲. علی (دومی) : متمم / شناختم : ماضی ساده / من : نهاد / «به خدا» : متمم / حذف معنایی فعل «می‌خورم» در «به خدا قسم» / «خدا را» : مفعول / بیت : پنج جمله / شیوه بلاغی مصراع دوم [به خدا قسم می‌خورم که من خدا را با علی شناختم]

قلمرو ادبی : دل : تشخیص - مجاز از انسان / رُخ : مجاز از وجود علی (ع) / دل و رُخ : مراعات نظیر / خدا - علی : تکرار

قلمرو فکری : ای انسان! اگر خداشناس هستی، به وجود علی (ع) توجه کن؛ به خدا قسم می‌خورم که من خدا را با شناخت حضرت علی (ع)، شناختم.

مفهوم : با شناخت علی (ع) می‌توان به خدا و شناخت او رسید - حضرت علی (ع) مظهر شناخت خدا است

۳. بُرو ای گدایِ مسکینِ دَرِ خانهٔ علی زَن که نِگینِ پادشاهی دَهَد از کَرَمِ گدا را

قلمرو زبانی : ۱. برو : فعل امر / گدا : منادا / مسکین : تنگدست، بیچاره، بی‌چیز، بینوا (صفت بیانی) / دَر : مفعول / خانه - علی : مضاف‌الیه / زن : بزن (فعل امر) ۲. که : پیوند وابسته ساز / نِگین : مفعول / پادشاهی : صفت بیانی / دَهد : می‌دهد (مضارع اخباری) / کرم : بخشندگی، جوانمردی (متمم) / نوع «را» : حرف اضافه (به گدا) / گدا : متمم / بیت : چهار جمله / شیوه بلاغی کُل بیت / ترکیب اضافی : دَرِ خانه، خانهٔ علی / ترکیب وصفی : گدایِ مسکین، نِگینِ پادشاهی

قلمرو ادبی : در خانهٔ کسی را زدن : کنایه از کمک خواستن / نِگین : مجاز از انگشتر / خانه و در : مراعات نظیر / گدا و پادشاه : تضاد / تلمیح به داستان بخشش انگشتر توسط حضرت علی (ع) در حالت رکوع به شخص نیازمند

قلمرو فکری : ای گدایِ بینوا برو و از حضرت علی (ع) کمک بخواه؛ که او انگشتر پادشاهی را از روی بخشندگی، به فقیر می‌بخشد.

مفهوم : بخشش حضرت علی (ع) و کمک به نیازمندان

۴. به جز از علی که گوید به پسر که قاتلِ من چو اسیرِ توست اکنون به اسیر کن مدارا؟

قلمرو زبانی : ۱. به جز از : حرف اضافه / علی : متمم / که (اولی) : چه کسی (ضمیر پرسشی - نقش دستوری آن : نهاد) / گوید : می‌گوید (مضارع اخباری) / پسر : منظور امام حسن (ع) - نقش دستوری : متمم / که (دومی) : پیوند وابسته ساز / قاتل : نهاد

۲. چو : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / اسیرِ تو : گروه مسندی / توست : است (فعل اسنادی) / اکنون : قید / اسیر (دومی) : متمم / مدارا : با مهربانی و به نرمی رفتار کردن / بیت : سه جمله / پرسش انکاری مصراع اول : کسی نمی‌گوید / شیوه بلاغی کُل بیت

قلمرو ادبی : کُل بیت تلمیح به ضربت خوردن علی (ع) و توصیه به مدارا با ابن ملجم / که (ضمیر پرسشی) و که (حرف ربط) : جناس همسان (تام)

قلمرو فکری : به غیر از حضرت علی (ع) چه کسی به پسرش می‌گوید که قاتل من وقتی در حال حاضر اسیرِ تو است، با اسیر با ملایمت و مهربانی رفتار کن؟

مفهوم : مُدارا و مهربانی حضرت علی (ع) حتّی با قاتلِ خود

۵. به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب که عَلمِ کُند به عالمِ شهدایِ کربلا را؟

قلمرو زبانی : ۱. به جز از : حرف اضافه / علی : متمم / که : چه کسی (ضمیر پرسشی - نقش : نهاد) / آرد : می‌آورد (مضارع اخباری) / پسری : مفعول / ابوالعجایب : شگفت‌انگیز، پدر شگفتی‌ها (صفت بیانی) / پسری ابوالعجایب : ترکیب وصفی و مرجع امام حسین

۲. که : حرف ربط / *عَلمِ کردن : مشهور کردن، سرشناس کردن [عَلم : پرچم - آلم : درد و رنج] / عَلمِ کُند : بکند (مضارع التزامی) / شهدایِ کربلا : گروه مفعولی و ترکیب اضافی / بیت ۲ جمله / استفهام انکاری : جزء علی کسی نمی‌آورد / شیوه بلاغی بیت

قلمرو ادبی : تلمیح کُل بیت به واقعهٔ کربلا / عَلم و عالم : جناس ناقص / عَلمِ کردن : کنایه از مشهور کردن

قلمرو فکری : به جز حضرت علی (ع) چه کسی می‌تواند پسری شگفت‌انگیز تربیت کند که شهدایِ کربلا را در جهان مشهور بکند؟

مفهوم : پرورش فرزند شگفت‌انگیزی مثل امام حسین

۶. چو به دوست عَهْد بَنَدَد ز میانِ پاک‌بازان چو علی که می‌تواند که به سَر بُرَد وفا را؟

قلمرو زبانی : ۱. چو : وقتی که (حرف ربط) / دوست : منظور پیامبر (متمم) / عَهْد : پیمان (مفعول) / بَنَدَد : ببندد (مضارع التزامی) / پاک‌باز : پاک‌باخته، کسی که در راه هدف خود هرچه که دارد را ببازد / ترکیب اضافی : میانِ پاک‌بازان ۲. چو : مثل و مانند

(حرف اضافه) / علی : متمم / که (اول) : چه کسی / می تواند : مضارع اخباری / که (دوم) : حرف ربط / به سر بُرَد : بِبَرَد (مضارع التزامی) / وفا : مفعول / مصرع دوم : استفهام انکاری / بیت : سه جمله / شیوه بلاغی بیت

قلمرو ادبی : پاک باز : کنایه از عاشق پاک‌باخته و واقعی / تلمیح به داستان لیلَه المَبیت / به سر بُردن وفا : کنایه به پایان رساندن پیمان وفاداری / که (ضمیر پرسشی) و که (حرف ربط) : جناس همسان / عهد و وفا : تناسب

قلمرو فکری : وقتی که او از میان عاشقان پاک‌باخته و واقعی، با پیامبر پیمان وفاداری ببندد، چه کسی مثل علی (ع) می تواند وفاداری را تا پایان به جا بیاورد؟

مفهوم : پاک بازی و وفاداری حضرت علی (ع)

۷. نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را؟

قلمرو زبانی : ۱. نه ... نه : پیوند همپایه ساز / خدا : مسند / توانم خواند : می توان نامید (فعل اسنادی - نوع فعل : وجه مصدری) / ضمیر «ش» در توانمش : مفعول (او را) - مرجع ضمیر : امام علی (ع) / بشر : مسند / توانم گفت : می توان نامید (فعل اسنادی - نوع فعل : وجه مصدری)

۲. متحیر : سرگشته، حیرت زده (مسند) / «م» در متحیرم : هستم (فعل اسنادی) / چه : مسند / نامم : بنامم (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / شه : شاه (مفعول) / ملک : سرزمین، مملکت [معنی دیگر : پادشاهی] / لافتی : جوانمردی / بیت : ۴ جمله / شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : شه ملک، ملک لافتی

قلمرو ادبی : تلمیح مصرع دوم به جمله «لا فتی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار» : جوانمردی جز علی نیست و شمشیری جز ذوالفقار نیست. / شه ملک لافتی : استعاره از امام علی (ع) / ملک لافتی : اضافه تشبیهی [حدیث «لافتی» به ملکی تشبیه شده که تنها پادشاه آن حضرت علی (ع) است.]

قلمرو فکری : نه او را خدا می توان نامید و نه او را انسان می توان نامید، حیرت زده هستم که پادشاه سرزمین جوانمردی را چه بنامم!

مفهوم : عظمت حضرت علی (ع) و ناتوانی شاعر در توصیف او

۸. چه زَنَمِ چو نای هر دَم، ز نَوایِ شوقِ او دَم؟ که لسانِ غیب خوش تر بنوازد این نوا را

قلمرو زبانی : ۱. چه : چرا / زَنَم : بزَنَم (مضارع التزامی) / چو : مثل (حرف اضافه) / نای : نی (نوعی ساز بادی) / هر دَم : هر لحظه (قید) / نوا : نغمه، سرود، آواز (متمم) / شوق : علاقه و اشتیاق / مرجع «او» : امام علی (ع) / دم (دوم) : سخن (مفعول)

۲. که : حرف ربط / لسانِ غیب : لقب حافظ (گروه نهادی) - لسان : زبان و غیب : عالم غیب / خوش تر : قید / بنوازد : می نوازد (مضارع اخباری) / این نوا : گروه مفعولی / بیت : دو جمله / شیوه بلاغی کلّ بیت / چرا دم زَنَم (نباید دم بزَنَم) : استفهام انکاری / ترکیب اضافی : نَوایِ شوق، شوقِ او، لسانِ غیب / ترکیب وصفی : هر دم، این نوا

قلمرو ادبی : شاعر مانند نای : تشبیه / دم (لحظه) و دم (سخن) : جناس همسان / دم (اوّل) : مجاز از لحظه / دم (دوم) : مجاز از سخن / دم زدن : کنایه از سخن گفتن / دم زدن نی : تشخیص / نوا : استعاره از اشتیاق و شعر / نای و نوا و بنوازد : مراعات نظیر / نوا : آرایه تکرار

قلمرو فکری : چرا من مثل نای، هر لحظه از اشتیاق او سخن بگویم؛ که حافظ این شور و اشتیاق را زیباتر از من بیان می کند. (موقوف المعانی با بیت بعد)

مفهوم : ناتوانی شاعر در بیان اشتیاق به معشوق و برتری شعر حافظ در بیان شوق

۹. «همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»

قلمرو زبانی: ۱. همه شب: قید / در این امید: گروه مسندی [این امید: گروه متممی] / «م» در امیدم: هستم (فعل اسنادی) / که: حرف ربط / نسیم: نهاد

۲. آشنای اول: دوست و معشوق (خدا یا امام علی) / بنوازد: نوازش کند، مورد لطف قرار دهد (مضارع التزامی) / آشنای دوم: [در اینجا] عاشق (حافظ و شهریار) / بیت: دو جمله / شیوه بلاغی مصراع دوم / ترکیب اضافی: پیام آشنا / ترکیب وصفی: همه شب - این امید - نسیم صبحگاهی

قلمرو ادبی: کل بیت: تضمین شعر حافظ / صبح و شب: تضاد / نسیم صبحگاهی کسی را بنوازد و پیام‌رسانی کند: تشخیص / نسیم صبحگاهی: نماد پیام‌رسانی میان عاشق و معشوق

قلمرو فکری: هرشب در این امید هستم که نسیم صبحگاهی، با پیغامی از جانب دوست (معشوق)، من عاشق را مورد لطف و نوازش قرار دهد.

مفهوم: انتظار عاشق و امیدواری به لطف معشوق

۱۰. ز نوای مرغِ یاحق بشنو که در دلِ شب غمِ دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

قلمرو زبانی: ۱. نوا: نغمه، سرود، آواز (متمم) / مرغِ یاحق: نوعی پرنده که شب‌ها صدایی شبیه به (حق حق) دارد /

۲. غمِ دل به دوست گفتن: گروه نهادی / دوست: منظور «معشوق یا خدا» / چه خوش: گروه مسندی / است: فعل اسنادی / شهریار: منادا / نقش «دل» به ترتیب: متمم - مضاف الیه / بیت: سه جمله / شیوه بلاغی / ترکیب اضافی: نوای مرغ، مرغِ یاحق، دلِ شب، غمِ دل / ترکیب وصفی: چه خوش

قلمرو ادبی: تشخیص و اضافه استعاری: دل شب / نوا و بشنو و گفتن: تناسب / دل (نیمه) و دل (قلب): جناس همسان / تلمیح کل بیت به آیه «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: آنچه در آسمان و زمین است، خدا را تسبیح می‌کند / شهریار: تخلص

قلمرو فکری: ای شهریار! از آواز مرغِ یاحق یاد بگیر و بشنو که در نیمه‌های شب، مناجات و گفتن غمِ دل به دوست چه دلنشین است!

مفهوم: لذت راز و نیاز شبانه با خدا - همه پدیده‌ها خدا را تسبیح می‌کنند

سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

➤ درک و دریافت

۱) برای خوانش مناسب و تأثیرگذار این سروده به چه نکاتی باید توجه داشت؟

این شعر مفهومی مدحی دارد، بنابراین باید با لحنی ستایشی خوانده شود. باید درنگ‌ها و مکث‌ها را در پاره‌های کلام رعایت کرد و با لحنی احساسی و عاطفی، شعر را خواند.

۲) در این سروده به کدام ویژگی‌های شخصیت والای حضرت علی علیه السلام اشاره شده است؟

جوانمردی و پاکبازی / سعادت بخشی علی (ع) / بخشنده‌گی علی (ع) / فوق بشر بودن علی (ع) / غیر قابل وصف بودن علی (ع) / وفاداری و معرفت علی (ع) / آیین تجلی خداوند بودن / گذشت و مهربانی

فصل ۳: ادبیات غنایی / درس ششم: مهر و وفا / نوع متن: نظم / قالب: غزل / نوع ادبی: ادبیات غنایی / وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن (ویژه انسانی)

۱. هر آنکه جانبِ اهلِ وفا نگه دارد / خدش در همه حال از بلا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. هر آنکه : هر آن کس (گروه نهادی) / جانب : مفعول / اهل وفا : وفاداران / نگه دارد : حفظ بکند (مضارع التزامی) / حذف حرف ربط «که» در مصراع اول ۱ / مصراع اول جمله وابسته و مصراع دوم جمله هسته ۲. خدا : نهاد / نقش ضمیر «ش» در خداهش : مفعول (او را) / در همه حال : قید [همه حال : متمم] / بلا : مصیبت و گرفتاری (متمم) / نگه دارد : نگه می‌دارد (مضارع اخباری) / بیت : دو جمله / مرجع ضمیر «ش» در خداهش : مصراع اول / ترکیب اضافی : جانب اهل، اهل وفا / ترکیب وصفی : هر که، آن که، همه حال

قلمرو ادبی : جانب کسی را نگه داشتن : کنایه از حمایت کردن از کسی / تلمیح به آیه «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» : هر کس به خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.

قلمرو فکری : هر آن کس که از وفاداران (عشق) حمایت بکند، خداوند او را در هر شرایطی، از بلا و گرفتاری حفظ می‌کند.
مفهوم : حمایت خدا از کسانی که حامی وفاداران عشق هستند

۲. حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. *حدیث : ماجرا، روایت، سخن (مفعول) / دوست : معشوق، یار (مضاف الیه) / نگویم : نمی‌گویم (مضارع اخباری منفی) / مگر : إلّا، جز (قید) / حضرت : درگاه، محضر، پیشگاه (متمم) / دوست (دوم) : مضاف الیه / شیوه بلاغی مصراع اول ۲. که : حرف ربط / آشنا : دوست، یار (در اینجا، معشوق) / سخن : مفعول / آشنا (دوم) : در اینجا، عاشق [مضاف الیه] / نگه دارد : حفظ می‌کند (مضارع اخباری) / حدیث و سخن : تراذف / بیت : دو جمله / ترکیب اضافی : حدیث دوست، حضرت دوست، سخن آشنا
قلمرو ادبی : حدیث و نگویم و سخن : تناسب / دوست و آشنا : واژه آرایی / مصراع اول : تضمین حافظ از شعر سعدی
قلمرو فکری : سخن و راز معشوق را جز به پیشگاه معشوق، به کس دیگری نمی‌گویم؛ زیرا که فقط معشوق، راز عاشق را حفظ می‌کند.

مفهوم : رازداری - هرکسی لایق راز عشق نیست - فقط محرم عشق، سخن عشق را درک می‌کند

۳. دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. دلا : منادا (حرف ندا : ا) / *معاش : زندگی، زیست، زندگانی کردن / چنان : آن گونه، به گونه‌ای (قید) / کن : فعل امر / که و اگر : حرف ربط / بلغزد : مضارع التزامی / پای : نهاد ۲. فرشته : نهاد / نقش ضمیر «ت» در فرشته‌ات : مفعول (تو را) / مرجع ضمیر «ت» در فرشته‌ات : دل / دست : متمم / نگه دارد : حفظ بکند (مضارع التزامی) / بیت : چهار جمله / شیوه بلاغی مصراع اول : پای بلغزد / ترکیب اضافی : دست دعا / ترکیب وصفی : دو دست
قلمرو ادبی : دلا - معاش کردن دل - لغزیدن پای دل : تشخیص / دل : مجازاً انسان یا خود شاعر / بلغزد پای : کنایه از خطا و اشتباه کردن / ایهام «بلغزد پای» : ۱. سر خوردن ۲. خطا و اشتباه کردن / تلمیح مصراع دوم به فرشته مأمور مراقبت از انسان / دل، پا و دست : تناسب / لغزیدن و نگه داشتن : تضاد

قلمرو فکری : ای انسان! آن‌گونه زندگی کن که اگر خطایی کردی؛ فرشته تو را با دعایش، حفظ کند.

مفهوم : توصیه به زندگی درست و بدون خطا

۴. گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. گر : حرف ربط / نقش ضمیر «ت» در گرت : مضاف الیه (جهش ضمیر : هوای تو) / مرجع ضمیر «ت» : عاشق / هوا : آرزو، میل (نهاد) / است : فعل اسنادی / که : حرف ربط / معشوق : نهاد / نگسلد : پاره نکند (مضارع التزامی) / پیمان : مفعول

نگسلد پیمان : پیمان را نقض نکند ۲. نگاه دار : فعل امر / سر : مفعول / رشته : ریسمان، نخ (مضاف الیه) / تا : حرف ربط / نگه دارد : مضارع التزامی / حذف لفظی «مفعول» جمله چهارم / بیت : چهار جمله / شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : هوای تو، سر رشته قلمرو ادبی : رشته : استعاره از پیمان عشق / سر رشته را نگه داشتن : کنایه از وفاداری به پیمان / گر و سر : جناس ناقص قلمرو فکری : اگر آرزوی تو است که معشوق، پیمان عشق را نشکند، تو به پیمان خود وفادار باش تا او نیز وفادار باشد. مفهوم : وفاداری در راه عشق / وفاداری معشوق وابسته به وفاداری عاشق است / عشق و وفاداری باید دوطرفه باشد.

۵. صبا بر آن سر زلف آر دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. *صبا : بادی که از طرف شمال شرقی بوزد؛ باد بهاری / صبا : منادا / آن : صفت اشاره / سر : نوک (متمم) / زلف : مو، گیسو (مضاف الیه) / ار : اگر (حرف ربط) / دل : مفعول / «من» در مرا : مضاف الیه / بینی : ببینی (مضارع التزامی) ۲. ز روی : به خاطر (حرف اضافه) / لطف : مهربانی و محبت (متمم) / بگو : فعل امر / نقش ضمیر «ش» در بگویش : متمم (به او) / مرجع ضمیر «ش» : دل / که : حرف ربط / جا : مفعول / نگه دارد : مضارع التزامی / بیت : چهار جمله / شیوه بلاغی جمله سوم / ترکیب اضافی : سر زلف، دل من / ترکیب وصفی : آن سر قلمرو ادبی : ۱. ای صبا : تشخیص؛ چون «صبا» را مورد خطاب قرار داده است / صبا می بیند : تشخیص / صبا : نماد پیام رسانی میان عاشق و معشوق / ایهام تناسب «سر» : ۱. نوک ۲. کله که با زلف تناسب دارد / بر و سر : جناس ناهمسان ۲. ایهام تناسب «روی» : ۱. به خاطره ۲. چهره با واژه سر، تناسب دارد / ایهام «جا نگه دارد» : ۱. جای خود را محکم حفظ بکند ۲. جایی برای من نگه دارد قلمرو فکری : ای باد بهاری! اگر دل مرا در موهای معشوق دیدی، از روی محبت و مهربانی به او بگو که جای خود را حفظ بکند و همان جا بماند. مفهوم : جایگاه دل عاشق، در پیچ و خم زلف های معشوق است

۶. چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟ ز دست بنده چه خیزد، خدا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. چو : وقتی که (حرف ربط) / ضمیر «ش» در گفتمش : متمم (به او) - مرجع ضمیر «ش» : معشوق / که : حرف ربط / دل : مفعول / نقش ضمیر «م» در دلم : مضاف الیه / نگاه دار : فعل امر / چه (اول) : مفعول ۲. بنده : منظور «معشوق» (مضاف الیه) / چه (دوم) : نهاد / خیزد : برمی خیزد، برمی آید (مضارع اخباری) / خدا : نهاد / نگه دارد : حفظ بکند (مضارع التزامی) / استفهام انکاری : ز دست بنده چه خیزد ➡ از دست من کاری بر نمی آید / بیت : پنج جمله / ترکیب اضافی : دلم، دست بنده قلمرو ادبی : دلم را نگاه دار : کنایه از مراقب دلم باش و آن را مرنجان / دست : مجاز از توانایی / ایهام «بنده» : ۱. بنده خدا ۲. من / تلمیح مصراع دوم به «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» / تناسب : دل و دست قلمرو فکری : وقتی به معشوق گفتم که دل مرا نگه دار و حفظش بکن، می دانی چه گفت؟ گفت : از توانایی من کاری ساخته نیست، خدا دل تو را نگه دارد. مفهوم : عامل اثرگذار و تعیین کننده در عشق، خواست الهی است - توکل بر خدا

۷. سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. سر : نهاد / نوع واو : عطف / زر : طلا / زر و دل و جان : معطوف به نهاد / نقش ضمیر «م» در جانم : مضاف الیه (جان من) / فدا : مسند / آن : صفت اشاره / یار : معشوق و دلبر (مضاف الیه) / حذف معنایی فعل اسنادی «باشد» در آخر مصراع اول ۲. که : حرف ربط / حق : مفعول / صحبت : هم نشینی / مهر : عشق و محبت / نوع واو : عطف / وفا : معطوف به مضاف الیه / نگه دارد : حفظ بکند (مضارع التزامی) / بیت : دو جمله / ترکیب وصفی : آن یار / ترکیب اضافی : سرم، زرم، دلم، جانم، فدای یار، حق صحبت، صحبت مهر، صحبت وفا

قلمرو ادبی : سر و دل و جان : تناسب - مجاز از تمام وجود / زر : مجاز از تمام دارایی / سر و زر : جناس ناقص / ایهام «مهر و وفا» : ۱. محبت و وفاداری ۲. نام دو عاشق و معشوق قدیمی ایرانی

قلمرو فکری : تمام وجود و دارایی من، فدای آن معشوقی باشد که حق هم نشینی عشق و محبت و وفاداری را رعایت بکند.
مفهوم : فداکاری و ایثار عاشق برای معشوق وفادار

۸. غبارِ راهگذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

قلمرو زبانی : ۱. غبار : گرد و خاک (نهاد) / راهگذار : گذرگاه، راه عبور (مضاف الیه) / ضمیر «ت» در راهگذارت : مضاف الیه (راهگذار تو) / کجا : قید / است : وجود دارد، قرار دارد (فعل غیراسنادی) ۲. تا : حرف ربط / حافظ : نهاد / نسیم صبا : باد صبا، باد صبحگاهی و بهاری / نگه دارد : حفظ بکند (مضارع التزامی) / مفعول جمله دوم «غبار راهگذارت را» می باشد که به قرینه لفظی حذف شده است / بیت : دو جمله / ترکیب اضافی : غبارِ راهگذار، راهگذارِ تو، یادگارِ نسیم، نسیمِ صبا

قلمرو ادبی : حافظ : تخلص / یادگاری از باد صبا : تشخیص / صبا : نماد پیام رسانی میان عاشق و معشوق
قلمرو فکری : [ای معشوق] گرد و غبار راه عبور تو کجا قرار دارد تا حافظ، آن را به عنوان یادگاری باد صبا، برای خود نگه دارد.
مفهوم : ارزشمند بودن معشوق و ابراز ارادت و علاقه به او

حافظ

➤ کارگاه متن پژوهی درس ششم

• قلمرو زبانی

(۱) معنای واژه های مشخص شده را با کاربرد آنها در متن درس مقایسه کنید.

□ ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه حاجت است = حضور، پیشگاه

□ تعلیم زاره گیر در امر معاش نیمه سوی خود می کش و نیمه می پاش = زندگی، زیست، زندگانی کردن

(۲) در شعر «مهر و وفا» نمونه ای از کاربرد ضمائر متصل بیابید و نقش دستوری آن را مشخص کنید.

«ش» در «خداش در همه حال از بلا نگه دارد» : نقش مفعول

«ش» در «چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت» : نقش متمم

«ت» در «غبار راهگذارت کجاست تا حافظ» : نقش مضاف الیه

• قلمرو ادبی

(۱) در متن درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید. [جواب در جزوه] بیت ۶ و ۷

(۲) در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می برند؟

واژه صبا در ادبیات فارسی، نماد پیک و قاصد بین عاشق و معشوق است؛ درواقع پیام رسان است.

۳) بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه «ایهام» بررسی کنید.

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
واژه «بو» در این بیت ایهام دارد؛ زیرا هر دو معنای آن درست است : ۱. عطر و رایحه ۲. امید و آرزو

• قلمرو فکری

۱) با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می‌داند؟ نگه داشتن سر رشته پیمان و وفاداری

۲) بیت زیر، با کدام قسمت از سروده حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

□ تا نگردي آشنا، زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

۳) از کدام بیت درس، می‌توان مفهوم آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را دریافت؟ [جواب در جزوه]

گنج حکمت : حَقُّه راز / نوع متن : نثر / پیام : رازداری عارفانه

۱. روزی، یکی نزدیکِ شیخ آمد و گفت : ۲. «ای شیخ آمده‌ام تا از اسرارِ حقّ چیزی با من نمایی.» ۳. شیخ گفت :
«بازگرد تا فردا.» // آن مرد بازگشت.

قلمرو زبانی : ۱. *حَقُّه : مَحْفَظَةُ کوچکی که دری جداگانه دارد و برای نگهداری اشیای گران بها به کار می‌رود، جعبه، صندوق /
روزی : قید / یکی : نهاد / نزدیک : نزد، پیش (قید) / شیخ : پیر، مرشد، پیشوای عارفان (منظور شیخ ابوسعید ابوالخیر) / نوع واو در
«آمد و گفت» : حرف ربط

۲. ای شیخ : حرف ندا و منادا / آمده‌ام : ماضی نقلی / تا : حرف ربط / اسرار : جمع سِرّ، رازها (إصرار : پافشاری) / حقّ : خداوند /
چیزی : مفعول / با در «با من» : به (حرف اضافه) / نمایی : نشان بدهی، بنمایی (مضارع التزامی)

۳. بازگرد : برگرد (فعل امر) / تا در «تا فردا» : حرف اضافه / فردا : متمم / ترکیب اضافی : نزدیکِ شیخ، اسرارِ حقّ / ترکیب وصفی
: آن مرد

قلمرو ادبی : حَقُّه راز : اضافه تشبیهی (راز مثل حَقُّه)

قلمرو فکری : روزی یک نفر نزد پیشوای عارفان آمد و گفت : ای شیخ آمده‌ام تا از رازهای خداوند، چیزی به من نشان بدهی.
شیخ گفت : برگرد و تا فردا منتظر باش. آن مرد برگشت.

۱. شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگرفتند ۲. و در حَقُّه کردند و سِرّ حَقُّه محکم کردند. // ۳. دیگر روز آن مرد باز آمد و
گفت : «ای شیخ، آنچه وعده کرده‌ای، بگوی.» // ۴. شیخ بفرمود تا آن حَقُّه را به وی دادند و گفت : «زینهار، تا سِرّ این
حَقُّه باز نکنی.»

قلمرو زبانی : ۱. بفرمود : دستور داد (ماضی ساده) [معانی دیگر : گفتن] اگر دشنام فرمایی - انجام دادن و کردن] فکرِ معقول
بفرما] / تا : حرف ربط / آن روز : قید و ترکیب وصفی / بگرفتند : گرفتند (ماضی ساده)

۲. نوع تمام «واو»ها : حرف ربط / *حَقَّه : محفظه کوچکی که دری جداگانه دارد و برای نگهداری اشیای گران بها به کار می‌رود، جعبه، صندوق / در حَقَّه : مسند [گاهی حرف اضافه و متمم، مسند ما را تشکیل می‌دهد] / محکم : مسند / کردند : ماضی ساده و فعل اسنادی / حَقَّه > اَوَّلی : متمم - دومی : مضاف الیه / ترکیب اضافی : سِر حَقَّه

۳. دیگر روز : قید (دیگر : صفت مبهم) / بازآمد : برگشت (ماضی ساده) / آنچ : آنچه (مفعول) / وعده کرده‌ای : قول داده‌ای (ماضی نقلی) / ترکیب وصفی : دیگر روز، آن مرد، آنچه

۴. تا (هر دو) : حرف ربط / زینهار : مراقب باش، آگاه باش، پرهیز (صوت) / سِر این حَقَّه : گروه مفعولی / باز نکنی : مضارع التزامی منفی / ترکیب وصفی : آن حَقَّه، این حَقَّه / ترکیب اضافی : سِر حَقَّه

قلمرو فکری : شیخ دستور داد تا آن روز موشی را گرفتند و در جعبه انداختند و در جعبه را محکم بستند. روز بعد آن مرد برگشت و گفت : ای شیخ! آنچه را قول داده‌ای، بگو. شیخ دستور داد تا آن جعبه را به او دادند و گفت : مراقب باش تا در این جعبه را باز نکنی. **مفهوم :** دعوت به رازداری

مرد حَقَّه را برگرفت و به خانه رفت و سودایِ آنش بگرفت که آیا در این حَقَّه، چه سِر است؟ // هر چند صبر کرد نتوانست. سِر حَقَّه باز کرد و موش بیرون جَست و برفت.

قلمرو زبانی : برگرفت : برداشت / نوع تمام «واو»ها : حرف ربط / *سودا : اندیشه، هوس، عشق / ضمیر «ش» در آنش : مفعول / سودای آن : گروه نهادی / که : حرف ربط / این حَقَّه : گروه متممی / چه سِر : گروه نهادی / است : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / هرچند : قید / بیرون : جَست / پدید (ماضی ساده) / ترکیب اضافی : سودای آن، سِر حَقَّه / ترکیب وصفی : این حَقَّه، چه سِر، هر چند

قلمرو ادبی : کسی را سودای کاری گرفتن : کنایه از هوس انجام کاری به سر کسی زدن
قلمرو فکری : مرد جعبه را برداشت و به خانه رفت و هوس باز کردن صندوق، وجود او را فراگرفت که چه رازی در این صندوق وجود دارد؟ // هرچه صبر کرد، نتوانست. در جعبه را باز کرد و موش بیرون پدید و رفت.

مرد پیشِ شیخ آمد و گفت : «ای شیخ، من از تو سِرِ خدایِ تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟!» // شیخ گفت : «ای درویش، ما موشی در حَقَّه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سِرِ خدای را با تو بگوییم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»

قلمرو زبانی : نوع واو : حرف ربط / پیشِ شیخ : قید / سِر : راز (مفعول) / تعالی : بلندمرتبه / طلب کردم : خواستم (ماضی ساده) / درویش : سالک، صوفی، زاهد (منادا) / نگاه خواهی داشت : حفظ خواهی کرد (فعل آینده) / ترکیب اضافی : پیشِ شیخ، سِرِ خدا / ترکیب وصفی : خدای تعالی

قلمرو فکری : مرد پیش شیخ آمد و گفت: ای شیخ! من راز خدای بلندمرتبه را از تو خواستم، تو موشی را به من دادی؟ شیخ گفت: ای سالک! ما موشی در جعبه به تو دادیم و تو نتوانستی پنهان کنی؛ راز خدا را به تو بگوییم، چگونه آن را حفظ خواهی کرد؟
مفهوم : تأکید بر رازداری در عرفان و فاش نکردن رازهای الهی

اسرار التّوحید : محمد بن مُنَوَّر (نوه شیخ ابوسعید ابوالخیر)

درس هفتم : جمال و کمال / نوع متن : نثر / نوع ادبی : ادبیات غنایی

۱. بدان که قرآن مانند است به بهشتِ جاودان؛ ۲. در بهشت از هزارگونه نعمت است و در قرآن از هزارگونه پند و حکمت است. ۳. و مَثَلِ قرآن، مَثَلِ آب است روان؛ ۴. در آب، حیاتِ تن‌ها بُود و در قرآن حیاتِ دل‌ها بُود.

قلمرو زبانی : ۱. بدان : آگاه باش / که : حرف ربط / مانند : شبیه (مسند) / است : فعل اسنادی / جاودان : پایدار، ماندگار / دو تلفظی : جاودان - جاوُدان / شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : بهشتِ جاودان

۲. از هزارگونه نعمت : گروه نهادی ﴿گاهی نهاد شامل «حرف اضافه + گروه اسمی» است / هر دو فعل «است» : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / نوع «واو» بعد از «است» : حرف ربط / نوع «واو» در «پند و حکمت» : عطف / از هزارگونه پند و حکمت : گروه نهادی / حکمت : علم، دانش (معطوف به نهاد) / ترکیب وصفی : هزارگونه نعمت، هزارگونه پند، هزارگونه حکمت

۳. نوع واو : حرف ربط / مَثَل : مثال، قصه، داستان (حرف اضافه نیست) / مَثَلِ قرآن : گروه نهادی / مَثَلِ آبِ روان : گروه مسندی / روان : جاری، در حال حرکت / است : فعل اسنادی / شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : مَثَلِ قرآن، مَثَلِ آب / ترکیب وصفی : آبِ روان

۴. حیات : زندگی / تن : بدن، جسم / حیاتِ تن‌ها : گروه نهادی / هر دو فعل «بُود» : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / نوع واو : حرف ربط / حیاتِ دل‌ها : گروه نهادی / ترکیب اضافی : حیاتِ تن‌ها، حیاتِ دل‌ها

قلمرو ادبی : ۱. قرآن مانند بهشتِ جاودان : تشبیه ۲. هزار : مجاز از فراوان و بسیار / نعمت و حکمت : سجع متوازی ۳. قرآن مانند آبِ روان : تشبیه ۴. تن و دل : سجع متوازن - تناسب / دل : مجاز از روح و روان

قلمرو فکری : ۱. آگاه باش که قرآن به بهشت پایدار شبیه است؛ ۲. در بهشت، هزارنوع نعمت وجود دارد و در قرآن، هزارنوع نصیحت و علم وجود دارد. ۳. مثال قرآن، مثال آبِ جاری است؛ ۴. آب باعثِ زندگی جسم است و قرآن باعثِ زندگی روح و روان است. **● مفهوم :** قرآن، پندآموز و پر از حکمت است - قرآن زندگی بخش روح و روان است

۱. در قرآن، قصه‌ها بسیار است و لکن قصهٔ یوسف (ع) نیکوترین قصه‌هاست. ۲. این قصه، عَجَب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا که در میانِ دو ضد جمع بُود؛ ۳. هم فُرْقَت بُود و هم وُصَلَت؛ هم مَحْنَت بُود، هم شادی؛ هم راحت بُود، هم آفت؛ هم وفا بُود، هم جَفَا؛

قلمرو زبانی : ۱. قصه‌ها : نهاد / بسیار : زیاد (قید) / است : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / نوع واو : حرف ربط / لکن : ولی، اما (پیوند همپایه ساز) / نیکوترین : مسند (صفت عالی «کسره» دارد. پس «نقش» می‌گیرد.) / قصه‌ها : مضاف الیه / است : فعل اسنادی / ترکیب اضافی : قصهٔ یوسف، نیکوترین قصه‌ها

۲. عجب : عجیب، شگفت‌آور / عَجَب‌ترین : مسند / قصه‌ها : مضاف الیه / است : فعل اسنادی / زیرا که : پیوند وابسته ساز / میان : متمم / دو ضد : دو چیزِ مخالف و متضاد / جمع : مسند / بُود : فعل اسنادی / ترکیب اضافی : عَجَب‌ترین قصه، میانِ ضد / ترکیب وصفی : این قصه، دو ضد

۳. هم ... هم : پیوند همپایه ساز / نوع واو : حرف ربط / ﴿فُرْقَت : جدایی، دوری (نهاد) / کلّ «بُود»ها : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / ﴿وُصَلَت : پیوند، پیوستگی / ﴿مَحْنَت : اندوه، ناراحتی / راحت : آسایش، آسودگی / آفت : آسیب و بلا، رنج / ﴿جَفَا : بی‌وفایی، ستم / حذف لفظی فعل «بُود» ﴿هم وُصَلَت [بود]؛ هم شادی [بود]؛ هم آفت [بود]؛ هم جَفَا [بود]؛

قلمرو ادبی : فرقت و وصلت - راحت و آفت - وفا و جفا : سجع متوازی و تضاد / محنت و شادی : سجع متوازن و تضاد / وفا و جفا : جناس ناقص / قصه و بُود : تکرار

قلمرو فکری : ۱. در قرآن، قصّه‌ها، بسیار وجود دارد و اما قصّه یوسف (ع) زیباترین قصّه‌ها است. ۲. این قصّه، عجیب‌ترین قصّه‌ها است؛ زیرا که در میان عناصر متضاد و مخالف جمع شده است ۳. هم جدایی وجود دارد و هم پیوند وجود دارد؛ هم ناراحتی وجود دارد و هم شادی وجود دارد؛ هم آسایش وجود دارد و هم آسیب و بلا وجود دارد؛ هم وفاداری وجود دارد و هم بی‌وفایی وجود دارد.

۱. در بدایت بند و چاه بُود، در نهایت تخت و گاه بُود؛ ۲. پس چون در او این چندین اندوه و طَرَب بُود، ۳. در نهاد خود شِگِفت و عَجَب بُود

قلمرو زبانی : ۱. بدایت : آغاز، شروع / بند و چاه : نهاد و معطوف به نهاد / نوع هر دو «واو» : عطف / نوع هر دو «بُود» : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / نهایت : پایان، انتها / گاه : تخت شاهی، سریر، مسند / تخت و گاه : مترادف

۲. چون : پیوند وابسته ساز / او : مرجع آن «قصّه یوسف» / نوع واو در «اندوه و طَرَب» : عطف / اندوه و طَرَب : نهاد و معطوف به نهاد / *طَرَب : شادی / بُود : وجود دارد (فعل غیراسنادی) / ترکیب وصفی : این اندوه - این طَرَب - چندین اندوه - چندین طَرَب ۳. نهاد : سرشت، ذات، باطن [معنی دیگر : نقش دستوری - قرار داد] / شِگِفت و عَجَب : مسند و معطوف به مسند / بُود : فعل اسنادی / شِگِفت و عَجَب : مترادف / ترکیب اضافی : نهاد خود

قلمرو ادبی : ۱. بدایت و نهایت : تضاد / بند : مجاز از زندان / چاه و گاه : جناس ناقص - سجع متوازی - تضاد / تخت و گاه : مجاز از قدرت و پادشاهی ۲ و ۳. اندوه و طرب : تضاد / طَرَب و عَجَب : سجع

قلمرو فکری : ۱. در آغاز، زندان و در چاه افتادن وجود دارد و در پایان، تخت و پادشاهی وجود دارد ۲. پس چون در قصّه یوسف، این مقدار غم و شادی وجود دارد، ۳. در ذات خود، شگفت انگیز و عجیب است.

۱. گفته‌اند : «نیکوترین» از بهر آن بُود که یوسف صدیق، وفادار بُود ۲. و یعقوب خود، او را به صبر، آموزگار بُود ۳. و زلیخا در عشق و درد او بی‌قرار بُود، ۴. و اندوه و شادی در این قصّه بسیار بُود، ۵. و خبردهنده از او، ملک جَبَّار بُود.

قلمرو زبانی : ۱. گفته‌اند : ماضی نقلی / نیکوترین : مسند / از بهر : برای، به خاطر (حرف اضافه) / آن : متمم / هر دو «بُود» : فعل اسنادی / که : حرف ربط / *صدیق : بسیار راستگو / یوسف صدیق : گروه نهادی / وفادار : مسند / ترکیب وصفی : یوسف صدیق ۲. نوع واو : حرف ربط / یعقوب : نهاد / خود : نقش تبعی بدل / نوع «را» در «او را ... آموزگار» : فک اضافه (آموزگار او) / آموزگار : یاددهنده (مسند) / او : مضاف الیه (مرجع آن : حضرت یوسف) / صبر : متمم / بُود : فعل اسنادی / دوتلفظی : آموزگار - آموزگار / ترکیب اضافی : آموزگار او

۳. نوع واو : حرف ربط / زلیخا : زن عزیز مصر که عاشق یوسف شد. (نهاد) / عشق و درد : متمم و معطوف به متمم - نوع واو : عطف / او : مضاف الیه (مرجع آن : حضرت یوسف) / بی‌قرار : مسند / بُود : فعل اسنادی

۴. نوع واو : حرف ربط / اندوه و شادی : نهاد و معطوف به نهاد - نوع واو : عطف / این قصّه : گروه متممی - ترکیب وصفی / بسیار : قید / بُود : وجود دارد (فعل غیراسنادی)

۵. نوع واو : حرف ربط / خبردهنده : نهاد / مَلِک : پادشاه (منظور خداوند) / *جَبَّار : مُسَلِّط، یکی از صفات خداوند تعالی است / مَلِکِ جَبَّار : گروه مسندی - ترکیب وصفی / بُود : فعل اسنادی

قلمرو ادبی : وفادار و آموزگار - بسیار و جَبَّار : سجع متوازی / بی‌قرار و بسیار : سجع مطرّف / اندوه و شادی : تضاد / یوسف و یعقوب و زلیخا : تناسب

قلمرو فکری : ۱. گفته‌اند : قصّه یوسف (ع)، به خاطر آن زیباترین است که یوسفِ راستگو، وفادار است ۲. و یعقوب (ع)، خود، آموزش دهنده او به صبر و بردباری است. ۳. و زلیخا در عشق و غمِ یوسف، بی‌قرار و بی‌تاب است ۴. و غم و شادی در این قصّه زیاد وجود دارد ۵. و نقل کننده و خبردهنده از قصّه یوسف، خداوند مُسَلِّط است

مفهوم : ۱. راستگویی و وفاداری یوسف ۲. توصیه به صبر و شکیبایی

۱. قصّه حالِ یوسف را نیکو نه از حُسنِ صورتِ او گفت، ۲. بلکه از حُسنِ سیرتِ او گفت؛ ۳. زیرا که نیکو، بهتر هزاربار از نیکورو.

قلمرو زبانی : ۱. قصّه حالِ یوسف : گروه مفعولی / حال : در اینجا زندگی / نیکو : زیبا، خوب (مسند) / حُسن : زیبایی، خوبی / صورت : چهره، ظاهر / نه + گفت : نگفت ⇐ گاهی «ن» منفی ساز فعل، جدا از فعل می‌آید / نگفت : ننمید (فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : قصّه حال، حالِ یوسف، حُسنِ صورت، صورت او

۲. بلکه : قید / سیرت : باطن، ذات، خُلق و خو / گفت : نامید (فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : حُسنِ سیرت، سیرتِ او

۳. زیرا که : پیوند وابسته ساز / نیکو، نیک : نیک سیرت، خوش ذات، خوش اخلاق (نهاد) / بهتر : مسند / حذف معنایی فعل اسنادی (است) ⇐ بهتر [است] / هزاربار : قید / نیکورو : زیبارو (متمم) / ترکیب وصفی : هزاربار

قلمرو ادبی : صورت و سیرت : سجع متوازی - تضاد / نیکو، نیکورو : جناس ناقص - تضاد / هزار : مجاز از بسیار و زیاد

قلمرو فکری : ۱. [خداوند] قصّه زندگی یوسف را به دلیل زیبایی چهره او، زیبا ننمید ۲. بلکه به دلیل زیبایی باطن و اخلاق او، زیبا نامید. ۳. زیرا که خوش اخلاق و خوش ذات بسیار بهتر از زیبارو است. ⇐ مفهوم : برتری باطن و اخلاق زیبا بر صورت و ظاهر زیبا

۱. نبینی که یوسف را از رویِ نیکو، بند و زندان آمد ۲. و از خویِ نیکو، امر و فرمان آمد؟ ۳. از رویِ نیکوش حبس و چاه آمد و از خویِ نیکوش تخت و گاه آمد.

قلمرو زبانی : ۱. نبینی : نمی‌بینی (مضارع اخباری منفی) / که : حرف ربط / نوع «را» : حرف اضافه (برای یوسف) / یوسف : متمم / روی : چهره / بند و زندان : نهاد و معطوف به نهاد / نبینی که ... آمد؟ : قطعاً می‌بینی (استفهام تأکیدی) / ترکیب وصفی : رویِ نیکو

۲. نوع «واو» در ابتدا : حرف ربط / خوی : سرشت، خُلق، رفتار / امر و فرمان : نهاد و معطوف به نهاد / ترکیب وصفی : خویِ نیکو

۳. حبس و چاه - تخت و گاه : نهاد و معطوف به نهاد / حبس : زندان / نوع «واو» بعد «آمد» : حرف ربط / نقش ضمیر «ش» : مضاف الیه (رویِ نیکویِ او) / گاه : تخت پادشاهی / ترکیب اضافی : رویِ او، خویِ او / ترکیب وصفی : رویِ نیکو، خویِ نیکو

قلمرو ادبی : زندان و فرمان - چاه و گاه : سجع متوازی / روی و خوی - چاه و گاه : جناس ناقص / بند : مجاز از زندان / امر و فرمان آمدن : کنایه از به فرمانروایی رسیدن / تخت و گاه : مجاز از پادشاهی

قلمرو فکری : ۱. نمی بینی که برای یوسف به دلیل چهره زیبا، زندان پیش آمد ۲. و از باطن و اخلاق نیک، پادشاهی و فرمانروایی نصیبش شد. ۳. از چهره زیبای او، زندان و در چاه افتادن پیش آمد و از باطن و خلق زیبایش، تخت پادشاهی و فرمانروایی نصیبش شد. **مفهوم :** برتری باطن و اخلاق زیبا بر صورت و ظاهر زیبا

۱. پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، ۲. تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ ۳. باری، بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی.

قلمرو زبانی : ۱. پادشاه : نهاد / عالم : جهان (عالم : دانا) / خبر : مفعول / که : حرف ربط / مرجع «او» : حضرت یوسف / نه... داد : نداد / ترکیب اضافی : پادشاه عالم - حسن سیرت - سیرت او - حسن صورت - صورت او / ترکیب وصفی : این قصه

۲. تا - اگر : حرف ربط / نتوانی : نمی توانی (مضارع اخباری) / که : حرف ربط / صورت خود : مفعول / چون صورت او : گروه مسندی { چون : مثل (حرف اضافه) - صورت او : گروه متممی } / گردانی : بگردانی (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : صورت خود - صورت او

۳. باری : حداقل، به هر حال، خلاصه (قید) / بتوانی : مضارع التزامی / که : حرف ربط / چون سیرت او : گروه مسندی / گردانی : بگردانی (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : سیرت خود - سیرت او

قلمرو ادبی : پادشاه عالم : استعاره از خداوند / سیرت و صورت : سجع متوازی - تضاد

قلمرو فکری : ۱. خداوند جهان که در این داستان خبر داد، از زیبایی باطن و اخلاق او خبر داد، از زیبایی چهره او خبر نداد، ۲. تا اگر نمی توانی که ظاهر خود را مثل ظاهر او، زیبا کنی، ۳. حداقل بتوانی که باطن و اخلاق خود را مثل باطن و اخلاق او زیبا کنی. **مفهوم :** توجه به سیرت و باطن و اخلاق

۱. آنکه گفتیم سیرتش، نیکوترین سیرت ها بود، از بهر آنکه در مقابله جفا، وفا کرد ۲. و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لئیمی، کریمی کرد.

قلمرو زبانی : ۱. آنکه + آن (مفعول) که (حرف ربط) / گفتیم : فعل غیراسنادی / سیرتش : گروه نهادی / نقش ضمیر «ش» : مضاف الیه (سیرت او) / نیکوترین : مسند / بود : فعل اسنادی / از بهر آنکه : به خاطر آنکه، برای آنکه (حرف ربط وابسته ساز) / در مقابله : در برابر (حرف اضافه) / جفا : بی وفایی، ستم (متمم) / وفا : مفعول / ترکیب اضافی : سیرتش، نیکوترین سیرت ها

۲. نوع هر دو «واو» : حرف ربط / لئیمی : پستی، فرومایگی / کریمی : بزرگواری، بخشنده گی، جوانمردی / زشتی - لئیمی : متمم / آشتی - کریمی : مفعول

قلمرو ادبی : جفا و وفا - زشتی و آشتی - لئیمی و کریمی : تضاد / جناس ناقص : جفا و وفا

قلمرو فکری : ۱. آن سخن که گفتیم باطن و اخلاقش، زیباترین باطن ها است؛ به خاطر آنکه در برابر ظلم و بی وفایی، وفاداری کرد ۲. و در برابر زشتی و بدی، صلح و آشتی کرد و در برابر پستی، بزرگواری و بخشنده گی کرد.

مفهوم : توصیه به مدارا و سازش با همه - جواب بدی را با خوبی دادن

۱. برادران یوسف، چون او را زیادتِ نعمت دیدند ۲. و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، ۳. آهنگ کید و مکر و عداوت کردند ۴. تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او، پاک کنند.

قلمرو زبانی : ۱. برادران یوسف : گروه نهادی / چون : وقتی که (پیوند وابسته ساز) / نوع «را» : فک اضافه (زیادتِ نعمتِ او را) / زیادت : فراوانی، زیادی، افزونی / زیادتِ نعمتِ او : گروه مفعولی ﴿ زیادت : مفعول - نعمت : مضاف الیه - او : مضاف الیه / مرجع «او» : حضرت یوسف / دیدند : ماضی ساده و فعل غیراسنادی / ترکیب اضافی : برادران یوسف - زیادتِ نعمت - نعمتِ او

۲. نوع «واو» در ابتدا : حرف ربط / نوع «را» : فک اضافه (میل و عنایتِ یعقوب را) / میل : تمایل و رغبت، علاقه / عنایت : توجه / میل و عنایتِ یعقوب را : گروه مفعولی ﴿ میل : مفعول - نوع «واو» : عطف - عنایت : معطوف به مفعول - یعقوب : مضاف الیه / بدو : به او ﴿ به : حرف اضافه - او : متمم / ترکیب اضافی : میلِ یعقوب - عنایتِ یعقوب

۳. آهنگ : قصد، تصمیم، نیت، عزم و اراده (مفعول) / *کید : حيله و فریب (مضاف الیه) / مکر : نیرنگ، فریب (معطوف به مضاف الیه) / *عداوت : دشمنی (معطوف به مضاف الیه) / نوع واو : عطف / کردند : به جا آوردند (ماضی ساده و فعل غیراسنادی)

۴. تا : حرف ربط / مگر : شاید (قید) / هلاک کنند : نابود بکنند، بکشند (مضارع التزامی) / نوع واو : حرف ربط / عالم : مفعول / آثار : جمع اثر، نشانه‌ها / پاک : مسند / کنند : بکنند (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : آثار وجود - وجودِ او

قلمرو ادبی : نعمت و عنایت - هلاک و پاک : سجع مطرّف / عالم را از آثار وجود او پاک کنند : کنایه از کشتن و نابودی کسی

قلمرو فکری : ۱ وقتی برادران یوسف، فراوانی نعمت او را دیدند ۲. و علاقه و توجه یعقوب را به او مشاهده کردند، ۳. قصد فریب و نیرنگ و دشمنی کردند ۴. تا شاید او را نابود بکنند و جهان را از نشانه‌های وجود او پاک بکنند (بکشند).

مفهوم : دشمنی و حسادت برادران یوسف

۱. تدبیر برادران، برخلاف تقدیرِ رحمان آمد. ۲. مَلِکِ تَعَالی، او را دولت بر دولت زیادت کرد ۳. و مَمْلِکَت و نُبُوت، زیادت بر زیادت کرد، ۴. تا عالمیان بدانند که هرگز کیدِ کایدان با خواستِ خداوندِ غیب‌دان برابر نیاید!

قلمرو زبانی : ۱. تدبیر : اندیشه، عاقبت نگری، چاره اندیشی (نهاد) / تقدیر : سرنوشت، خواستِ الهی / رحمان : مهربان، بخشنده (از صفات خدا) / برخلاف تقدیرِ رحمان : گروه مسندی ﴿ برخلاف : حرف اضافه - تقدیر : متمم - رحمان : مضاف الیه / آمد : شد (فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : تدبیرِ برادران - تقدیرِ رحمان

۲. *مَلِکِ تَعَالی : خداوند والامرتبه (گروه نهادی) / نوع «را» : فک اضافه (دولت بر دولتِ او) / دولت : خوشبختی، ثروت، جاه و مقام / دولت بر دولتِ او ﴿ دولت : مفعول - دولت (دوم) : متمم - او : مضاف الیه / زیادت : مسند / کرد : فعل اسنادی / ترکیب اضافی : دولتِ او / ترکیب وصفی : مَلِکِ تَعَالی

۳. نوع «واو» در ابتدا : حرف ربط / مَمْلِکَت : پادشاهی، کشور / نُبُوت : پیامبری / مَمْلِکَت و نُبُوت : مفعول و معطوف به مفعول / زیادت بر زیادت ﴿ زیادت : مسند - زیادت (دوم) : متمم / کرد : فعل اسنادی

۴. تا : حرف ربط / عالمیان : نهاد / بدانند : مضارع التزامی / که : حرف ربط / هرگز : قید / *کید : حيله و فریب / *کایدان : ج کاید، حيله گران / کیدِ کایدان : گروه نهادی / خواست : اراده / غیب‌دان : داننده غیب و رازهای پنهان / برابر : مسند / نیاید : نمی‌شود (مضارع اخباری و فعل اسنادی) / ترکیب اضافی : کیدِ کایدان - خواستِ خداوند / ترکیب وصفی : خداوندِ غیب‌دان

قلمرو ادبی : عالمیان : مجاز از مردم عالم / تلمیح جمله آخر به آیه «وَمَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» : دشمنان مکر کردند و خدا هم در جوابشان، مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است. / کید و کاید : اشتقاق

قلمرو فکری : ۱. چاره اندیشی و عاقبت نگری برادران، برخلاف خواست خداوند بخشنده شد. ۲. خداوند والامرتبه، خوشبختی و ثروت او را زیاد کرد ۳. و پادشاهی و پیامبری او را بسیار زیاد کرد ۴. تا مردم جهان بدانند که هرگز نیرنگ و فریب حيله‌گران، با اراده‌ی خدای داننده غیب، برابر نمی‌شود.

مفهوم : برتری تقدیر و اراده‌ی خدا بر همه‌ی اراده‌ها

تفسیر سورة يوسف (ع)، احمد بن محمد بن زید طوسی

➤ کارگاه متن پژوهی درس هفتم

• قلمرو زبانی

- ۱) با توجه به متن درس، معادل معنایی کلمه های زیر را بنویسید.
دولت (بخت، اقبال، حکومت) کریمی (بخشنده‌گی، جوانمردی، بزرگواری) لئیمی (پستی، فرومایگی)
- ۲) کدام قسمت جمله زیر حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.
«نیکوخوا، بهتر هزاربار از نیکورو» فعل «است» به قرینه معنایی حذف شده است.
- ۳) در متن درس، واژه های دو تلفظی را بیابید.
آموزگار = آموزگار / جاودان = جاودان / روزگار = روزگار

• قلمرو ادبی

- ۱) در بند ششم متن درس، کدام نوع از روابط معنایی واژه ها، بر زیبایی سخن افزوده است؟ تضاد
- ۲) در جمله زیر، دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه به) را مشخص کنید.
«قرآن مانند است به بهشت جاودان.» قرآن : مشبه / بهشت : مشبه به / مانند : ادات تشبیه / جاودان : وجه شبه
- ۳) در عبارت زیر، کدام واژه ها «جناس» دارند؟
«از روی نیکوش، حبس و چاه آمد و از خوی نیکوش، تخت و گاه آمد.» روی با خوی / چاه با گاه
- ۴) دو عبارت مُسَجَّع از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص نمایید.
در بهشت از هزارگونه نعمت است و در قرآن از هزارگونه پند و حکمت است.
و مثل قرآن، مثل آب است روان؛ در آب، حیات تن ها بود و در قرآن حیات دل ها بود.

• قلمرو فکری

- ۱) به چه دلیل نویسنده معتقد است که «مثل قرآن، مثل آب روان است.»؟ زیرا قرآن و آب، هر دو، پاک کننده و حیات بخش هستند.
- ۲) کدام بخش از متن درس، به مفهوم آیه شریفه «وَمَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران، آیه ۴۵) اشاره دارد؟ عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب دان برابر نیاید!

۳) بیت زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟

□ صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر، سیرت زیبا بیار ← نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکو رو.

۴) دربارهٔ ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید.

□ «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ» □ یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود.

هر دو عبارت، بر صبر و شکیبایی تأکید دارند و صبر را کلید پیروزی و گشایش می‌دانند.

نکته : «غنا» به معنی «سرود، نغمه، آوازخوانی، دستگاه موسیقی» است اما «غنا» به معنی «بی‌نیازی و توانگری».

شعرخوانی : بوی گل و ریحان‌ها / نوع متن : نظم / قالب : غزل / نوع ادبی : ادبیات غنایی (عاشقانه) / وزن : مفعولُ مفاعیلُن مفعولُ مفاعیلُن (ویژه انسانی)

۱. وقتی دل سودایی، می‌رفت به بُستان‌ها بی‌خویشتم کردی، بوی گل و ریحان‌ها

قلمرو زبانی : ① وقتی : پیوند وابسته ساز / *سودایی : عاشق، شیفته، شیدا / دلِ سودایی : گروه نهادی / می‌رفت : ماضی استمراری / بُستان : باغ، گلزار، گلستان (مخفف بوستان) / ترکیب وصفی : دلِ سودایی ② بی‌خویشتم : از خود بی‌خود، بی‌اختیار و بی‌قرار، سرمست (مسند) / ضمیر «م» در بی‌خویشتم : مفعول (من را) / کردی : می‌کرد (ماضی استمراری) / *ریحان : هر گیاه سبز و خوشبو / گل : گل سُرُخ / بوی گل و ریحان‌ها : گروه نهادی ➔ بو : نهاد - گل : مضاف الیه - ریحان‌ها : معطوف به مضاف الیه / نوع «واو» : عطف / کل بیت : دو جمله / شیوه بلاغی کل بیت / ترکیب اضافی : بوی گل - بوی ریحان‌ها

قلمرو ادبی : دلِ سودایی - به گلستان رفتن دل : تشخیص / بُستان و گل و ریحان : تناسب / بی‌خویشتم کردن : کنایه از خود بی‌خود کردن، سرمست و بی‌اختیار کردن

قلمرو فکری : وقتی دلِ عاشق، به باغ و گلستان می‌رفت، بوی گل و گیاهانِ خوشبو، مرا بی‌اختیار و از خود بی‌خود می‌کرد.

مفهوم : از خود بی‌خود شدن عاشق از زیبایی‌های طبیعت

۲. گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل با یادِ تو افتادم از یادِ برفت آنها

قلمرو زبانی : ① گه : مخفف گاه، گاهی (قید) / نعره : فریاد بلند (مفعول) / زدی : می‌زد (ماضی استمراری) / بلبل : نهاد / جامه : لباس (مفعول) / دریدی : می‌درید، پاره می‌کرد (ماضی استمراری) / گل : نهاد ② با : به (حرف اضافه) / یاد تو : گروه متممی ➔ یاد : متمم - تو : مضاف الیه / مرجع «تو» : معشوق / افتادم : ماضی ساده / برفت : ماضی ساده / مرجع «آنها» : نعرهٔ بلبل و جامه دریدنِ گل (نهاد) / بیت : چهار جمله / شیوه بلاغی جمله ۱ و ۲ و ۴ / ترکیب اضافی : یادِ تو

قلمرو ادبی : نعره زدنِ بلبل - جامه دریدنِ گل : تشخیص / جامه : استعاره از گلبرگ / نعره زدن : کنایه از آواز خواندن / جامه دریدن گل : کنایه از شکوفا شدن گل / گل و بلبل : مراعات نظیر (نکته : در ادبیات «بلبل» نماد عاشق و «گل» نماد معشوق است).

قلمرو فکری : گاهی بلبل آواز می‌خواند و گاهی گل سُرُخ شکوفا می‌شد، [همین‌که] به یاد تو افتادم، آن زیبایی‌ها از یاد رفت.

مفهوم : برتری عشق حقیقی بر زیبایی‌های ظاهری - شیفتگی عاشق به معشوق و بی‌توجهی به زیبایی‌های طبیعت

۳. تا عهدِ تو در بستم عهدِ همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقضِ همه پیمان‌ها

قلمرو زبانی: ① تا: از وقتی که (پیوند وابسته ساز) / عهد: پیمان، میثاق / عهد تو: گروه مفعولی / مرجع «تو»: معشوق / عهد همه: گروه مفعولی / هر دو فعل: ماضی ساده / ترکیب اضافی: عهد تو - عهد همه ② بعد از تو: گروه قیدی / روا: جایز، مجاز، شایسته (مسند) / باشد: می باشد (مضارع اخباری و فعل اسنادی) / *نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان (نغز: خوب، نیکو) / نقض همه پیمان ها: گروه نهادی / نقض: نهاد - همه: صفت مبهم - پیمان ها: مضاف الیه / بیت: سه جمله / شیوه بلاغی مصراع دوم / عهد و پیمان - بشکستم و نقض: مترادف / همه: در مصراع اول «ضمیر مبهم» و در مصراع دوم «صفت مبهم» / ترکیب اضافی: نقض پیمان ها / ترکیب وصفی: همه پیمان ها

قلمرو ادبی: دربستم و بشکستم: تضاد / عهد - تو - همه: تکرار

قلمرو فکری: از وقتی که پیمان عشق با تو بستم، پیمان خود با همه افراد را شکستم. بعد از پیمان با تو، شکستن همه پیمان ها، جایز و شایسته است.

مفهوم: وفاداری عاشق به معشوق و پایبند نبودن به غیر معشوق

۴. تا خارِ غمِ عشقت آویخته در دامنِ کوتاه نظری باشد، رفتن به گلستان ها

قلمرو زبانی: ① تا: از وقتی که (پیوند وابسته ساز) / خار: تیغ گیاه (خوار: پست و بی ارزش) / خارِ غمِ عشقت: گروه نهادی / ضمیر «ت» در عشقت: مضاف الیه (عشق تو) / مرجع ضمیر «ت»: معشوق / آویخته: آویزان شده / آویخته [است]: ماضی نقلی / حذف معنایی فعل کمکی «است» / ترکیب اضافی: خارِ غم - غمِ عشق - عشقت ② *کوتاه نظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن (مسند) / باشد: می باشد (مضارع اخباری و فعل اسنادی) / رفتن: نهاد / بیت: دو جمله / شیوه بلاغی کل بیت

قلمرو ادبی: خارِ غمِ عشق: اضافه تشبیهی (غمِ عشق مانند خار) / چیزی در دامن آویختن: کنایه از گرفتار آن چیز شدن / مصراع اول: کنایه از گرفتار غم عشق شدن / کوتاه نظری: کنایه از آینده نگر نبودن / خار و دامن و گلستان: تناسب

قلمرو فکری: از زمانی که غم عشق تو، مرا گرفتار کرده است، رفتن به باغ و گلستان، نشانه اندک بینی و کوتاه فکری می باشد.

مفهوم: ترجیح غم و سختی عشق بر خوشی و زیبایی های دنیوی - غم پرستی و پرداختن به معشوق

۵. گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید چون عشقِ حرم باشد، سهل است بیابان ها

قلمرو زبانی: ① گر: پیوند وابسته ساز / طلب: خواستن، جستجو / ضمیر «ت» در طلبت: مضاف الیه (طلب تو) / رنج: نهاد / نوع «را»: حرف اضافه (به ما) / ما: متمم / برسد: مضارع التزامی / شاید: شایسته است (مضارع اخباری - فعل از مصدر شایستن) / ترکیب اضافی: طلب تو ② چون: وقتی که (پیوند وابسته ساز) / حرم: گرداگرد هر مکان مقدس / عشقِ حرم: گروه نهادی / باشد: وجود داشته باشد (مضارع التزامی و فعل غیراسنادی) / سهل: آسان، ساده (مسند) / است: فعل اسنادی / بیابان ها: نهاد / بیت: چهار جمله / شیوه بلاغی جمله ۱ و ۴ / ترکیب اضافی: عشقِ حرم

قلمرو ادبی: ایهام: «سهل» ۱. آسان ۲. زمین نرم و هموار / بیابان: نماد سختی و مشکلات / ضرب المثل (تمثیل): مصراع دوم / حرم: مجاز از کعبه

قلمرو فکری: اگر در جستجوی تو، رنجی به ما برسد، شایسته است؛ وقتی که عشق رسیدن به کعبه وجود داشته باشد، عبور از بیابان ها و سختی ها، آسان است. **مفهوم:** تحمل رنج ها و سختی های عشق برای وصال معشوق (بلاکشی عاشق)

۶. گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش می‌گویم و بعد از من گویند به دوران ها

قلمرو زبانی : ① گویند : می‌گویند (مضارع اخباری) / مگو : نگو (فعل نهی) / سعدی : منادا (حرف ندا محذوف است) / چندین : این همه، این قدر (قید) / سخن : مفعول / ضمیر «ش» در عشقش : مضاف الیه (عشق او) / مرجع ضمیر «ش» : معشوق (خدا) / حذف معنایی فعل «با تو هستم» در منادا / ترکیب اضافی : عشق او ② می‌گویم : مضارع اخباری / نوع واو : حرف ربط / بعد از من : قید / گویند : بگویند (مضارع التزامی) / دوران : زمان، روزگار / بیت : پنج جمله / شیوه بلاغی در مصراع اول و دوم **قلمرو ادبی :** گویند و مگو : تضاد / گویند و مگو و می‌گویم و گویند : اشتقاق / گویند : تکرار / سعدی : تخلص شاعر **قلمرو فکری :** می‌گویند : ای سعدی! این قدر از عشق معشوق، سخن نگو. ولی من سخن می‌گویم و بعد از من در تمامی روزگارتها، از عشق او سخن بگویند. ➔ **مفهوم :** جاودانگی و تداوم و بی‌پایان بودن عشق - نهی ملامتگران از سخن درباره عشق

کلیات اشعار، غزلیات، سعدی

➤ درک و دریافت

۱) کدام نوع لحن برای خوانش این شعر مناسب است؟ چرا؟ لحن تغزلی و عاطفی؛ زیرا شاعر با تناسب های آوایی و ایجاد موسیقی ویژه، باعث دل‌نشینی و شورانگیزی بیشتر در شعر شده است که این کار، در انتقال احساسات و عواطف شاعرانه سعدی، تأثیرگذار است.

۲) چرا این سروده، در ادب غنایی جا می‌گیرد؟ زیرا در این سروده، شاعر، عواطف و احساسات درونی و شخصی خود را در قالب غزلی نرم و لطیف بیان می‌کند. (*غنا : سرود، نغمه، آوازخوانی، دستگاه موسیقی)

فصل ۴ : ادبیات سفر و زندگی / درس هشتم : سفر به بصره / نوع متن : نثر / قالب : سفرنامه

۱. چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم، ۲. و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم

قلمرو زبانی : ۱. چون : وقتی که (حرف ربط) / بصره : نام شهری در عراق / برهنگی : بی‌لباسی / عاجزی : ناتوانی، درماندگی (معطوف به متمم) / دیوانگان : دیوانه‌ها / مانده : شبیه (مسند) / بودیم : فعل اسنادی ۲. سه ماه : گروه مسندی و ترکیب وصفی / موی سر : گروه مفعولی و ترکیب اضافی / باز نکرده بودیم : ماضی بعید **قلمرو ادبی :** ما مانند دیوانگان : تشبیه [ما : مشبه - دیوانگان : مشبّه به - مانده بودیم : ادات تشبیه - برهنگی و عاجزی : وجه‌شبهه] / موی سر باز کردن : کنایه از تراشیدن و اصلاح موی سر **قلمرو فکری :** ۱. از بی‌لباسی و ناتوانی به دیوانه‌ها شبیه بودیم ۲. و سه ماه بود که موی سر را اصلاح نکرده بودیم

۱. و می‌خواستیم که در گرمابه روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود

قلمرو زبانی : ۱. گرمابه : حمام / روم : بroom (مضارع التزامی) / باشد که : شاید که، به این امید که (قید) / شوم : بشوم (مضارع التزامی و فعل اسنادی) / که : زیرا که (حرف ربط) / سرد : مسند **قلمرو ادبی :** گرم و سرد : تضاد / بود و نبود : تضاد **قلمرو فکری :** و می‌خواستیم که به حمام بروم، شاید که گرم بشوم زیرا که هوا سرد بود

۱. و جامه نبود ۲. و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم ۳. و پلاس پاره‌ای در پشت، بسته از سرما.

قلمرو زبانی : ۱. جامه : لباس (نهاد) / نبود : وجود نداشت (فعل غیراسنادی) ۲. مرجع «من» : ناصر خسرو / ضمیر «م» در برادرم : مضاف الیه / من و برادرم : نهاد و معطوف به نهاد / هریک : بدل / لُنگ : پارچه‌ای که در حَمّام به کمر می‌بندند / لُنگی کهنه : گروه مفعولی و ترکیب وصفی / پوشیده بودیم : ماضی بعید

۳. *پَلاس : نوعی گلیم کمّ بهّا، جامه‌ای پشمینه و سِتَبَر که درویشان پوشند [جامه : لباس - سِتَبَر : ضخیم - درویش : صوفی و فقیر] / پلاس‌پاره : مفعول (با هم یک واژه است) / حذف لفظی فعل «بودیم» بعد «بسته» / بسته [بودیم] : ماضی بعید

قلمرو ادبی : جامه و لُنگ و پلاس : تناسب

قلمرو فکری : ۳. و به دلیل سرما، لباس پشمی کهنه و پاره‌ای را بر پشت بسته بودیم.

۱. گفتم اکنون ما را که در حَمّام گذارد؟ ۲. خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم، ۳. بفروختم و از بهّای آن، درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دَهَم،

قلمرو زبانی : ۱. که : چه کسی (نهاد) / نوع «را» : حرف اضافه (به ما) / ما : متمم / گذارد : اجازه ورود می‌دهد (مضارع اخباری) / ما را که در حمام گذارد؟ : استفهام انکاری

۲. *خورجینک : خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دوجیب است (نوع «ک» : تصغیر و کوچکی) / بود : وجود داشت (فعل غیراسنادی) / که : حرف ربط / کتاب : مفعول / می‌نهادم : می‌گذاشتم (ماضی استمراری)

۳. بفروختم : ماضی ساده / نوع واو : حرف ربط / بها : قیمت، ارزش / درمک : درهم کم، سکه نقره اندک (نوع «ک» : تصغیر و اندک و کم بودن) / درمکی چند سیاه : گروه مفعولی / سیاه : کم ارزش / کردم : قرار دادم / که : حرف ربط / گرمابه‌بان : صاحب حَمّام، مدیر حَمّام / دَهَم : بدهم (مضارع التزامی) / ترکیب وصفی : چند درمکی، درمکی سیاه

قلمرو ادبی : کاغذ : مجاز از پاکت

قلمرو فکری : ۱. با خود گفتم : اکنون کسی به ما در حَمّام اجازه ورود نمی‌دهد. ۲. کیسه کوچکی وجود داشت که کتاب در آن می‌گذاشتم. ۳. آن را فروختم و از قیمت آن، چند سکه اندک کم‌ارزش، در پاکتی قرار دادم تا به صاحب حَمّام بدهم.

۱. تا باشد که ما را دَمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد ۲. که شوخ از خود باز کنیم. ۳. چون آن درمک‌ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛

قلمرو زبانی : ۱. باشد که : شاید که / نوع «را» : حرف اضافه (به ما) / ما : متمم / دَمک : زمانی کم، چند لحظه کوتاه (نوع «ک» : تصغیر و کم بودن) / بگذارد : اجازه بدهد (مضارع التزامی) / ترکیب وصفی : دَمکی زیادت‌تر ۲. نوع «که» : حرف ربط / *شوخ : چرک، آلودگی (مفعول) / امروزه «شوخ» به معنی «شاد و اهل مزاح» است / باز کنیم : جدا و دور بکنیم، پاک بکنیم (مضارع التزامی) ۳. چون : وقتی که (حرف ربط) / آن درمک‌ها : گروه مفعولی و ترکیب وصفی / پیش او : گروه قیدی و ترکیب اضافی / مرجع «او» : گرمابه‌بان / نهادم : قرار دادم / نگریست : نگاه کرد (ماضی ساده)

قلمرو فکری : ۱. تا شاید که به ما لحظه‌ای بیشتر در حَمّام اجازه بدهد ۲. که چرک و آلودگی را از خود پاک کنیم. ۳. وقتی آن سکه‌های نقره اندک را مقابل او گذاشتم، به ما نگاه کرد

۱. پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت : «بروید که هم‌اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند». و نگذاشت که ما به گرمابه درِرویم. ۲. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برقتیم. کودکان بر درِ گرمابه، بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند.

قلمرو زبانی : ۱. پنداشت : تصوّر کرد، خیال کرد / دیوانه + ایم : مسند + فعل اسنادی / بروید : فعل امر / نگذاشت : اجازه نداد (ماضی ساده) / درِرویم : وارد بشویم (امروزه به معنای «فرار کردن» است)

۲. با خجالت : قید / به شتاب : با عجله (قید) / برقتیم : ماضی ساده / بر درِ گرمابه : جلوی درِ حمام / دیوانگان + ایم : مسند + فعل اسنادی / در پی : به دنبال ➔ پی : متمم / بانگ می‌کردند : فریاد می‌زدند / نوع تمام «واو»ها : حرف ربط / ترکیب اضافی : درِ گرمابه، پی ما

قلمرو فکری : ۱. اجازه نداد که ما به حمام وارد بشویم.

۱. ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجّب در کار دنیا می‌نگریستیم ۲. و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ ۳. جز آنکه وزیر ملکِ اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند،

قلمرو زبانی : ۱. باز شدیم : رفتیم، بازگشتیم / به تعجّب : قید / می‌نگریستیم : نگاه می‌کردیم (ماضی استمراری) ۲. *مکاری : کرایه دهندهٔ اسب، الاغ و مانند آنها؛ چاروادار (نهاد) / دینار : سکهٔ طلا (مفعول) / *مغربی : مربوط به مغرب (کشورهای شمالی آفریقا جز مصر؛ امروزه مراکش، کشوری در شمال غربی قارهٔ آفریقا)، در مورد طلا مجازاً به معنی «مرغوب» به کار رفته است / ندانستیم : نمی‌دانستیم / ترکیب وصفی : سی دینار، دینارِ مغربی، هیچ چاره ۳. ملک : پادشاه / نوع «را» : مفعولی ➔ ما : مفعول / ابوالفتح علی بن احمد : گروه مسندی / می‌گفتند : می‌نامیدند (ماضی استمراری و فعل اسنادی)

قلمرو ادبی : مغربی : مجاز از مرغوب

قلمرو فکری : ۱. ما به گوشه‌ای رفتیم و با تعجّب به کار و اتفاقات دنیا نگاه می‌کردیم ۲. کرایه دهندهٔ چهارپا، سی سکهٔ طلای مرغوب از ما می‌خواست و ما هیچ راه حلی نمی‌دانستیم ۳. جز اینکه وزیر پادشاه اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌نامیدند

۱. مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و آدب، و هم گرمی تمام، به بصره آمده بود؛ ۲. پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود ۳. و او را با وزیر، صحبتی بودی

قلمرو زبانی : ۱. اهل : شایسته ➔ مردی اهل : گروه مسندی و ترکیب وصفی / فضل : دانش و آگاهی (مفعول) / گرم : جوانمردی، بخشش / تمام : کامل ➔ گرمی تمام : گروه مفعولی و ترکیب وصفی / حذف لفظی «داشت» بعد از «گرمی تمام» ۲. نوع «را» : حرف اضافه (برای من) / پارسی : ایرانی ➔ مردی پارسی : گروه متممی و ترکیب وصفی / از اهل فضل : مسند / آشنایی : نهاد / افتاده بود : رُخ داده، پیش آمده ۳. نوع «را» : حرف اضافه (برای او) / صحبت : دوستی، هم نشینی (نهاد) / بودی : می‌بود، وجود می‌داشت (ماضی استمراری و فعل غیراسنادی)

قلمرو فکری : ۱. مردی شایسته بود و از شعر و ادبیات، دانش و آگاهی داشت و هم بخشش و جوانمردی کامل داشت ۲. پس برای من در آن حالت، با مردی ایرانی که اهل دانش بود، آشنایی رُخ داده بود ۳. و او با وزیر، دوستی و هم‌نشینی داشت

۱. و این [مرد] پارسی هم دستِ تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مَرَمَتی کند. ۲. احوالِ مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، ۳. مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی».

قلمرو زبانی : ۱. دستِ تنگ : مسند / وسعت : (در اینجا) سرمایه، توان مالی [مفعول] / نوع «را» : مفعولی (حالِ من را) / *مَرَمَت : اصلاح و رسیدگی ۲. احوال : منظور اوضاع مالی (مفعول) / نوع «را» : مفعولی / نزدِ وزیر : گروه قیدی / بازگفت : بیان کرد، شرح داد ۳. نوع «را» : مفعولی / نزدیک من : قید و ترکیب اضافی / برنشین : سوار شو / آی : بیا (فعل امر) **قلمرو ادبی :** دستِ تنگ : کنایه از فقیر

قلمرو فکری : ۱. و این مرد ایرانی هم فقیر بود و توان مالی نداشت تا به حال من رسیدگی کند ۳. همان‌طور که هستی سوار شو و پیش من بیا [نکته : جمله آخر معادل «آب دسته، بذار زمین و بیا» است]

۱. من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن، مناسب ندیدم. ۲. رُقعه‌ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم». ۳. و غرض من دو چیز بود : یکی بی‌نواپی؛

قلمرو زبانی : ۱. بدحالی : ناخوشی، وضع بد / شرم داشتم : خجالت کشیدم / رفتن : مفعول / مناسب : مسند ۲. *رُقعه : نامه کوتاه، یادداشت / عذر : پوزش، معذرت (مفعول) / بعد از این : در زمانی دیگر (قید) / رسم : می‌رسم (مضارع اخباری) ۳. غرض : هدف، نیت (نهاد) / دو چیز : مسند و ترکیب وصفی / یکی : نهاد / بی‌نواپی : فقر (مسند) / حذف لفظی «بود» بعد از «بی‌نواپی» **قلمرو فکری :** ۱. من به دلیل وضع بد و بی‌لباسی، خجالت کشیدم و رفتن به نزد وزیر را مناسب ندیدم. ۲. نامه کوتاهی نوشتم و معذرت خواستم و گفتم که «در زمان دیگری، به خدمت شما می‌رسم». ۳. و هدف من [از رفتن] دو چیز بود : یک فقر بود.

۱. دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل، مرتبه‌ای است زیادت، ۲. تا چون بر رُقعه من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست، ۳. تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم.

قلمرو زبانی : ۱. دویم : شکل قدیمی «دوم» / همانا : بی‌شک (قید) / نوع «را» : حرف اضافه (برای او) / مرجع «او» : وزیر / شود : می‌شود (مضارع اخباری) / نوع «را» : حرف اضافه (مرا : برای من) / مرتبه : مقام، درجه / مرتبه‌ای زیادت : نهاد و ترکیب وصفی / است : وجود دارد (فعل غیراسنادی) ۲. *قیاس کردن : حدس و تخمین زدن، برآورد کردن / *اهلیت : شایستگی، لیاقت / نوع «را» در مرا اهلیت : فکّ اضافه (اهلیت من) > اهلیت : نهاد - من : مضاف الیه **قلمرو فکری :** ۱. دوم [با خودم] گفتم که بی‌شک برای او، این طور تصوّر می‌شود که من در علم و دانش، مقام بالایی دارم، ۲. تا وقتی از نامه من آگاهی می‌یابد، حدس بزند که شایستگی من چقدر است، ۳. تا زمانی که به خدمت او می‌رسم، خجالت نکشم. **مفهوم :** ۲. سخن و نوشته هر شخصی، نشان دهنده مقام و شخصیت اوست.

۱. درحال، سی دینار فرستاد که این را به بهایِ تن جامه بدهید. ۲. از آن، دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم. ۳. مردی اهل و آدیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش‌سخن.

قلمرو زبانی : ۱. *درحال : فوراً، بی‌درنگ (قید) / بها : قیمت، ارزش / تن جامه : لباس (مضاف الیه) ۲. جامه : لباس / نیکو : خوب، زیبا / ساختیم : تهیه کردیم، فراهم کردیم / شدیم : رفتیم (فعل غیراسنادی) ۳. مردی اهل و ... : گروه مسندی / اهل و آدیب و ... : صفت بیانی و معطوف به صفت و ... / اهل : شایسته / *آدیب : سخن دان، سخن شناس / فاضل : دانشمند / *نیکو منظر : زیبارو،

خوشُ چهره / مُتَوَاضِع : فروتن / دیدم : فعل اسنادی / متدّین : دیندار / مُتَدِّین و خوشُسخن : مسند و معطوف به مسند / حذف لفظی «دیدم» از پایان جمله آخر / ترکیب وصفی : مردی آهل، مردی آدیب، مردی فاضل، مردی نیکو منظر، مردی مُتَوَاضِع قلمرو فکری : ۱. [وزیر] فوراً سی سکه طلا فرستاد که این سکه‌ها را بابت قیمت لباس خرج کنید. ۲. از آن سکه‌ها، دو دست لباس خوب تهیه کردیم و روز سوّم به مجلس وزیر رفتیم. ۳. من، او را مردی شایسته و سخن‌شناس و دانشمند و خوش‌چهره و فروتن دیدم و او را دیندار و خوش‌سخن پنداشتم.

۱. ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اوّل شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم، ۲. و آنچه، آن اعرابی، کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، ۳. هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج، آزاد کردند.

قلمرو زبانی : ۱. بازگرفت : نگه داشت، مهمان کرد ۲. اعرابی : عرب بیابان‌نشین ﴿ منظور همان «مکاری» یا «مرد عربی که به ناصر خسرو حیوان چهارپا کرایه داد» / *کرای : کرایه / شتر : مضاف الیه / بر ما داشت : از ما طلب داشت / ترکیب اضافی : کرای شتر / ترکیب وصفی : آن اعرابی، سی دینار ۳. هم : نیز، همچنین / بفرمود : دستور داد / بدو : به او (مرجع «او» : مکاری) / آن رنج : منظور «بدهی ناصر خسرو به مکاری»

قلمرو فکری : ۱. ما را به نزد خود نگه داشت و مهمان کرد، و از اوّل ماه شعبان تا نیمه ماه رمضان آنجا بودیم. ۲. و آنچه، آن عرب بیابان‌نشین، بابت کرایه شتر به مبلغ سی سکه طلا از ما طلب داشت ۳. نیز این وزیر دستور داد تا به او پرداخت کردند و مرا از رنج آن بدهی نجات دادند. ﴿ مفهوم : پرداختن و ادا کردن قرض و وام

۱. خدای، تَبَارک و تَعَالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین قَرَج دهد، بِحَقِّ الْحَقِّ و أَهْلِهِ، ۲. و چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ ۳. چنان‌که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم. ۴. از برکات آن آزادمرد، که خدای عَزَّ و جَلَّ، از آزادمردان خشنود باد.

قلمرو زبانی : ۱. تَبَارک و تَعَالی : پاک و بلندمرتبه / قرض : وام و بدهی / *دین : وام / «قرض و دین» : تَرَادُف / *فرج : گشایش، گشایش در کار و از میان رفتن غم و رنج / دهد : فعل داعی به معنی «بدهد» / بِحَقِّ الْحَقِّ و أَهْلِهِ : قسم به حق خدا و بندگان / نوع تمام «را»ها : مفعولی

۲. بخواستیم رفت : می‌خواستیم برویم / انعام : بخشش، نعمت دادن، احسان [«انعام» به معنی «چهارپایان»] / اکرام : احترام، گرامیداشت، بزرگداشت / *گسیل کردن : روانه کردن، فرستادن کسی به جایی

۳. چنان‌که : طوری که / کرامت : بزرگواری / *فراغ : آسایش و آرامش، آسودگی [«فراق» به معنی «دوری»] / پارس : ایران

۴. آزادمرد : جوانمرد [منظور «وزیر» یا «ابوالفتح علی بن احمد»] / عَزَّ و جَلَّ : عزیز و بزرگ / خشنود : راضی (مسند) / باد : فعل داعی در معنی «باشد» [نکته : «باد» فعل اسنادی است]

قلمرو فکری : ۱. خدای پاک و بلندمرتبه، همه بندگان خود را از عذاب قرض و وام رهایی بدهد، به حق خدا و بندگان ۲. و وقتی که خواستیم برویم، ما را با بخشش هدیه و احترام از راه دریا روانه کرد ۳. به گونه‌ای که در نهایت بزرگواری و آسایش به ایران رسیدیم. ۴. از برکات آن آزادمرد، که خداوند عزیز و بزرگ، از افراد آزاده و جوانمرد راضی باشد. ﴿ مفهوم ۲ و ۳ : درویش نوازی

۱. بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک، لباسی پوشیدیم، ۲. روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند.

قلمرو زبانی : ۱. دنیاوی : دنیایی، مادی ﴿ حال دنیاوی : نهاد و ترکیب وصفی / نیک : خوب (مسند) / شده بود : ماضی بعید و فعل اسنادی / هر یک : نهاد و ترکیب وصفی ۲. شدیم : رفتیم (فعل غیراسنادی) / نوع «را» : حرف اضافه (به ما) ﴿ ما : متمم
قلمرو فکری : ۱. پس از آنکه وضع دنیایی و مادی ما خوب شده بود و هر کدام لباسی را پوشیدیم، ۲. روزی به در آن حمامی رفتیم که به ما در آنجا اجازه ورود ندادند.

۱. چون از در، دررفتیم، گرمابه بان و هرکه آنجا بودند، همه بر پای خاستند و بایستادند؛ ۲. چندان که ما در حمام شدیم، ۳. و دلاک و قیّم در آمدند و خدمت کردند
۴. و به وقتی که بیرون آمدیم، هرکه در مَسَلَخ گرمابه بود، همه بر پای خاسته بودند و نمی نشستند، ۵. تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه [شنیدم] حمامی به یاری از آن خود می گوید :

قلمرو زبانی : ۱. دررفتیم : وارد شدیم / گرمابه بان : صاحب حمام (نهاد) / هرکه : هرکس (معطوف به نهاد) / بودند : حضور داشتند (فعل غیراسنادی) / بر پای خاستند : از جا بلند شدند / «بر پای خاستند و بایستادند» : تَرَاثَف ۲. چندان که : همین که، به محض اینکه / شدیم : رفتیم (فعل غیراسنادی) ۳. *دلاک : کیسه کِش حمام، مُشت و مال دهنده / *قیّم : [معنی اصلی] سرپرست، در متن درس به معنی «کیسه کِش حمام» آمده است / «دلاک و قیّم» : ترادف / در آمدند : وارد شدند / خدمت : تعظیم، ادای احترام ۴. مَسَلَخ : رختکن حمام ۵. جامه : لباس / در آن میانه : در آن حین، در آن هنگام / از آن : متعلق به / در آمدند و بیرون آمدیم : تضاد

قلمرو فکری : ۱. وقتی که از در حمام وارد شدیم، صاحب حمام و هرکس که آنجا حضور داشتند، همه [به نشانه احترام] از جا بلند شدند و ایستادند؛ ۲. همین که ما به حمام رفتیم ۳. و مشت و مال دهنده و کیسه کِش حمام وارد شدند و ادای احترام کردند. ۴. و وقتی که بیرون آمدیم، هرکس که در رختکن حمام حضور داشت، همه [به نشانه احترام] ایستاده بودند و نمی نشستند ۵. تا اینکه ما لباس پوشیدیم و بیرون آمدیم. و در آن هنگام شنیدم، صاحب حمام به دوست خود می گوید :

۱. «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم.» ۲. و گمان بُردند که ما زبان ایشان ندانیم. من به زبان تازی گفتم که : ۳. «راست می گویی، ما آنانیم که پلاس پاره ها بر پشت بسته بودیم.»

قلمرو زبانی : ۱. این جوانان : نهاد و ترکیب وصفی / آنان + اند : مسند + فعل اسنادی / فلان روز : قید و ترکیب وصفی / نوع «را» : حرف اضافه (به ایشان) / نگذاشتیم : اجازه ورود ندادیم ۲. ندانیم : نمی دانیم (مضارع اخباری) / *تازی : عرب / زبان تازی : زبان عربی (ترکیب وصفی) ۳. آنانیم : آنهایی هستیم / پلاس پاره : لباس پشمی کهنه و پاره (مفعول) / بسته بودیم : ماضی بعید
قلمرو فکری : ۱. «این جوانان همان هایی هستند که فلان روز ما به ایشان در حمام اجازه ورود ندادیم» ۲. و فکر کردند که ما زبان آنها را (زبان عربی) نمی دانیم. من به زبان عربی گفتم که : ۳. «درست می گویی، ما همان هایی هستیم که لباس های پشمی کهنه و پاره به پشت خود بسته بودیم.»

۱. آن مرد، خَجَل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدتِ بیست روز بود ۲. و این فصلِ بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید ۳. و از فضل و رحمتِ کردگار، جَلَّ جَلَّاهُ و عَمَّ نَوَّاهُ، ناامید نباید شد که او، تَعَالی، رَحیم است.

قلمرو زبانی : ۱. خَجَل : شرمنده، خجالت‌زده (مسند) / عذرها خواست : بسیار معذرت خواست / این هر دو حال : این هر دو اتفاق [منظور «رفتن به حمام در زمان فقر و یکبار هم هنگام ثروتمندی»] / بود : پیش آمد، رُخ داد (فعل غیراسنادی) ۲. فصل : بخشی از کتاب / بدان : به آن دلیل / شدت : سختی و دشواری / پیش آید : پیش می‌آید (مضارع اخباری) / نالیدن : ناله و زاری کردن، گله و شکایت کردن ۳. فضل : بخشش، احسان / رحمت : مهربانی، بخشش / کردگار : آفریننده، خداوند / *جَلَّ جَلَّاهُ و عَمَّ نَوَّاهُ : شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر است / ناامید : مسند / تعالی : بلندمرتبه / رحیم : مهربان، بخشاینده (مسند)

قلمرو ادبی : جَلَّ جَلَّاهُ و عَمَّ نَوَّاهُ : تضمین / فصل و فضل : جناس ناقص

قلمرو فکری : ۱. آن مرد، شرمنده شد و بسیار معذرت خواست و این هر دو اتفاق در مدتِ بیست روز رخ داد ۲. و این بخش از کتاب را به آن دلیل آوردم تا مردم بدانند که به خاطر سختی که از روزگار پیش می‌آید، نباید ناله و شکایت کرد. ۳. و از بخشش و مهربانی خداوند، که شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر است، نباید ناامید شد زیرا که خدای بلندمرتبه، بخشاینده و مهربان است. مفهوم : ۲. صبور بودن در سختی‌ها (ناپایداری سختی‌ها) ۳. ناامید نشدن از رحمت خدا (نکوهش ناامیدی)

سفرنامه، ناصر خسرو

➤ کارگاه متن پژوهی درس هشتم

• قلمرو زبانی

(۱) معانی مختلف واژه «فضل» را با توجه به متن درس بنویسید. دانش، حکمت، احسان، بخشش، برتری

(۲) مترادف هر واژه را بنویسید.

واژه	مترادف
کَرَم	بخشش، جوانمردی، سخاوت
إِنْعَام	نعمت بخشیدن، بخشش، فضل
فِرَاق	آسایش، آسودگی، فراغت

(۳) اکنون از متن درس، واژه‌هایی را که این نشانه‌ها در آنها به کار رفته‌اند، بیابید و بنویسید.

ع، ع	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
ادیب	تازی	رحمت	قرض	مسلخ	فراغ
اعرابی	اطّلاع	اهلیت	نیکو منظر	فصل	قیم

(۴) واژه‌ها در گذر زمان، دچار تحوّل معنایی می‌شوند. برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد امروزی آنها مقایسه کنید.

□ ما را به نزدیک خویش بازگرفت. ← گذشته : مهمان کرد / امروزه : پس گرفت

□ به مجلس وزیر شدیم. ← گذشته : رفتیم / امروزه : فعل اسنادی شدیم

□ شوخ از خود بازکنیم. ← گذشته : پاک کنیم / امروزه : بگشاییم

(۵) کاربرد معنایی پسوند «-ک» را در هر یک از واژه های زیر بنویسید.

□ خورجینک : تصغیر (خورجین کوچک) □ دَمَک : کم (زمان اندک) □ دِرَمَک : کم ارزش (درهم کم ارزش)

• قلمرو ادبی

(۱) در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.

از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم ← مشبّه: ما محذوف / مشبّه به: دیوانگان / ادات: مانده / وجه شبه: برهنگی و عاجزی

(۲) دو ویژگی برای نثر درس «سفر به بصره» بنویسید. کوتاهی جملات / توصیفات دقیق / سادگی عبارات

• قلمرو فکری

(۱) چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟ به دو دلیل: ۱. فقر و بینوایی ناصر خسرو ۲. نشان دادن مقام و مرتبه خود به وزیر

(۲) معنا و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.

□ دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. ← فقیر بود و سرمایه‌ای نداشت تا به من کمک کند.

□ چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست. ← وقتی نامه مرا بخواند، به دانش و شایستگی من پی می‌برد.

(۳) بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی دارد؟

دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار، دگر گه خزان شود

این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جَلَّ جَلَّالُهُ وَ عَمَّ نَوَّالُهُ ناامید نباید شد که او، تَعَالَى، رحیم است.

(۴) چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر بهره بگیریم؟ از آنجایی که زندگی خوشی و ناخوشی های زیادی دارد، نباید از رحمت و فضل پروردگار ناامید شویم و با توکل بر خداوند و امید به لطف و مهربانی وی، در برابر حوادث تلخ و شیرین روزگار، صبورتر باشیم.

گنج حکمت : شبی در کاروان / نوع متن : آمیخته به نظم و نثر / پیام : تسبیح و ستایش خدا توسط همه موجودات

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سَحَر در کنار بیشه‌ای، خُفته.

قلمرو زبانی : واژه دو تلفظی : ۱. کاروان ۲. کاروان / همه شب : قید و ترکیب وصفی / نوع «واو» : حرف ربط / سَحَر : نزدیک صبح، سپیده‌دم (قید) / *بیشه : جنگل کوچک، نیزار / خُفته : خوابیده / حذف لفظی «بودم» بعد از «خُفته» / خُفته [بودم] : ماضی بعید قلمرو ادبی : رفته و خُفته : سجع متوازی / شب و سَحَر : تضاد

قلمرو فکری : به خاطر دارم که یک شب با کاروانی تمام شب راه رفته بودم و نزدیک صبح در کنار جنگلی خوابیده بودم.

شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره‌ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نَفَس، آرام نیافت.

قلمرو زبانی : * شوریده : کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف / همراه ما : گروه مسندی / نعره : فریاد (مفعول) / راه بیابان گرفت : به سمت بیابان رفت (راه بیابان : گروه مفعولی)
قلمرو ادبی : نفس : مجاز از لحظه / سجع : گرفت و نیافت
قلمرو فکری : انسان عارفی که در آن سفر همراه ما بود، فریادی زد و راه بیابان را در پیش گرفت و یک لحظه، آرام و قرار نیافت.

۱. چون روز شد گفتمش : «آن چه حالت بود؟» ۲. گفت : «بَلْبَلان را دیدم که به نالیش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه؛ ۳. اندیشه کردم که مَرَوْتُ نباشد همه در تَسبیح و من به غفلت، خفته.»

قلمرو زبانی : ۱. چون : وقتی که / روز : نهاد / شد : فرارسید (فعل غیراسنادی) / ضمیر «ش» در گفتمش : متمم (به او گفتم) / آن : نهاد / چه حالت : گروه مسندی و ترکیب وصفی

۲. نالیش : نالیدن، ناله و زاری / درآمده بودند : ماضی بعید / کبکان : کبک‌ها، نوعی پرنده / *غوک : قورباغه / *بهایم : جمع بهیمه، چارپایان / حذف لفظی عبارت «به نالیش درآمده بودند» بعد از کوه، آب و بیشه (سه مورد حذف) / نوع «واو»ها : حرف ربط

۳. *مَرَوْتُ : جوانمردی، مردانگی (مسند) / همه : نهاد (ضمیر مبهم است) / *تَسبیح : خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن / حذف معنایی «باشند» بعد از تسبیح / نوع «واو» : حرف ربط / غفلت : ناآگاهی و بی‌خبری / خفته : مُسند / حذف معنایی «باشم» بعد از خفته / خفته [باشم] : ماضی التزامی

قلمرو ادبی : بلبلان، کبکان، غوکان و بهایم - درخت، کوه و بیشه : تناسب / نالیدن بلبل و کبک و ... : تشخیص و استعاره
قلمرو فکری : ۱. وقتی که روز شد به او گفتم : آن چه حالتی بود که داشتی؟ ۲. گفت : بلبلان را دیدم که بر روی درخت به ناله و زاری درآمده بودند (مناجات با خدا) و کبک‌ها در کوه، قورباغه‌ها در آب و چارپایان در جنگل به ناله و زاری درآمده بودند ۳. فکر کردم که جوانمردی نیست همه موجودات در حال ذکر و یاد خدا باشند و من با ناآگاهی و بی‌خبری، خوابیده باشم.

۱. دوش، مرغی به صبح می‌نالید **عقل و صبرم بُرد و طاقت و هوش**

قلمرو زبانی : ① دوش : دیشب (قید) / مرغ : پرنده (نهاد) / می‌نالید : ماضی استمراری ② ضمیر «م» در صبرم : مضاف الیه (صبر من) / طاقت : قدرت، توان / هوش : هوشیاری / عقل و صبر - طاقت و هوش : مفعول ۳ نوع هر دو «واو» : عطف / نوع «واو» بعد از «بُرد» : حرف ربط / حذف لفظی «بُرد» بعد از هوش / بیت : سه جمله / ترکیب اضافی : عقلم، صبرم
قلمرو ادبی : قالب شعر : قطعه / دوش و صبح : تضاد / مرغ نالید : تشخیص / عقل و هوش : تناسب / دوش و هوش : جناس ناقص
قلمرو فکری : دیشب، پرنده‌ای به هنگام صبح ناله می‌کرد (مناجات با خدا). [این ناله] عقل و صبر و توان و هوشیاری من را از بین بُرد و مرا از خود بی‌خود کرد.

۲. یکی از دوستانِ مُخلص را **مگر آواز من رسید به گوش**

قلمرو زبانی : ① مُخلص : بی‌ریا، بااخلاص، صمیمی / نوع «را» : فک اضافه (به گوش یکی...) / گوش یکی ۳ گوش : متمم - یکی : مضاف الیه / ترکیب اضافی : گوش یکی / ترکیب وصفی : دوستانِ مُخلص ② مگر : (در اینجا) اتفاقاً، از قضا [قید] / بیت : یک جمله سه جزئی با متمم / شیوه بلاغی [مرتب : مگر آواز من، به گوش یکی از دوستان مخلص رسید] / ترکیب اضافی : آواز من
قلمرو ادبی : آواز و گوش : مراعات نظیر

قلمرو فکری : اتفاقاً آواز من، به گوش یکی از دوستان بااخلاص و صمیمی رسید.

۳. گفت باور نداشتم که تو را بانگِ مرغی چنین کند مدهوش

قلمرو زبانی : ① جمله اول (گفت) : چهارجزئی با مفعول و متمم / باور : مفعول / جمله دوم (نداشتم) : سه جزئی با مفعول / تو : مفعول ② بانگ : آواز، فریاد [بانگِ مرغ : گروه نهادی و ترکیب اضافی] / چنین : قید / مدهوش : سرگشته، حیران، مُتَحیر (مُسند) / جمله سوم (کند) : چهارجزئی با مفعول و مسند / شیوه بلاغی / بیت : سه جمله
قلمرو فکری : گفت : باور نمی کردم که صدای آواز پرنده ای، این چنین تو را سرگشته و مُتَحیر کند!

۴. گفتم این شرطِ آدمیت نیست مرغِ تسبیح گوی و من خاموش

قلمرو زبانی : ① این : نهاد / آدمیت : انسانیت، آدم بودن [شرطِ آدمیت : گروه مُسندی و ترکیب اضافی] ② مرغ : پرنده (نهاد) / تسبیح گوی : گوینده سبّحان الله، فردی که ذکر خدا می گوید (مُسند) / نوع «واو» : حرف ربط / من : نهاد / خاموش : ساکت، بی صدا (مُسند) / حذف معنوی «باشد» و «باشم» بعد از تسبیح گوی و خاموش / بیت : چهار جمله
قلمرو ادبی : تسبیح گوی بودن مرغ : تشخیص / تلمیح به آیه «يُسَبِّحُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» / تسبیح گوی و خاموش : تضاد
قلمرو فکری : به او گفتم : این دور از انسانیت است که پرنده، مشغول ذکر و یاد خدا باشد و من ساکت و غافل باشم.
مفهوم : تاکید بر مناجات و ذکر خدا - غافل و بی عمل نبودن

گلستان، سعدی

درس نهم : کلاس نقّاشی / نوع متن : نثر / قالب : خاطره نویسی / موضوع : توصیف خاطره ای از کلاس نقّاشی دوران تحصیل سهراب سپهری با چاشنی طنز

۱. زنگ نقّاشی، دلخواه و روان بود. ۲. خشکی نداشت. به جدّ گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود.

قلمرو زبانی : ۱. دلخواه : مطابق میل، دوست داشتنی (مُسند) / نوع «واو» : عطف / روان : پُر جنب و جوش، پرتحرک ۲. به جدّ : جدّی / روا : جایز، مُجاز (مُسند)
قلمرو ادبی : خشکی نداشت : کنایه از خسته کننده نبود، شاد و پُرنشاط بود / روان و روا : جناس ناقص
قلمرو فکری : ۱. زنگ نقّاشی، مطابق میل و پرتحرک بود. ۲. خسته کننده نبود. جدّی گرفته نمی شد. خندیدن در آن جایز بود.

۱. معلّم دور نبود. صورتک به رو نداشت. ۲. «صاد» معلّم ما بود؛ آدمی اُفتاده و صاف. سالش به چهل نمی رسید.

قلمرو زبانی : ۱. صورتک : نقاب، ماسک (نوع «ک» : شباهت) ۲. صاد : سر واژه نام معلّم نقّاشی (نهاد) / معلّم ما : مسند و ترکیب اضافی / اُفتاده : مُتواضع، فروتن (مُسند) / نوع «واو» : عطف / صاف : ساده و بی ریا / حذف لفظی «بود» بعد از صاف / سال : سن (نهاد) / ترکیب وصفی : آدمی اُفتاده، آدمی صاف
قلمرو ادبی : معلّم دور نبود : کنایه از صمیمی بود / صورتک به رو نداشت : کنایه از دور و ریاکار نبود / صاد و صاف : جناس ناقص
قلمرو فکری : ۱. معلّم صمیمی بود. دور و ریاکار نبود. ۲. آدمی مُتواضع و ساده و بی ریا بود. سنش به چهل سال نمی رسید.

۱. کارش نگارِ نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت. ۲. نقش بُندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت.

قلمرو زبانی : ۱. نگار : نگاشتن، نقّاشی، طرّاحی / نگارِ نقشه قالی : مسند / آن : متمم / نازک : دقیق، ظریف / دستی نازک : ترکیب وصفی ۲. نقش بُندی : نقّاشی، طرّاحی / دلگشا : مسند / نگارین : زیبا، خوش آب و رنگ (قید) / می ریخت : (در اینجا) به کار می بُرد

قلمرو ادبی : دست : مجاز از قدرت و مهارت / در آن دستی نازک داشت : کنایه از در آن کار مهارت داشت / دلگشا : کنایه از شادی بخش / رنگ را نگارین می ریخت : کنایه از رنگ را زیبا و هنرمندانه به کار می برد

قلمرو فکری : ۱. کارش، نقاشی نقشه قالی بود و در آن کار، بسیار مهارت داشت. ۲. نقاشی اش شادی بخش بود و رنگ را زیبا و هنرمندانه به کار می برد

۱. آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. ۲. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟!

قلمرو زبانی : ۱. نبود : وجود نداشت (فعل غیراسنادی) / نوع واو : حرف ربط ۲. نوع واو در «پیچ و تاب» : میانوند / پیچ و تاب : متمم / *اسلیمی : تغییر شکل یافته کلمه «اسلامی»، طرح هایی مرگب از پیچ و خم های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند / آدم چه کاره بود؟ : پرسش انکاری [آدم کاره ای نبود!] / ترکیب وصفی : پیچ و تاب عرفانی، پیچ و تاب اسلیمی

قلمرو فکری : ۱. تصویر انسان در نقشه اش وجود نداشت و چه بهتر که وجود نداشت. ۲. در نقاشی های با طرح پُر پیچ و خم عرفانی اسلامی، انسان کاره ای نبود و جایی نداشت.

معلم، مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رَقَم می زد؛ خرگوش را چابک می بست؛ سگ را روان گَرته می ریخت؛

قلمرو زبانی : مرغان : پرندگان / گویا : واضح و آشکار، سخگو (قید) / می کشید : نقاشی می کرد / *رعنا : خوش قد و قامت، زیبا / رقم می زد : نقاشی می کرد / چابک : سریع، چالاک و زرنگ / می بست : نقاشی می کرد / *گَرته برداری : طراحای چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح

قلمرو ادبی : ایهام «گویا» : ۱. واضح و آشکار ۲. سخنگو / ایهام «روان» : ۱. راحت و سریع ۲. در حال حرکت / گَرته می ریخت : کنایه از طراحای و نقاشی می کرد / تناسب : مرغ، گوزن، خرگوش، سگ

قلمرو فکری : معلم پرندگان را واضح می کشید؛ گوزن را زیبا نقاشی می کرد. خرگوش را سریع نقاشی می کرد. سگ را راحت و سریع طراحای می کرد؛

۱. اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود ۲. و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است.

قلمرو زبانی : ۱. *بیرنگ : نمونه یا طرحی که نقاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین بر کاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می کند، طرح اولیه / حرفی : نهاد / بود : وجود داشت (فعل غیراسنادی) ۲. نوع واو : حرف ربط / نوع «را» : فک اضافه (در یاد من) / نقش «من» در مرا : مضاف الیه / حدیث : ماجرا، داستان، سخن (نهاد) / اسب پردازی : نقاشی تصویر اسب / است : وجود دارد (فعل غیراسنادی)

قلمرو ادبی : حرفی به کارش بود : کنایه از ضعف و مشکل داشت

قلمرو فکری : ۱. اما در کشیدن طرح اولیه اسب، مشکل داشت ۲. و داستانی از اسب کشیدن معلم در یاد من است.

سال دوم دبیرستان بودیم. اول وقت بود و زنگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم. «صاد» آمد. برپا شدیم و نشستیم. لوله ای کاغذی زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقشه قالی بود و لابد ناتمام بود. معلم را عادت بود که نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود:

قلمرو زبانی : حذف لفظی «بودیم» بعد از «به راه معلم» / برپا شدیم : [به نشانه احترام] برخاستیم / لوله ای کاغذی : مفعول و ترکیب وصفی / روی میز : قید و ترکیب اضافی / لابد : به ناچار، ناگزیر [در اینجا : حتماً، بدون شک (قید)] / نوع «را» : فک اضافه

(عادتِ معلّم) ➔ عادت : مُسند - معلّم : مضاف الیه / نیم‌کار : نیمه کاره، ناقص و ناتمام / نقشهٔ نیم‌کاری : مفعول و ترکیب وصفی / آورد : بیاورد (مضارع التزامی)

قلمرو ادبی : چشم به راه : کنایه از منتظر / برپا شدیم و نشستیم : تضاد

قلمرو فکری : عادتِ معلّم بود که نقشهٔ ناتمام را با خود به کلاس بیاورد

به تختهٔ سیاه با گچ طرحِ جانوری می‌ریخت؛ ما را به رونگاریِ آن می‌نشانند و خود به نقطه‌چینیِ نقشهٔ خود می‌نشست.

قلمرو زبانی : رونگاری : نقّاشی کردن از روی طرحی / نقطه‌چینی : نقطه‌گذاری طرح اولیه برای تکمیل نقّاشی

قلمرو ادبی : طرح می‌ریخت : کنایه از نقّاشی می‌کرد / نشانندن به کاری : کنایه از وادار کردن به کاری

قلمرو فکری : روی تختهٔ سیاه، با گچ طرحِ جانوری را نقّاشی می‌کرد؛ ما را به نقّاشی از روی آن طرح وادار می‌کرد و خودش به نقطه‌گذاری نقشه‌اش می‌پرداخت.

معلّم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می‌کشم تا بکشید.» شاگردی از درِ مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکی‌شان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پُر حیوان است.» از تهِ کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم‌صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلّم مُشوّش بود.

قلمرو زبانی : پای : نزدیک (قید) / از در : به جهت، از روی (حرف اضافه) / مخالفت : متمم / برانگیخت : تحریک کرد / صدای یکی‌شان : گروه نهادی / برخاست : بلند شد / بانگ : فریاد / *مُشوّش : آشفته و پریشان

قلمرو ادبی : از درِ مخالفت صدا برداشت : کنایه از «از روی مخالفت، فریاد زد» / شیطنت دیگران را برانگیخت : کنایه از «باعث شد تا دیگران شیطنت کنند» / هم‌صدا شدند : کنایه از مُتحد و همراه شدند

از درِ ناسازی صدا برداشت : «چرا اسب؟ به درد شما نمی‌خورد؛ حیوانِ مشکلی است.» پی بُردیم راه دستِ خودش هم نیست و این بار، اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم : «اسب، اسب!» که معلّم فریاد کشید : «ساکت!» و ما ساکت شدیم و معلّم آهسته گفت : «باشد، اسب می‌کشم.» و طرّاحی آغاز کرد.

قلمرو زبانی : ناسازی : مخالفت (متمم) / صدا برداشت : فریاد کشید / پی بُردیم : فهمیدیم / «ساکت!» : شبه جمله (حذف معنایی فعل در شبه جمله‌ها) / ساکت در «ما ساکت شدیم» : مُسند / طرّاحی : مفعول

قلمرو ادبی : پی بُردیم راه دست خودش هم نیست : کنایه از فهمیدیم معلّم در این کار [کشیدن اسب] مهارت ندارد / اتاق از جا کنده شد : کنایه از اتاق بسیار شلوغ شد / اتاق : مجاز از دانش آموزان / دم گرفتیم : کنایه از هم‌صدا شدیم، باهم فریاد زدیم / دم : مجاز از فریاد و سخن

قلمرو فکری : حیوانِ مشکلی است : کشیدن اسب سخت است

۱. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. ۲. خَلَفِ صدقِ نیاکانِ هنرورِ خود بود ۳. و نمایشِ نیم‌رخِ زندگانِ رازی درِ برداشت و از سرِ نیازی بود. ۴. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

قلمرو زبانی : ۱. جانوری : مفعول / جز از : حرف اضافه / پهلوی : نیم‌رخ (متمم) ۲. *خَلَفِ صدق : جانشین راستین / نیاکان : اجداد / هنرور : هنرمند ➔ [خَلَفِ صدقِ نیاکانِ هنرورِ خود : گروه مُسندی] ۳. نمایش : نشان دادن / زندگان : موجودات زنده، جانوران / رازی : مفعول / از سرِ نیاز : به دلیل نیاز ۴. اسبی : اسب بودن (مفعول)

قلمرو فکری : ۱. «صاد» همیشه جانوران را از نیم‌رُخ نقّاشی می‌کرد. ۲. جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود ۳. و نشان دادن نیم‌رُخ جانوران در نقّاشی، رازی به همراه داشت و به دلیل نیازی بود که به این کار داشتند. ۴. اسب از نیم‌رُخ، تناسب اندام و زیبایی خود را بهتر و کامل‌تر نشان می‌داد.

۱. دستِ معلّم از وَقَبِ حیوانِ رَوان شد؛ ۲. فُرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. ۳. فَکّ زیرین را پیمود و در آخره ماند؛ ۴. پس بالا رفت، چشم را نشانده؛ دو گوش را بالا بُرد؛ ۵. از یال و غارب به زیر آمد؛

قلمرو زبانی : ۱. *وَقَب : هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / روان شد : شروع به حرکت کرد ۲. فرود : پایین / به اشاره : به سرعت / صورت داد : (در اینجا) نقّاشی کرد ۳. زیرین : پایینی / پیمود : (در اینجا) نقّاشی کرد / *آخره : چنبره گردن، قوس زیر گردن / ماند : ایستاد، مکث کرد ۴. نشانده : (در اینجا) نقّاشی کرد ۵. یال : موی گردن اسب، گردن / *غارب : میان دو کتف **قلمرو ادبی :** بین تمام اعضای بدن حیوان : تناسب / بالا و زیر : تضاد

قلمرو فکری : ۱. دست معلم از گودی چشم حیوان شروع به حرکت کرد؛ ۲. به پایین آمد. لب را به سرعت نقّاشی کرد. ۳. فَکّ پایینی را کشید و در قوس زیر گردن مکث کرد و ایستاد؛ ۴. پس به سمت بالا حرکت کرد، چشم اسب را رسم کرد. دو گوش را به طرف بالا نقّاشی کرد؛ ۵. از قسمت گردن و میان دو کتف اسب به سمت پایین آمد؛

۱. از پستی پُشت گذشت؛ گُرده را برآورد؛ ۲. دُم را آویخت؛ پس به جای گردن بازآمد. ۳. به پایین رونهاد؛ از خُم کتف و سینه فرارفت ۴. و دو دست را تا قَرانِ کُله نمایان ساخت.

قلمرو زبانی : ۱. پستی پُشت : گودی پُشت، قوسِ کمر / *گُرده : پُشت، بالای کمر / برآورد : (در اینجا) نقّاشی کرد ۲. آویخت : آویزان کرد / بازآمد : برگشت ۳. خُم کتف : خمیدگی کتف / فرارفت : بالا رفت ۴. تا : حرف اضافه / قَران : بالا / *کُله : برآمدگی پُشت پای اسب

قلمرو ادبی : بین تمام اعضای بدن حیوان : تناسب / رونهاد : کنایه از رفت **قلمرو فکری : ۱.** از گودی پُشت اسب گذشت؛ بالای کمر را رسم کرد؛ ۲. دُم اسب را آویزان کرد؛ سپس به قسمت گردن اسب برگشت. ۳. به قسمت پایین رفت؛ از قسمت خمیدگی کتف و سینه بالا رفت ۴. و دو دست اسب را تا بالای برآمدگی پُشت پا آشکار ساخت.

۱. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گُرته زد. ۲. «صاد» از کار بازماند. دستش را پایین برد و مُردّد مانده بود. ۳. صورت از او چیزی می‌طلبید؛ تمامتِ خود می‌خواست. ۴. کُله پاها مانده بود، با سُم‌ها و ما چشم به راهِ آخرِ کار و باخبر از مشکلِ «صاد».

قلمرو زبانی : ۱. گُرته زد : طرّاحی کرد ۲. مُردّد : دودل، آنکه در شک است ۳. صورت : نقّاشی، تصویر / مرجع «او» : صاد / تمامت : تمام و کامل کردن ۴. *کُله : برآمدگی پُشت پای اسب / سُم : قسمت انتهایی پای چهارپایان [صُم : کرها] / آخر : پایان / حذف معنوی «بودیم» بعد از «راهِ آخرِ کار» و «مشکلِ صاد» **قلمرو ادبی :** بازماند : کنایه از دست کشید / صورت چیزی می‌طلبید - صورت تمامتِ خود می‌خواست : تشخیص / چشم به راه : کنایه از منتظر

قلمرو فکری : ۳. نقّاشی از او چیزی طلب می‌کرد، کامل کردن خود را می‌خواست ۴. برآمدگی پشت پای اسب با سُم‌ها باقی مانده بود و ما منتظر پایان کار بودیم و از مشکلِ صاد باخبر بودیم.

۱. سرپاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد، اما معلّم درنماند. ۲. گریزی رندانه زد که به سودِ اسب انجامید؛ ۳. شتابان خط‌هایی درهم کشید و علفزاری ساخت و حیوان را تا ساقِ پا به علف نشانده. ۴. شیطنتِ شاگردی گُل کرد؛ صدا زد: «حیوان میچِ پا ندارد، سُم ندارد.»

قلمرو زبانی : ۱. درماندگی : ناتوانی / درنماند : عاجز و ناتوان نماند، تسلیم نشد ۲. گریز : فرار، رهایی [گریز : علاج و چاره] / *رندانه : زیرکانه / گریزی رندانه : مفعول و ترکیب وصفی / انجامید : پایان یافت، تمام شد ۳. شتابان : با عجله، سریع (قید) / درهم : نامنظم و پراکنده / خط‌هایی درهم : مفعول و ترکیب وصفی / ساخت : کشید و نقّاشی کرد / نشانده : قرار داد **قلمرو ادبی :** سرپا : مجاز از تمام وجود / گُل کرد : کنایه از آشکار شد، نمایان شد

قلمرو فکری : ۱. تمام وجودش از ناتوانی او خبر می‌داد، اما معلّم عاجز و ناتوان نماند. ۲. فراری زیرکانه انجام داد که به نفع اسب تمام شد ۳. سریع خط‌هایی نامنظم و پراکنده رسم کرد و علفزاری را طرّاحی کرد و حیوان را تا ساقِ پا در علف قرار داد. **مفهوم :** سرپاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد : ظاهر نشان دهنده باطن است

۱. و معلّم که از مخمّصه رسته بود، به خون‌سردی گفت : «در علف است؛ حیوان باید بچَرَد.» ۲. معلّم نقّاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادارِ حقیرت، هر جا به کارِ صورت‌گری درمی‌ماند، چارهٔ درماندگی به شیوهٔ معلّم خود می‌کند.

قلمرو زبانی : ۱. *مخمّصه : گرفتاری، سختی، دشواری / رسته : رها، آزاد / رسته بود : رها شده بود، نجات یافته بود (ماضی بعید) / است : قرار دارد (فعل غیراسنادی) / بچَرَد : مضارع التزامی ۲. معلّم نقّاشی من : گروه مفعولی / شاگرد وفادارِ حقیرت : منظور سهراب سپهری (گروه نهادی) / حقیر : کوچک / ضمیر «ت» در حقیرت : مضاف الیه / صورت‌گری : نقّاشی، تصویرسازی / درمی‌ماند : عاجز و ناتوان می‌شود (مضارع اخباری) / چارهٔ درماندگی : گروه مفعولی

قلمرو ادبی : خون سردی : کنایه از آرامش / معلّم و شاگرد - نقّاشی و صورت‌گری : تناسب

قلمرو فکری : ۱. و معلّم که از گرفتاری نجات یافته بود، با آرامش گفت: «در علف قرار دارد؛ حیوان باید بچَرَد.» ۲. معلّم نقّاشی مرا باخبر کنید که شاگرد وفادارِ کوچک، هر کجا در کار نقّاشی ناتوان می‌شود، ناتوانی خود را به روش معلّم حل می‌کند.

اتاق آبی، سهراب سپهری

➤ کارگاه متن پژوهی درس نهم

• قلمرو زبانی

۱) سپهری برای کلمهٔ «نقّاشی کردن» از چه معادل‌های معنایی دیگری استفاده کرده است؟

نقش بندی / بستن / رقم زدن / گرتنه ریختن / پرداختن / نقطه چینی / پیمودن / رونگاری و ...

۲) برای هر یک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.

□ برآمدگی پشت پای اسب (کُله) □ چنبرهٔ گردن (آخره) □ میان دو کتف (غارب)

(۳) از متن درس، چهار واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید. وقب / غارب / آخره / رسته / شیطننت / مخمصه / صورتک / خَلَف / صدق / حقیر و ...

(۴) نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

«صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. ← صاد : نهاد / هرگز : قید / جانوری : مفعول / پهلوی : متمم

(۵) اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و» نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

واو عطف : از یال و غارب به زیر آمد / واو ربط یا پیوند : سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرده زد.

• قلمرو ادبی

(۱) در کدام قسمت از این متن، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟ معلّم، مرغان را گویا می‌کشید؛ گوزن را رعنا رقم می‌زد؛ خرگوش را چابک می‌بست؛ سگ را روان گرده می‌ریخت.

(۲) دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آنها را بنویسید. صورتک به رو نداشت : کنایه از ریاکار و دو رو نبودن / دستی نازک داشت : کنایه از توانایی، مهارت و ظریف کاری.

• قلمرو فکری

(۱) از نظر نویسنده، کلاس درس نقّاشی در مقایسه با کلاس درس های دیگر چه ویژگی هایی داشت؟

دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا بود. معلّم دور نبود. صورتک به رو نداشت.

(۲) معنی و مفهوم هر یک از عبارت های زیر را بنویسید.

□ خَلَف صدق نیاکان هنرور خود بود. جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود.

□ اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد. کشیدن اسب از نیم‌رخ زیباتر است و تناسب اندام حیوان را بهتر نشان می‌دهد.

روان خوانی : پیرمرد چشم ما بود / نوع متن : نثر / قالب : حسب حال

بار اوّل که پیرمرد را دیدم در کُنگره نویسندگانی بود که خانه فرهنگِ شوروی در تهران علّم کرده بود؛ تیرماه ۱۳۲۵. زبر و زرنگ می‌آمد و می‌رفت. دیگر شعرا کاری به کار او نداشتند. من هم که شاعر نبودم؛ و علاوه بر آن، *جوانکی بودم و توی جماعت، بُر خورده بودم.^۱ شبی که نوبت شعر خواندن او بود، یادم است برق خاموش شد و روی میز خطابه شمعی نهادند و او «آی آدم‌ها»یش را خواند.

قلمرو زبانی و ادبی : گوینده متن : جلال آل احمد / پیرمرد : منظور «نیما یوشیج» / *کُنگره : واژه‌ای فرانسوی به معنای مَجْمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند. (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، معادل «همایش» را برای آن به تصویب رسانده است.) / علّم کرده بود : کنایه از برپا کرده بود [علّم : پرچم] / شعرا : شاعران / جوانک : پسر جوان کم سن و سال (نوع «ک» : تصغیر و کوچکی) / *بُر خوردن : در میان قرار گرفتن (بُر خورده بودم : قرار گرفته بودم) / *خطابه : سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن / نهادند : قرار دادند / آی آدم‌ها : نام یکی از شعرهای معروف نیما یوشیج

قلمرو فکری : *من جوان کم سن و سالی بودم که اتفاقی در میان آن جماعت شاعر قرار گرفته بودم.^۱

تا اواخر سال ۲۶ یکی دو بار به خانه‌اش رفتیم. خانه‌اش کوچه پاریس بود. شاعر از «یوش» گریخته و در کوچه پاریس! عالیله خانم، رو نشان نمی‌داد و پسرشان که کودکی بود، دنبال گربه می‌دوید و سر و صدا می‌کرد.

قلمرو زبانی و ادبی : یوش : روستای زادگاه نیما یوشیج / گریخته : فرار کرده / کوچه پاریس : نام محل زندگی نیما در تهران / عالیله خانم : همسر نیما یوشیج / رو نشان نمی‌داد : کنایه از پنهان می‌شد، صمیمی نمی‌شد

۱. دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند؛ شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰. یکی دو بار با زنم به سراغشان رفتیم. همان نزدیکی‌های خانه آنها تکه زمینی وقفی از وزارت فرهنگ گرفته بودیم و خیال داشتیم لانه‌ای بسازیم. ۲. راستش اگر او در آن نزدیکی نبود، آن لانه ساخته نمی‌شد و ما خانه فعلی را نداشتیم. این رفت‌وآمد بود و بود تا خانه ما ساخته شد و معاشرت همسایگانه پیش آمد. ۳. محل هنوز بیابان بود و *خانه‌ها درست از سینه خاک درآمده بودند و در چنان بیغوله‌ای آشنایی، غنیمتی بود،^۱ آن هم با «نیما». ۴. از آن به بعد که همسایه او شده بودیم، پیرمرد را زیاد می‌دیدم؛ گاهی هر روز، در خانه‌ها مان یا در راه. او کیفی بزرگ به دست داشت و به خرید می‌رفت و برمی‌گشت. سلام‌علیکی می‌کردیم و احوال می‌پرسیدیم و من هیچ فکر نمی‌کردم که به‌زودی خواهد رسید روزی که او نباشد.

۵. گاهی هم سراغ همدیگر می‌رفتیم، تنها یا با اهل و عیال. گاهی درد دلی، گاهی مشورتی از خودش یا از زنش یا درباره پسرشان که سالی یک بار مدرسه عوض می‌کرد و هرچه می‌گفتیم بُحرانِ بلوغ است و سخت نگیرید، فایده نداشت.

قلمرو زبانی : ۱. زنم : منظور سیمین دانشور [زن جلال آل احمد] / *وقفی : منسوب به وقف / وقف : زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند / تکه زمین وقفی : گروه مفعولی ➔ وقفی : صفت بیانی

۲. «در آن نزدیکی نبود» : وجود نداشت (فعل غیراسنادی) / نوع واو در «رفت‌وآمد» : میانوند / بود و بود : وجود و ادامه داشت (فعل غیراسنادی) / *معاشرت : ارتباط، دوستی، رفت‌وآمد داشتن با کسی / همسایگانه : صفت بیانی

۳. دُرُست : دقیقاً (قید) / *بیغوله : گنج، گوشه‌ای دور از مردم / غنیمتی بود : ارزشمند بود ۴. سلام‌علیک : مفعول / مرجع «او» : نیما / نباشد : وجود نداشته باشد، از دنیا برود (غیراسنادی) ۵. اهل : خانواده / *عیال : زن و فرزندان، زن / *بُحران : آشفتگی، وضع غیرعادی / بلوغ : رسیدن به سن قانونی، آغاز جوانی

قلمرو ادبی : ۱ و ۲. لانه : استعاره از خانه کوچک [که برای جلال آل احمد است] / لانه و خانه : جناس ناهمسان ۳. سینه خاک : اضافه استعاری و تشخیص ۵. اهل، عیال و پسر : تناسب

قلمرو فکری : *خانه‌ها دقیقاً وسط بیابان ساخته شده بودند و در چنان جای دوری، دوستی و آشنایی بسیار ارزشمند بود^۱

زندگی مُرقّهی نداشتند. پیرمرد، شندرغازی از وزارت فرهنگ می‌گرفت که صرف و خرج خانه‌اش می‌شد. رسیدگی به کار منزل اصلاً به عهده عالیله خانم بود که برای بانک ملّی کار می‌کرد و حقوقی می‌گرفت و بعد که عالیله خانم بازنشسته شد، کار خراب‌تر شد. پیرمرد در چنین وضعی گرفتار بود؛ به خصوص، این ده ساله اخیر، و آنچه این وضع را باز هم بدتر می‌کرد، رفت‌وآمد شاعران جوان بود. عالیله خانم می‌دید که پیرمرد چه پناهگاهی شده است برای خیل جوانان،

اما تحمل آن همه رفت و آمد را نداشت؛ به خصوص در چنان معیشت تنگی. خودش هم از این همه رفت و آمد به تنگ آمده بود.

قلمرو زبانی و ادبی : *مرقه : راحت و آسوده / *سندِ رِغاز : پولی اندک و ناچیز (به صورت چندرغاز نیز به کار می‌رود) / وزارت فرهنگ : وزارت آموزش و پرورش / اصلاً : در اصل، اساساً (قید) / عهده : مسئولیت / نقش خانم در «عالیه خانم» : شاخص / پیرمرد مانند پناهگاه : تشبیه / *خیل : گروه، دسته / معیشت : زندگی / تنگ : سخت / معیشت تنگ : زندگی سخت، فقر و نداری / خودش : منظور نیما / به تنگ آمده بود : کنایه از خسته شده بود

هر سال تابستان به یوش می‌رفتند. خانه را اجاره می‌دادند یا به کسی می‌سپردند و از قند و چای گرفته تا تره بار و بُنشن و دوا درمان، همه را فراهم می‌کردند و راه می‌افتادند؛ درست همچون سفری به قندهار، هم بیلاقی بود هم صرفه جویی می‌کردند.

قلمرو زبانی : تره بار : میوه های تازه / *بُنشن : خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس / دُرُست : دقیقاً (قید) / همچون : مثل (حرف اضافه) / قندهار : نام شهری در افغانستان (خراسان قدیم) / بیلاق : سردسیر، محل خوش آب‌وهوا برای سکونت تابستانی [مقابل قشلاق]

قلمرو ادبی : سفری به قندهار : کنایه از سفری دور و طولانی (ضرب المثل یا مثل) / قندهار : نماد دوری و مسافت بسیار

۱. اما من می‌دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هر ساله به جست‌وجوی تسلائی می‌رفت؛ برای غم غربتی که در شهر به آن دچار می‌شد. نمی‌دانم خودش می‌دانست یا نه، *اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود.^۱
۲. مسلماً اگر درها را به رویش نبسته بودند، شاید وضع، جور دیگری بود. *این آخری‌ها فریاد را فقط در شعرش می‌شد جست. ^۲نگاهش آرام و حرکاتش و زندگانی‌اش بی تلاطم بود و خیالش تخت.

قلمرو زبانی و ادبی : ۱. *تسلاً : آرامش یافتن / غربت : دوری از وطن، دور شدن از شهر خود [قربت : نزدیکی] / نیما نشده بود : در شعر و ادبیات به شهرت نمی‌رسید ۲. مسلماً : یقیناً، قطعاً / درها را به رویش نبسته بودند : کنایه از برای او محدودیت نمی‌گذاشتند / فریاد : مجاز از اعتراض / جست : پیدا کرد / بی‌تلاطم : بدون آشفتگی، بدون هیاهو و ناآرامی / حذف لفظی «بود» بعد از «آرام» و «تخت» / خیالش تخت : کنایه از خیالش راحت بود

قلمرو فکری : *اگر از [روستای یوش] به شهر [تهران] نیامده بود، در شعر و ادبیات به شهرت نمی‌رسید^۱ / *در پایان عمرش، فریاد اعتراض را فقط در میان شعرش می‌توان پیدا کرد^۲

مفهوم : ۱. زندگی شهری باعث رشد می‌شود اما ناآرامی و غم غربت دارد ۲. درون آشفته شاعر و جلوه اعتراض در آثار

۱. به همین طریق بود که پیرمرد، دور از هر ادایی به سادگی در میان ما زیست و به ساده‌دلی روستایی خویش از هر چیز تعجب کرد ۲. و هر چه بر او تنگ گرفتند، کمربند خود را تنگ‌تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی‌ها مان اُخت شد.

قلمرو زبانی و ادبی : طریق : روش / دور از هر ادایی : به دور از ظاهرسازی و خودنمایی / زیست : زندگی کرد / تنگ گرفتند : کنایه از سخت گرفتند، محدودیت ایجاد کردند / کمربند خود را تنگ‌تر بست : کنایه از خود را آماده‌تر و مقاوم‌تر کرد / دست آخر : سرانجام، بالاخره / *حقارت : خواری، پستی / زندگی‌ها مان : زندگی شهری ما / اُخت شد : سازگار شد، عادت کرد

قلمرو فکری : ۲. هر چقدر بر او سخت گرفتند، نیما خود را آماده‌تر و مقاوم‌تر کرد تا بالاخره با شرایط پست زندگی شهری ما سازگار شد

مفهوم : ۱. زندگی کردن با سادگی و صفا ۲. عدم ناامیدی - مقاومت و استقامت و مدارا با مشکلات

۱. همچون مروارید در دلِ صدفِ کج‌وکوله‌ای سال‌ها بسته ماند.^۱ در چشم او که خود، چشمِ زمانه‌ی ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به‌حق از سرِ تسلیم است؛ اما درواقع طمأنینه‌ای بود که در چشمِ بی‌نور یک مجسمه‌ی دوره‌فراعنه هست.^۲

۲. در این همه سال که با او بودیم، هیچ نشد که از تنِ خود بنالد. هیچ بیمار نشد؛ نه سردردی نه پادردی و نه هیچ ناراحتی دیگر. فقط یک بار، دو سه سال قبل از مرگش شنیدم که از تنِ خود نالیده، مثل اینکه پیش از سفر تابستانه‌ی یوش بود.

قلمرو زبانی : ۱. همچون : مثل / کج‌وکوله : خمیده [نوع «واو» : میانوند] / زمانه : روزگار / آرامشی بود : وجود داشت (غیراسنادی) / گمان می‌بردی : تصوّر می‌کردی / به‌حق : به‌درستی / از سرِ : به خاطر / تسلیم : منظور پذیرفتن اجباری شرایط روزگار / طمأنینه : آرامش و قرار / فراعنه : جمع فرعون، پادشاهان قدیم مصر / هست : وجود دارد (غیراسنادی)

۲. هیچ : اصلاً (قید) / نشد : پیش نیامد (غیراسنادی) / بنالد : ناله کند، شکایت کند / حذف معنوی «داشت» در عبارت «نه سردردی [داشت] نه پادردی [داشت] و نه هیچ ناراحتی دیگر [داشت]» / از تنِ خود نالیده : از بیماری و ضعف جسمانی خود ناله و شکایت کرده / سفر تابستانه‌ی یوش : گروه متمرّی ⇨ تابستانه : صفت بیانی - یوش : مضاف الیه

قلمرو ادبی : [نیما] همچون مروارید در دلِ صدفِ کج‌وکوله‌ای سال‌ها بسته ماند ⇨ ۱. تشبیه : نیما مثل مروارید ۲. دل صدف : اضافه‌ی استعاری و تشخیص ۳. صدف کج‌وکوله : استعاره از جامعه‌ی نابسامان نیما / در چشم او : مجاز از نگاه / خود، چشمِ زمانه‌ی ما بود ⇨ ۱. چشمِ زمانه : اضافه‌ی استعاری و تشخیص ۲. تشبیه : خود (نیما) مانند چشمِ زمانه ۳. کنایه از عزیز و ارزشمند بود ۴. ایهام «چشمِ زمانه‌ی ما بود» : الف. کنایه از بیدار و آگاه بود ب. کنایه از عزیز و ارزشمند بود / «آرامشِ چشمِ نیما» مانند «طمأنینه چشمِ مجسمه‌ی فراعنه» : تشبیه

قلمرو فکری : ۱. نیما مثل مرواریدی که داخل صدفِ خمیده‌ای پنهان می‌ماند، در آن جامعه‌ی نابسامان، ناشناخته و گمنام ماند.^۱ / در چشمِ نیما که خودش، عزیز و ارزشمند بود، آرامشی وجود داشت که تصوّر می‌کردی شاید به‌درستی به خاطر پذیرفتن اجباری شرایط روزگار است؛ اما در حقیقت آرامشی بود که در چشمِ بی‌نور یک مجسمه‌ی دوره‌ی پادشاهانِ قدیمِ مصر وجود دارد.^۲

مفهوم : ۱. ناشناخته ماندن نیما و ارزش او

شبی که آن اتفاق افتاد، ما به صدایِ درِ از خواب پریدیم؛ اوّل گمان کردم میراب است. خواب که از چشمم پرید و از گوشم، تازه فهمیدم که درِ زدنِ میراب نیست و شستم خبردار شد. گفتم : «سیمین! به نظرم حالِ پیرمرد خوش نیست.» کُلفتشان بود، وحشت‌زده می‌نمود.

قلمرو زبانی و ادبی : آن اتفاق : منظور مرگ نیما / *میراب : مسئول تقسیم آب جاری در خانه‌ها و مزارع و باغ‌ها / خواب از چشم و گوشم پرید : کنایه از بیدار و هوشیار شدم / حذف لفظی «پرید» بعد از «و از گوشم» / شستم خبردار شد : کنایه از آگاه شدم / سیمین : سیمین دانشور [همسر جلال آل احمد] / کُلفت : خدمتکار زن، کنیز / می‌نمود : به نظر می‌رسید

۱. مدّتی بود که پیرمرد افتاده بود. برای اوّل بار در عمرش، جز در عالمِ شاعری، یک کارِ غیرعادی کرد؛ یعنی زمستان به یوش رفت و همین یکی، کارش را ساخت. از یوش تا کنارهٔ جادّهٔ چالوس روی قاطر آورده بودندش.
۲. اما نه لاغر شده بود، نه رنگش برگشته بود؛ فقط پاهایش باد کرده بود و از زنی سخن می‌گفت که وقتی یوش بوده‌اند، برای خدمتِ او می‌آمده، می‌نشسته و مثل جُغد او را می‌پاییده؛ آنقدر که پیرمرد رویش را به دیوار می‌کرده و خودش را به خواب می‌زده و من حالا از خودم می‌پرسم که نکند آن زن فهمیده بود؟

قلمرو زبانی و ادبی : ۱. افتاده بود : کنایه از مریض شده بود / اوّل بار : بارِ اوّل (ترکیب وصفی مقلوب) / یک کارِ غیرعادی : گروه مفعولی ﴿ ترکیب وصفی : یک کار، کار غیرعادی / کرد : انجام داد (غیراسنادی) / همین یکی : منظور «رفتن به یوش در زمستان» / کارش را ساخت : کنایه از موجب مرگش شد / قاطر : آستر، حیوان حاصل از جُفت‌گیری خر نر و اسب ماده / ضمیر «ش» در آورده بودندش : مفعول (او را)

نکته : کار غیرعادی نیما در عالمِ شاعری : سرودن شعر نو / کار غیرعادی نیما خارج از عالمِ شاعری : رفتن به یوش در زمستان

۲. نه رنگش برگشته بود : کنایه از نشانهٔ بیماری در چهره‌اش نبود / یوش بوده‌اند : حضور داشته‌اند (غیراسنادی) / زن مثل جُغد : تشبیه / می‌پاییده : زیر نظر می‌گرفته، مُراقبت می‌کرده / جمله آخر : استفهام تاکیدی [آن زن فهمیده بود که نیما می‌میرد]

هر چه بود آخرین مطلبِ جالبی بود که از او شنیدم. هر روز سری می‌زدیم؛ آرام بود و چیزی نمی‌خواست و در نگاهش همان تسلیم بود، و حالا... چیزی به دوشم انداختم و دویدم. هرگز گمان نمی‌کردم که کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتری باید خبر کرد یا دوايي بايد خواست. عاليه خانم پای کرسی نشسته بود و سر او را روی سینه گرفته بود و ناله می‌کرد : «نیمام از دست رفت!» آن سرِ بزرگ داغِ داغ بود؛ اما چشم‌ها را بسته بودند؛ کوره‌ای تازه خاموش شده. باز هم باورم نمی‌شد. عاليه خانم بهتر از من می‌دانست که کار از کار گذشته است ولی بی‌تابی می‌کرد و هی می‌پرسید : «فلانی! یعنی نیمام از دست رفت؟».

و مگر می‌شد بگویی آری؟ عاليه خانم را با سیمین فرستادم که از خانهٔ ما به دکتر تلفن کنند. پسر را پیش از رسیدن من فرستاده بودند سراغِ شوهرخواهرش. من و کُلفتِ خانه کمک کردیم و تنِ او را، که عجیب سبک بود، از زیرِ کرسی در آوردیم و رو به قبله خوابانیدیم.

گفت : «برو سماور را آتش کن؛ حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند» و سماورِ نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد. لای قرآن را باز کردم؛ آمد : «وَالصَّافَاتِ صَفًّا».

قلمرو زبانی و ادبی : همان تسلیم بود : وجود داشت (غیراسنادی) / کار از کار گذشته باشد : کنایه از دیر شده باشد، فرصت به پایان رسیده باشد [منظور : نیما مرده باشد] / ضمیر «م» در نیمام : مضاف الیه (نیمای من) / از دست رفت : کنایه از مُرد / کوره : استعاره از سرِ نیما / کوره‌ای تازه خاموش شده : کنایه از نیمای تازه فوت شده / بی‌تابی : بی‌قراری / هی : پشت سر هم / فلانی :

: منظور جلال آل احمد / مگر می‌شد بگویی آری؟ : استفهام انکاری (نمی‌شد بگویی آری) / آتش کن : کنایه از روشن کن / آرایه تضمین : **وَالصَّاقَاتِ صَفًّا** «سوگند به فرشتگان صف در صف» (آیه ۱، سوره صفات)
 نکته : جلال آل احمد با آوردن آیه پایانی، می‌خواهد بگوید که «تیم، انسانی شریف و درستکار و اهل بهشت است.»

ارزیابی شتاب زده، جلال آل احمد

➤ درک و دریافت

(۱) استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.

«هر چه بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ‌تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی‌ها مان اُخت شد.»

نیمه در ابتدا در برابر سخت‌گیری‌ها و مشکلات زندگی، مقاومت می‌کرد؛ اما سرانجام با پستی‌دنیای ما سازگار شد.

(۲) در کدام بخش متن، دیدگاه آل احمد درباره جایگاه و ارزش نیمه بیان شده است؟

همچون مروارید در دل صدف کجوکوله‌ای سال‌ها بسته ماند. در چشم او که خود چشم زمانه ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است.

فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی / درس دهم: دریادلان صف‌شکن / نوع متن: نثر / نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی / محتوا: شجاعت رزمندگان اسلام در جنگ و برتری ایمان بر ابزار جنگی

غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیه اروندرود

غروب نزدیک می‌شود و *تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیه اروندرود جاری می‌گردد^۱ و مگر به راستی جز این است؟ *تاریخ، مَشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد^۲ و تاریخ فردای کره زمین به وسیله این جوانان تَحَقُّق می‌یابد؛ همین بچه‌هایی که اکنون در حاشیه اروندرود گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا *به قلب دشمن بتازند.^۳

قلمرو زبانی: تو گویی: انگار (قید) / تقدیر: سرنوشت، قضای الهی / حاشیه: کناره / اروندرود: رودی در جنوب ایران / مگر به راستی جز این است؟: پرسش انکاری [قطعاً همین است] / مَشیت: اراده، خواست خدای تعالی / *باری تعالی: خداوند بزرگ / از طریق - به وسیله: حرف اضافه / تَحَقُّق می‌یابد: انجام می‌شود، شکل می‌گیرد / گرد آمده‌اند: جمع شده‌اند / اشتیاق: ذوق و شوق، علاقه / قلب: دل، مرکز سپاه / بتازند: حمله بکنند

قلمرو ادبی: تقدیر زمین: اضافه استعاره و تشخیص / تقدیر جاری می‌گردد: استعاره مکنیه [جاری شدن برای سیل است] / زمین: مجاز از مردم و اهل زمین / فردا: مجاز از آینده / ایهام «قلب»: ۱. دل دشمن ۲. مرکز سپاه دشمن

قلمرو فکری: انگار سرنوشت تاریخی زمین در کنار اروندرود انجام می‌گیرد و تعیین می‌شود^۱ / تاریخ، خواست خداوند بلندمرتبه است که از طریق انسان‌ها انجام می‌شود و شکل می‌گیرد^۲ / به مرکز سپاه دشمن حمله بکنند^۳

مفهوم: همه کارها با اراده خدا است^۲ - جبر سرنوشت^۲ / «تاریخ فردای...» تا «بتازند»: مبارزه رزمندگان برای نسل‌های آینده

بچه‌ها، آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیه اروندرود، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند. بعضی‌ها وضو می‌گیرند و بعضی دیگر پیشانی‌بندهایی که رویشان نوشته‌اند «زائران کربلا»، بر پیشانی می‌بندند. بعضی دیگر از بچه‌ها گوشه خلوتی یافته‌اند و *گذشته خویش را با

وَسَوَاسٍ یَک قَاضِی مِی کَاوَنَد و سَرَاپَایِ زَندَگی خَویِش رَا مُحَاسِبِه مِی کَنند^۱ و وَصِیَّت نَامِه مِی نَویسند: * «حَقَّ اللّٰه رَا خُدا مِی بَخُشد اَمَّا وَای اَز حَقِّ النَّاسِ!» و تُو بَه نَاگَهِ دِلَت مِی لِرَزْد^۲: آيَا وَصِیَّت نَامِهَات رَا تَنْظِیْم کَرْدِه اَی؟

قلمرو زبانی: مسلّح: سلاح دار، دارای سلاح (معطوف به قید) / نخلستان: جایی که در آن درخت خرما بسیار باشد / طی می کنند: سپری می کنند، می پیمایند / زائر: زیارت کننده / *وسواس: دودلی [شک و تردید] / می کاوند: جستجو می کنند / محاسبه: حسابرسی، حساب کردن / حقّ الله: حقّ و تکلیفی که خدا بر عهده بندها قرار داده / وای: شبه جمله / حقّ الناس: حقّ مردم **قلمرو ادبی:** بچه ها: مجاز از رزمندگان / بچه ها مانند قاضی: تشبیه / سراپای زندگی: اضافه استعاری و تشخیص / سراپا: مجاز از کُل و تمام / دلت می لرزد: کنایه از می ترسی و نگران می شوی / تلمیح عبارت «زندگی خویش را محاسبه می کنند» به حدیث «حَاسِبُوا اَنْفُسَكُمْ قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوا»: به حساب خود برسید پیش از آن که به حسابتان برسند.

قلمرو فکری: رزمندگان، گذشته خود را مانند شک و تردید یک قاضی بررسی و جستجو می کنند و کُل زندگی خود را حسابرسی می کنند^۱ / خداوند حقّ خودش را می بخشد؛ اما از حقّ مردم نسبت به یکدیگر نمی گذرد و تُو ناگهان می ترسی و نگران می شوی^۲ **مفهوم:** حسابرسی از اعمال خود در این دنیا و محاسبه نفس^۱ - توجّه به حقّ الناس^۲

از یک طرف، *بچه های مهندسی جهاد، آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند^۱ و از طرف دیگر سگان دارها قایق هایشان را می شویند و با دقتی عجیب همه چیز را وارسی می کنند ... راستی تُو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدّم دشمن، آنها را به آن سوی رودخانه ارونند حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محلّ کارت و اینجا و آنجا می بینی... اما در اینجا و در این ساعات، همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند. *تو گویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت خلقت هستند، اما تو تابه حال در نمی یافته ای.^۲

قلمرو زبانی: جهاد: جهاد سازندگی [یکی از نهادهای انقلابی] / مانده: باقی مانده / *راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن [نوع «واو»: میانوند] / *سگان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر / سگان دار: کسی که کشتی و قایق را هدایت می کند، قایقران / وارسی: بازرسی، بررسی / راستی: قید / طرز: روش، شیوه / ماسک: نقاب، منظور ماسک شیمیایی / شناور: نوعی قایق / به محض: بلافاصله بعد از (حرف اضافه) / خطوط: جمع خط، راهها، مسیرها / خطوط مقدّم: جلوترین منطقه جنگ با دشمن / *تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمّل / *بی تکلف: بی ریا، صمیمی / متواضع: فروتن / تو گویی: انگار / گنجینه: خزانه، جای نگهداری گنج / شگفت: عجیب / خلقت: آفرینش / در نمی یافته ای: نمی فهمیدی

قلمرو ادبی: بچه ها: مجاز از رزمندگان / اشیا مانند گنجینه هستند: تشبیه

قلمرو فکری: نیروهای مهندسی جهاد سازندگی، آخرین کارهای باقی مانده را آماده و مهیا می کنند^۱ / انگار اشیا مانند گنجینه هایی از رازهای شگفت انگیز آفرینش هستند که تو (تا قبل از جبهه) این موضوع را درک نمی کردی.^۲

مفهوم: جلوه گر بودن خدا در پدیده های جهان آفرینش^۲

ترکیب های وصفی: یک طرف / آخرین کارها / کارهای مانده / طرف دیگر / دقتی عجیب / همه چیز / وسایل سنگین / خطوط مقدّم / آن سو / همان بچه ها / بچه های صمیمی / بچه های بی تکلف / بچه های متواضع / بچه های ساده / این ساعات / همه چیزها / چیزهای معمولی / حقیقتی دیگر / رازهای شگفت

در اینجا و در این لحظات، دل‌ها آن‌چنان صفا می‌یابند که وصف آن، ممکن نیست. * آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می‌کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولیّ امر،^۱ به راستی آیا می‌خواهی سربازانِ رسول‌الله را بشناسی؟ بیا و ببین آن رزمنده، کشاورز است و این یک، طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام، در یکی از خیابان‌های دورافتاده مشهد، لبنیات‌فروشی دارد و * به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا، در این نخلستان‌ها گردآورده است؟ تو خود جواب را می‌دانی : عشق.^۲

قلمرو زبانی : در اینجا : منظور «جبهه‌های جنگ» / صفا : پاکی / وصف : توصیف / ولیّ امر : صاحب امر و فرمان، رهبر [منظور امام خمینی] / طلبه : روحانی و دانشجوی علوم دینی / تو خود جواب را ... ⇐ تو : نهاد - خود : بدل
مفهوم : لزوم اطاعت از ولیّ امر و رهبر^۱ / عشق، عامل جنبش و حرکت پدیده‌ها است و کارهای سخت را آسان می‌کند^۲

اینجا سوله‌ای است که گردانِ عبدالله آخرین لحظاتِ قبل از شروعِ عملیات را در آن می‌گذرانند. اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند و اشک می‌ریزند، * دریادلانِ صف‌شکنی هستند که دلِ شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزاند و در برابر قُوّه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد.^۱

قلمرو زبانی : اینجا : منظور «جبهه جنگ» / * سوله : ساختمان فلزی با سقف بلند که بیشتر به عنوان انبار و کارگاه از آن استفاده می‌شود / است : وجود دارد (غیراسنادی) / گردان : واحد نظامی که شامل سه گروهان است / عملیات : اقدام نظامی علیه دشمن / می‌گذرانند : سپری می‌کنند / صف‌شکن : برهم زننده صف دشمن، شکننده صف دشمن / * رُعب : ترس، دلهره، هراس / قُوّه : قدرت، نیرو / یارا : توانایی، جرئت / ایستایی : ایستادگی، مقاومت / تراذف : رُعب و وحشت - قُوّه، قدرت و یارا
قلمرو ادبی : دریادل : ۱. تشبیه درون‌واژه‌ای : دل مانند دریا ۲. کنایه از دلیر و شجاع / صف‌شکن : کنایه از بسیار شجاع / شیطان : استعاره از دشمن / دل را می‌لرزاند : کنایه از می‌ترسانند

قلمرو فکری : اینها، رزمندگانِ شجاعِ برهم زننده صف دشمن هستند که باعث ترس و وحشت شیطان می‌شوند و در برابر نیروی الهی آنها، هیچ قدرتی، توانایی ایستادگی ندارد^۱ ⇐ **مفهوم :** شجاعت و ایستادگی رزمندگان در برابر دشمن - برتری قدرت الهی
ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و * اینجا آیینۀ تجلّی همه تاریخ است.^۱ چه می‌جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می‌جویی؟ انسان؟ اینجا است. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.

قلمرو زبانی : اینجا آیینۀ ... : منظور «جبهه جنگ» / * تجلّی : آشکارشدن، جلوه کردن / حذف لفظی «می‌جویی» بعد از «عشق؟» و «انسان؟» / بدر : نام اولین جنگ پیامبر با کُفار / * حُنین : نام نبردی است در منطقه حُنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد
قلمرو ادبی : تشبیه ⇐ «اینجا : مشبه» مانند «آیینۀ تجلّی همه تاریخ است : مشبه‌به» / بدر و حُنین و عاشورا ⇐ ۱. تلمیح به جنگ‌های آغاز اسلام و واقعه عاشورا ۲. مراعات نظیر / تشخیص و استعاره : تاریخ در جبهه، حاضر است / تشبیه ⇐ «اینجا : مشبه» مانند «بدر و حُنین و عاشورا : مشبه‌به»
قلمرو فکری : جبهه جنگ مانند آیینۀ ای است که کُل تاریخ بشری را آشکار می‌کند و نشان می‌دهد^۱ (یادآوری و تکرار تاریخ)
نکته : ویژگی مشترک «جبهه جنگ» و «بدر و حُنین و عاشورا»، نبرد حق علیه باطل است.

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه - کنارهٔ اروند

هنوز فضا از نمِ باران آکنده است، اما *آفتابِ فتح در آسمانِ سینهٔ مؤمنین درخششی عجیب دارد.^۱ دیشب در همان ساعاتِ اولیهٔ عملیات، خطوطِ دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت. پیش از همه غَوَاص‌ها در سکوتِ شب، بعد از خواندن دعای قَرَج و تَوَسُّل به حضرت زهرا ی مَرَضِیَّه (س)، *به آب زدند و خط را گشودند^۲ و آنگاه خیلِ قایق‌ها و شناورها به آن سوی اروند روان شدند. صفِ طویلِ رزمندگان تازهٔ نَفَس، *با آرامش و اطمینانی که حاصلِ ایمان است^۳، وُسعتِ جبههٔ فتح را به سوی فتوحاتِ آینده طی می‌کنند و خود را به خطِ مُقَدَّم می‌رسانند.

قلمرو زبانی : آکنده : پُر، سرشار / فتح : پیروزی / یکسره : کاملاً / فرو ریخت : خراب و ویران شد / غَوَاص : کسی که به زیر آب می‌رود / قَرَج : گشایش (دعای مخصوص امام زمان) / توسل : دست به دامن کسی شدن، مُتَوَسِّل شدن (نام دعایی) / مرضیه : پسندیده (لقب حضرت زهرا) / خیل : گروه، دسته / روان شدند : حرکت کردند / طویل : طولانی، بلند / حاصل : نتیجه / فتوحات : پیروزی‌ها، گشایش‌ها / خطِ مُقَدَّم : جلوترین منطقهٔ درگیری با دشمن

قلمرو ادبی : تشبیه : ۱. آفتابِ فتح [فتح : مشبه و آفتاب : مشبه‌به] ۲. آسمانِ سینهٔ مؤمنین [سینهٔ مؤمنین : مشبه و آسمان : مشبه‌به] / سکوت شب : اضافهٔ استعاری و تشخیص / خطوطِ دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت : کنایه از دشمن کاملاً شکست خورد / به آب زدند : کنایه از وارد آب شدند / خط را گشودند : کنایه از راه حمله به دشمن را باز کردند / تازه نفس : کنایه از آماده و نیرومند / تلمیح عبارت «آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است» به آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» : تنها با یاد خدا قلب‌ها آرام می‌شود. قلمرو فکری : امید به پیروزی مانند آفتابی، در سینهٔ رزمندگان می‌درخشد^۱ / وارد آب شدند و راه حمله به دشمن را باز کردند^۲ مفهوم : امید به پیروزی^۱ / ایمان به خدا، آرامش‌بخش است^۲

گاه‌به‌گاه گروهی از خط‌شکن‌ها را می‌بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگیِ همیشگی، بی‌غرور، بعد از شبی پرحادثه بازمی‌گردند، و به‌راستی *چقدر شگفت‌آور است که انسان در متنِ عظیم‌ترین تحولاتِ تاریخِ جهان و در میانِ سردمدارانِ این تحوّل، زندگی کند و از نِسیان و غِفْلَت، هرگز درنیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می‌کند.^۱

قلمرو زبانی : خط شکن : نیروهایی که با حمله به صفِ دشمن، راه حمله را باز می‌کنند / فاتحانه : پیروزمندانه (قید) / تواضع : فروتنی / بی‌غرور : قید / عظیم‌ترین : بزرگ‌ترین / تحولات : دگرگونی‌ها، تغییرات [متن عظیم‌ترین تحولات تاریخ جهان : منظور جنگ ایران با عراق و فداکاری رزمندگان در جنگ] / *سردمدار : سردسته، رئیس / *نِسیان : فراموشی / غِفْلَت : بی‌خبری، ناآگاهی / درنیابد : متوجه نشود، نفهمد / نوعِ آخرین «واو» : عطف / زیست : زندگی قلمرو ادبی : متن تحولات : اضافهٔ استعاری مفهوم : نکوهش غفلت انسان‌ها از اتفاقات مهم اطرافشان^۱

آنها با اشتیاق از بینِ گِل و لایی که حاصلِ جَزَر و مَدِّ آبِ «خور» است، خود را به قایق‌ها می‌رسانند و ساحل را به سوی جبهه‌های فتح ترک می‌کنند. طَلَبَةُ جوانی با یک بلندگوی دَستی، همچون وجدانِ جمع، *فضایِ نَفُوس را با یادِ خدا مَعَطَّر می‌کند^۱ و دائم از بچه‌ها صلوات می‌گیرد. *دشمن در برابرِ ایمانِ جنودِ خدا متکی به ماشینِ پیچیدهٔ جنگ است. از همان نخستین ساعاتِ فتح، هواپیماهایِ دشمن در پیِ تلافیِ شکست برمی‌آیند؛^۲

قلمرو زبانی : جَزَر و مَدّ : پایین و بالا رفتن آب دریا [جذر : ریشه دَوم عددی] / *خور : زمین پست، شاخه‌ای از دریا مانند خورموسی و خورمیناب / طلبه : جمع طالب، روحانی و دانشجوی علوم دینی / *نُفُوس : جِ نَفَس، جان‌ها / مُعَطَّر : خوشبو / *جُنود : جِ جُنَد، سربازان، لشکریان، سپاهیان / مُتَکّی : وابسته، تکیه کننده / در پی : به دنبال / تلافی : جبران / برمی‌آیند : بالا می‌آیند

قلمرو ادبی : تضاد : جزر و مد / «طَلَبَةُ جوان» همچون «وجدانِ جمع» : تشبیه / فضای نُفُوس : اضافه استعاره ازیرا مکان، فضا دارد و نه نُفُوس / هواپیماهای دشمن : مجاز از خلبانان

قلمرو فکری : فضایِ جان‌ها را با یادِ خدا خوشبو می‌کند^۱ / دشمن در برابر ایمانِ سربازانِ خدا، وابسته به ماشینِ پیچیده جنگی است. از همان نخستین ساعاتِ پیروزی، هواپیماهایِ دشمن به دنبال جبران شکست بالا می‌آیند^۲

مفهوم : معنوی کردن روح و جان رزمندگان با یاد خداوند^۱ / برتری ایمان بر ابزار جنگی (تقابل معنویات با مادیات)^۲

*حال آنکه در مَعْرَکَةُ قُلُوبِ مُجَاهِدَانِ خدا، آرامشی که حاصلِ ایمان است، حکومت دارد.^۱ دشمن حیرت‌زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نَهْرَاسَد؟! *کجا از مرگ می‌هَرَاسَد آن کس که به جاودانگیِ روحِ خویش در جوارِ رحمتِ حق آگاه است؟^۲ و این چنین اگر یک دستِ تو نیز هدیهٔ راهِ خدا شود، باز هم با آن دستِ دیگری که باقی است، به جبهه‌ها می‌شتابی.

قلمرو زبانی : *معرکه : میدان جنگ / قُلُوب : جمعِ قلب، قلب‌ها / مُجَاهِد : رزمنده، مُبَارِز / حیرت‌زده : مُتَعَجِّب / نهراسد : نترسد / جوار : همسایگی / حق : خداوند / پرسش تاکیدی ➡ چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! [حتماً می‌هراسد] / پرسش انکاری ➡ کجا از مرگ می‌هراسد؟! [نمی‌هراسد]

قلمرو ادبی : معرکهٔ قُلُوبِ مُجَاهِدَانِ : اضافهٔ تشبیهی [قلوبِ مُجَاهِدَانِ مثل معرکه] / آرامش حکومت دارد ➡ ۱. تشخیص و استعاره ۲. کنایه از داشتن آرامش / «آرامشی که حاصل ایمان است» : تلمیح به آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» : «تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌شود» / یک دستِ تو نیز هدیهٔ راهِ خدا شود : کنایه از یک دستِ تو در راه خدا قطع بشود

قلمرو فکری : حال آنکه در دل‌های رزمندگانِ خدا، آرامشی که نتیجهٔ ایمان به خدا است، وجود دارد^۱ / از مرگ نمی‌ترسد آن کسی که به جاودانه بودن روحِ خود در همسایگیِ رحمت و مهربانیِ خداوند آگاه است^۲

مفهوم : ایمان به خدا، آرامش‌بخش است^۱ / مؤمن از مرگ نمی‌ترسد - جاودانگیِ روح در جوارِ حق^۲

وقتی «أُسُوه» تو آن «تَمَثِيلِ وفاداری»، عَبَّاسِ بنِ عَلی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دستِ تو نیز هدیهٔ راهِ خدا شود؟^۱ اینها که نوشته‌ام، وصفِ حالِ رزمنده‌ای است که با یک دست و یک آستینِ خالی، در کنارِ «خور» ایستاده است. تفنگِ دوربین‌دارش نشان می‌دهد که تک‌تیرانداز است و آن آستینِ خالی‌اش، که با باد این‌سوی و آن‌سوی می‌شود، نشانهٔ مردانگی است و اینکه او به عَهْدی که با ابوالفضل (ع) بسته، وفادار است. چیست آن عَهْد؟ «مَبَادَا امام را تنها بگذاری!»^۲

قلمرو زبانی : *أُسُوه : پیشوا، سرمشق، نمونهٔ پیروی / تمثیل : مثال آوردن، نمونه و مثال / عَبَّاسِ بنِ عَلی (ع) : بدل / باک : ترس / آن‌سوی می‌شود : می‌رود (فعل غیراسنادی) / عَهْد : پیمان / پرسش انکاری ➡ چه باک ...؟! [باکی نیست] / حذف لفظی «است» بعد از «چه باک ...؟!» / امام : منظور «امام خمینی»

قلمرو ادبی : [«وقتی اسوه تو» تا «هدیه راه خدا شود؟»] : تلمیح به رشادت‌های حضرت عباس (ع) در واقعه کربلا / دست هدیه راه خدا شود : کنایه از دست در راه خدا قطع شود / مبدا امام را تنها بگذاری : کنایه از لزوم پیروی از رهبر و یاری او

قلمرو فکری : وقتی سرمشق و الگوی تو، آن نمونه و مثال وفاداری، یعنی عباس بن علی (ع) باشد، ترسی نیست حتی اگر هر دو دست تو در راه خدا قطع شود.^۱

مفهوم : بزرگان دین الگوی مردان خدا هستند - جانفشانی در راه خدا و عشق^۱ / اطاعت از رهبری^۲

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. *دشمن، برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای.^۱

*در زیر آن آتش شدید، بولدوزچی جهاد، خاکریز می‌زند.^۲ بر کوهی از آهن نشسته است و کوهی از خاک را جابه‌جا می‌کند^۳ و معنای خاکریز هم آن‌گاه تفهیم می‌شود که در میان یک دشت باز، گرفتار آتش دشمن باشی^۴. یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد.

قلمرو زبانی : مرجع «تو» در خط اول : رزمنده / بولدوزر : ماشین خاک‌برداری / بولدوزچی : راننده بولدوزر / جهاد : جهاد سازندگی / خاکریز : سنگر / می‌زند : می‌سازد / تفهیم : فهماندن [تفهیم می‌شود : فهمیده و درک می‌شود] / فریمان : نام شهری در خراسان رضوی [فریمانی : اهل فریمان]

قلمرو ادبی : دشمن، برده ماشین است ⇐ ۱. تشبیه : دشمن مثل برده ماشین ۲. اضافه استعاری و تشخیص : برده ماشین ۳. برده چیزی بودن : کنایه از وابسته چیزی بودن / ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای : تشخیص و استعاره [نسبت دادن «خدمت گرفتن» به ماشین] / آتش : مجاز از بمباران و تیراندازی / کوهی از آهن : ۱. استعاره از بولدوزر ۲. اغراق در بزرگی آهن / کوهی از خاک : ۱. اغراق در زیادی خاک ۲. کنایه از خاک بسیار زیاد

قلمرو فکری : دشمن به ماشین جنگی خود، وابسته است و تو به نیروی ایمان تکیه کرده‌ای^۱ / در زیر آن بمباران و تیراندازی‌های شدید، راننده بولدوزر جهاد سازندگی، سنگر می‌سازد.^۲ / بر بولدوزر نشسته است و مقدار زیادی خاک را جابه‌جا می‌کند^۳ / معنا و اهمیت سنگر آن زمانی درک می‌شود که در یک دشت، گرفتار بمباران و تیراندازی دشمن باشی^۴

مفهوم : برتری ایمان بر ابزار جنگی (تقابل قدرت مادی و قدرت معنوی)^۱

آنها چه آنسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است.^۱ معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است^۲ و تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری.^۳ برو به آنها سلام کن؛ *دستان را بفشار و بر شانه پهنشان بوسه بزن.^۴ آنها مجاهدان راه خدا و علم‌داران آن تحوّل عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می‌دهد.^۵ آنها تاریخ آینده بشریت را می‌سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

قلمرو زبانی : انس : خو گرفتن، عادت کردن، دوستی / مظهر : نشان دهنده و نشانه، محل ظهور، تجلی‌گاه / فقر : نیازمندی / مخلوق : آفریده شده [انسان و موجودات] / *غنا : توانگری، بی‌نیازی [غنا : آواز و نغمه] / خالق : آفریننده [خدا] / مراتب : جمع مرتبه، درجه‌ها، رتبه‌ها، مراحل / قرب : نزدیکی / معنای آنکه در نماز همین است : منظور «نیاز انسان به خدا و بی‌نیازی خدا» / علم : پرچم، بیرق [الم : درد و رنج] / علم‌دار : پرچم‌دار / تحوّل : تغییر، دگرگونی / عظیم : بزرگ / بنیان : پایه، اساس

قلمرو ادبی : با خاک اُنس گرفتن : کنایه از تواضع و فروتنی / مخلوق و خالق : تضاد / فقر و غنا : تضاد / پیشانی بر خاک گذاشتن : کنایه از سجده کردن / راهی نداری : کنایه از نمی‌توانی بررسی / عَلم‌دار : کنایه از پیشرو و رهبر / دست کسی را فشردن : کنایه از دوست و صمیمی شدن / بوسه زدن بر شانه : کنایه از قدردانی و احترام

قلمرو فکری : آنها چقدر متواضع و فروتن شده‌اند و خاک، نشان‌دهنده نیازمندی انسان‌ها و موجودات در برابر بی‌نیازی خداوند است^۱ / معنای آن لحظه که بر خدا سجده می‌کنی، همین نیاز انسان به خدا و بی‌نیازی خداوند است^۲ / تا وقتی که متواضع و فروتن نباشی، نمی‌توانی به مراحل نزدیکی به خداوند برسی^۳ / با آنها دوست و صمیمی باش و قدردانی کن و احترام بگذار^۴ / آنها رزمندگانِ راهِ خدا و پرچم‌دارانِ آن تغییر بزرگی هستند که انسان امروز را از پایه و اساس تغییر می‌دهد^۵

مفهوم : تواضع و فروتنی

مرتضی آوینی / به نقل از مجله ادبیات داستانی

➤ کارگاه متن پژوهی درس دهم

• قلمرو زبانی

۱. پنج گروه کلمه مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.
وسواس / خطوط / جلیقه نجات / عَلم‌داران / تلافی / مشیت باری تعالی / رعب و وحشت / بدر و حنین / صف طویل
۲. مترادف واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.
فراموشی (نسیان) بی‌ریا و صمیمی (بی‌تکلف)
۳. حال از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌ای بیابید و بنویسید. (مبحث جمله ساده و مرکب)
جمله ساده : بیا و ببین آن رزمنده، کشاورز است و این یک طلبه است.
جمله مرکب : تاریخ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد.

• قلمرو ادبی

۱. هر قسمت مشخص شده، دربردارنده کدام آرایه ادبی است؟
حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته است
مرداب : استعاره یا نماد از جامعه بی‌حرکت و افراد بی‌حرکت و ترسو (خواب مرداب : تشخیص) / دشت شب : اضافه تشبیهی
۲. در عبارت زیر، ارکان هر تشبیه را مشخص کنید.
«آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد.»
آفتاب فتح : فتح (مشبه) - آفتاب (مشبه‌به) / آسمان سینه مؤمنین : سینه مؤمنین (مشبه) - آسمان (مشبه‌به) / وجه شبه هر دو : درخشش داشتن

• قلمرو فکری

۱. نویسنده در کدام جمله، از مفهوم آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸) بهره گرفته است؟

الف) در معرکهٔ قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد. ب) صف طویل رزمندگان تازه نفس، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است

۲. دربارهٔ ارتباط محتوایی متن «دریادلان صف‌شکن» و این سرودهٔ شفیعی کدکنی توضیح دهید.

حسرت نَبرم به خوابِ آن مُرداب کآرام درونِ دشتِ شب خفته است

دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته است

متن درس و این سرودهٔ استاد شفیعی، مردم را به پایداری، مقاومت و حرکت دعوت می‌کنند و تأکید دارند که نباید مانند مرداب، ساکن و بی‌حرکت و بی‌خیال باشیم. در هر دو روحیه شجاعت و نترس بودن در برابر سختی‌ها وجود دارد.

قلمرو زبانی : حسرت : دریغ، افسوس / مرداب : برکه، آبگیر / خفته : خوابیده / باک : ترس، بیم / طوفان : باد یا باران شدید که همراه با خرابی است، (توفان : توفنده، غرنده، شور و غوغا کننده) / آشفته : پریشان، شوریده و درهم / نیست : وجود ندارد (فعل غیراسنادی) / «-م» در باکم : متمم (برای من)

قلمرو ادبی : تشخیص و استعاره : خواب مرداب - خواب دریا / تشبیه : شب به دشت - شاعر به دریا / تضاد : آرام و آشفته - مرداب و دریا / تکرار : دریا / تناسب : خواب و شب - دریا و طوفان / خواب : نماد غفلت و ناآگاهی / شب : نماد جامعهٔ پر از ظلم / دریا : نماد انسان‌های شجاع و تلاشگر و آگاه / مرداب : استعاره (نماد) از انسان‌های ترسو و بی‌حرکت و ناآگاه / طوفان : نماد سختی‌ها و حوادث روزگار / آشفته بودن خواب : کنایه از ناآرامی / قالب شعر : قطعه

قلمرو فکری : من به خواب مردابی (انسان بی‌حرکت و ترسوئی) که با آرامش در میانهٔ شب (جامعه پر از ظلم) خوابیده است، افسوس نمی‌خورم. من مانند دریا، شجاع و نترس هستم و از طوفان (سختی‌ها) ترسی ندارم. دریا همیشه ناآرام و طوفانی است. **مفهوم :** توصیه به تلاش و حرکت و دوری از سکوت و بی‌خیالی و مبارزه با مشکلات - سرزنش راحت طلبی

۳. چرا نویسنده معتقد است که «همهٔ تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.»؟

زیرا در دفاع مقدس، رزمندگان ایرانی مثل رزمندگان صدر اسلام برای حفظ اسلام و ایستادگی در برابر ظلم و دفاع از عدالت، با فداکاری و اخلاص به جبهه آمده‌اند. در واقع این جنگ هم مانند بدر و حنین و عاشورا، نبرد حق علیه باطل است.

گنج حکمت : یک گام، قرائت / نوع متن : نثر / نوع نثر : ساده و روان

شیخ یک‌بار به طوس رسید. مردمان از شیخ، استدعای مجلس کردند. اجابت کرد.

قلمرو زبانی : شیخ : پیر، مُرشدِ عارفان (شیخ ابوسعید ابی‌الخیر) / طوس : شهری در خراسان [دو املائی : توس؛ اما اولویت با کتاب است] / *استدعا : درخواست کردن، خواهش کردن / *اجابت کردن : پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن **قلمرو ادبی :** مجلس : مجاز از سخنرانی

قلمرو فکری : یک‌بار شیخ ابوسعید به شهر طوس آمد. مردم از او درخواستِ سخنرانی کردند. او قبول کرد.

بامداد در خانقاه، تخت بنهادند. مردم می‌آمدند و می‌نشستند.

قلمرو زبانی : بامداد : صبح زود (قید) / *خانقاه : محلی که درویشان و مُرشدان در آن گرد می‌آیند [گرد می‌آیند : جمع می‌شوند] / تخت : منبر (مفعول) / بنهادند : قرار دادند، گذاشتند (ماضی ساده)

قلمرو فکری : صبح زود در خانقاه منبر گذاشتند. مردم می آمدند و می نشستند.

چون شیخ بیرون آمد، مُقریان، قرآن بر خواندند و مردم بسیار در آمدند؛ چنانکه هیچ جای نبود.

قلمرو زبانی : *مُقریان : جمع مُقری، کسی که آیات قرآن را به آواز خواند، قرآن خوانان / در آمدند : وارد شدند / هیچ : قید / جای : نهاد / نبود : وجود نداشت (غیراسنادی)

قلمرو فکری : وقتی که شیخ ابوسعید بیرون آمد، قاریان، قرآن خواندند و مردم زیادی وارد شدند، طوری که اصلاً جایی برای نشستن وجود نداشت.

مُعرف بر پای خاست و گفت : «خدایش پیامرزا که هر کسی از آنجا که هست، یک گام، فَرَاتر آید.»

قلمرو زبانی : *مُعرف : کسی که در مَجْمعِ بزرگان، افرادی را که به مجلس وارد می شوند، معرفی می کند؛ شناساننده / بر پای خاست : بلند شد / خدا : نهاد / ضمیر «ش» در خدایش : مفعول (او را) / پیامرزا : پیامرزد (فعل دعایی) / فَرَاتر : بالاتر، جلوتر (قید) **قلمرو فکری :** معرفی کننده بلند شد و گفت : خدا کسی را ببخشد که از آنجا که نشسته است، یک قدم جلوتر بیاید.

شیخ گفت : «وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ»؛ و دست به روی فرو آورد و گفت :

قلمرو زبانی : و صلی الله علی محمد و آله اجمعین : درود خداوند بر محمد و کُل خاندانش باد / دست به روی فرو آورد : (به نشانهٔ پایان سخنرانی) دست به صورتش کشید

قلمرو فکری : شیخ گفت : و خداوند بر محمد و خاندانش درود بفرستد؛ و دست به صورتش کشید و گفت :

«هرچه ما خواستیم گفت، و همهٔ پیامبران بگفته اند، او بگفت که از آنچه هستید، یک قدم فَرَاتر آید.» کلمه ای نگفت و از تخت فرو آمد و بر این، ختم کرد مجلس را.

قلمرو زبانی : مرجع «او» در «او بگفت» : مُعرف / فرو آمد : پایین آمد / ختم کرد : پایان داد، تمام کرد

قلمرو ادبی : مجلس : مجاز از سخنرانی

قلمرو فکری : هرچه ما می خواستیم بگوییم و همهٔ پیامبران گفته اند، این مُعرف گفت که از آن جایگاهی که هستید، یک قدم جلوتر بیایید. شیخ سخنی نگفت و از منبر پایین آمد و با این سخن، مجلس را پایان داد.

مفهوم و پیام حکایت : دعوت به پیشرفت و کمال و رشد - هدف از رسالت پیامبران، پیشرفت و کمال انسان است

نکته : این دو عبارت «هرکسی از آنجا که هست، یک گام، فَرَاتر آید» و «از آنچه هستید، یک قدم فَرَاتر آید» در معنی کنایی «از جایگاه خود بالاتر رفتن و حرکت به سوی پیشرفت و کمال» هستند.

اسرارالتوحید : محمد بن منور

درس یازدهم : خاکِ آزادگان / نوع متن : نظم / نوع ادبی : ادبیات انقلاب اسلامی / قالب : غزل / لحن : حماسی - میهنی / وزن شعر : فعولن فعولن فعولن (ویژهٔ انسانی) / محتوا : وطن دوستی و شهادت طلبی

۱. به خون، گر کِشی خاکِ من، دشمنِ من بجوشد گلِ آندَر گلِ از گلشنِ من

قلمرو زبانی : ① گر : اگر (حرف ربط وابسته ساز) / کِشی : بِکشی (مضارع التزامی) / خاک : مفعول / دشمن : منادا (بدون حرف ندا) / حذف معنوی «فعل» در منادا ② گل اندر گل : گل‌های زیاد ۛ گل (اول) : نهاد - گل (دوم) : متمم / *گلشن : گلستان، گلزار / هر دو مصراع شیوه بلاغی / بیت ۳ جمله / ترکیب اضافی : خاکِ من، دشمنِ من، گلشنِ من

قلمرو ادبی : به خون کشیدن : کنایه از کشتن و نابود کردن / خاک : مجاز از سرزمین، کشور / استعاره مکنیه : جوشیدن گل (جوشیدن برای آب است) / جوشیدن گل اندر گل : کنایه از روییدن گل‌های بسیار / گل : استعاره از مبارزان و جوانان [گل اندر گل : استعاره از مبارزان بسیار] / گلشن : استعاره از کشور و وطن / گل و گلشن : تناسب

قلمرو فکری : ای دشمن! اگر سرزمینِ من را نابود کنی و مردم را بکشی، دوباره مبارزان بسیاری از وطن من برمی‌خیزند و می‌جنگند. ۛ **مفهوم :** ایستادگی و مقاومت در برابر دشمنان و دفاع از میهن

۲. تَنمِ گر بسوزی، به تیرم بدوزی جدا سازی ای خصم، سر از تنِ من

قلمرو زبانی : ① تن : مفعول / ضمیر «م» در تنم : مضاف الیه (تنِ من را) / بسوزی : در معنی «بسوزانی» / ضمیر «م» در تیرم : مفعول (من را) ② *خصم : دشمن (منادا) / سر : مفعول / تن : متمم / مصراع دوم : شیوه بلاغی / بیت ۴ جمله / ترکیب اضافی : تنم، تنِ من

قلمرو ادبی : بسوزی و بدوزی - گر و سر - تن و من : جناس ناهمسان / تن و سر : تناسب / به تیر دوختن : کنایه از کشتن و تیرباران کردن / سر از تن جدا کردن : کنایه از کشتن / سجع : بسوزی و بدوزی (سجع در این بیت آمده که ویژه انسانی است)

قلمرو فکری : ای دشمن! اگر بدن من را بسوزانی و مرا تیرباران کنی و سر از بدنِ من جدا کنی (مرا بکشی) ... [موقوف المعانی]

مفهوم : جانفشانی و ایثار

۳. کجا می‌توانی ز قلبم رُبایی تو عشقِ میانِ من و میهنِ من؟

قلمرو زبانی : ① کجا : کی (قید پرسش) / قلب : متمم / ضمیر «م» در قلبم : مضاف الیه (قلبِ من) / رُبایی : بدزدی (مضارع التزامی) / کجا می‌توانی؟ : استفهام انکاری (هرگز نمی‌توانی) ② تو : نهاد (مرجع : دشمن) / عشق : مفعول / جمله اول : شیوه عادی (کجا می‌توانی) / جمله دوم : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله / نوع «واو» : عطف

قلمرو ادبی : قلب و عشق : مراعات نظیر / قلب : مجاز از وجود / وجود عشق بین من و میهن : تشخیص و استعاره

قلمرو فکری : هرگز نمی‌توانی تو، عشقِ میانِ من و وطنم را از قلبم بدزدی و بگیری.

مفهوم : وطن دوستی و عشق به وطن

۴. من ایرانی‌ام آرمانم شهادت تجلّی هستی است جان کندنِ من

قلمرو زبانی : ① ایرانی : مسند / «ام» : هستم (فعل اسنادی) / *آرمان : آرزو، عقیده (نهاد) / ضمیر «م» در آرمانم : مضاف الیه (آرمانِ من : ترکیب اضافی) / شهادت : مسند / حذف لفظی فعل اسنادی «است» بعد از «شهادت» / مصراع اول : شیوه عادی ② *تجلّی : جلوه‌گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور و روشنی / هستی : زندگی، حیات (مضاف الیه) / تجلّی هستی : مُسند و ترکیب اضافی / جان کندنِ من : نهاد و ترکیب اضافی [«جان کندن» هسته گروه است] / مصراع دوم : شیوه بلاغی / بیت ۳ جمله

قلمرو ادبی : جان کندن : کنایه از گشته شدن و شهادت / شهادت و جان کندن : تناسب / جان کندن من، تجلی هستی است : تناقض / تلمیح به آیه ۱۶۹ آل عمران «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» : «تصور نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند» / تضاد : جان کندن و هستی

قلمرو فکری : من ایرانی هستم و آرزوی من، شهادت است. گشته شدن من، پدیدار شدن زندگی است.

مفهوم : شهادت طلبی - جاودانه و زنده بودن شهیدان **نکته :** در مصراع اول، بین «ملیت و دین» ارتباط برقرار شده.

۵. مپندار این شعله، آفسرده گردد که بعد از من آفرود از مدفن من

قلمرو زبانی : ① مپندار : تصوّر نکن (فعل امر منفی) / این شعله : نهاد و ترکیب وصفی / افسرده : منجمد و یخ زده، غمگین [در اینجا : خاموش] نقش : مُسند / مصراع اول : شیوه عادی ② بعد از من : بعد از مرگ من بعد : قید من : متمم / آفرود : روشن می‌شود، شعله‌ور می‌شود (مضارع اخباری) / *مدفن : جای دفن، گور (متمم) / مصراع دوم : شیوه بلاغی / بیت ۳ جمله

قلمرو ادبی : شعله : استعاره از عشق به وطن / شعله و آفرود : تناسب / آفرود و افسرده گردد : تضاد / من : تکرار

قلمرو فکری : تصوّر نکن که شعله عشق من به وطن، سرد و خاموش می‌شود؛ که بعد از مرگم، این عشق باقی می‌ماند و از گورم شعله‌ور می‌شود. **مفهوم :** جاودانگی عشق به وطن **نکته :** مخاطب این بیت‌ها، «دشمن» است.

۶. نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو، توسن من

قلمرو زبانی : ① سازش : سازگاری، صلح و آشتی / *تکریم : بزرگداشت، گرامیداشت / خواهش : درخواست، التماس / ۴ بار حذف معنایی فعل در مصراع اول نه تسلیم می‌شوم و سازش می‌کنم، نه تکریم می‌دارم و خواهش می‌کنم / مصراع اول : شیوه عادی / نوع «واو» : واو ربط هم‌پایه ساز ② بتازد : حمله بکند / نیرنگ : فریب و حيله / تو : منظور «دشمن» / *توسن : اسب سرکش [متضاد «رام»] نقش : نهاد / مصراع دوم : شیوه بلاغی / بیت ۵ جمله / ترکیب اضافی : نیرنگ تو، توسن من

قلمرو ادبی : توسن : استعاره از خشم و اراده / «بتازد» و «تسلیم و سازش» : تضاد / بتازد و توسن : تناسب

قلمرو فکری : ای دشمن! تسلیم تو نمی‌شوم و با تو صلح نمی‌کنم، تو را گرامی نمی‌دارم و از تو خواهش و التماس نمی‌کنم. خشم و اراده من، به مکر و فریب تو حمله می‌کند. **مفهوم :** سازش‌ناپذیری و تسلیم نشدن برابر دشمن و مقابله با او

۷. کنون رود خلق است، دریای جوشان همه خوشه خشم شد خرمن من

قلمرو زبانی : ① کنون : اکنون، حالا (قید) / رود : نهاد / خلق (مضاف الیه) / است : فعل اسنادی / دریای جوشان : مُسند و ترکیب وصفی / جوشان : در حال جوشیدن، جوشنده / ترکیب وصفی : دریای جوشان / ترکیب اضافی : رود خلق ② همه : تماماً، سراسر (قید) / خوشه : دانه یا میوه‌های به هم پیوسته (مسند) / خشم : مضاف الیه / خرمن : توده انباشته شده گندم و جو (نهاد) / دو مصراع : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : خوشه خشم، خرمن من

قلمرو ادبی : تشبیه ۱. رود خلق : اضافه تشبیهی (خلق مانند رود) ۲. رود خلق مانند دریای جوشان ۳. خوشه خشم : اضافه تشبیهی (خشم مانند خوشه) ۴. خرمن من مانند خوشه خشم / رود : نماد پراکندگی مردم / دریا : نماد اتحاد مردم / خرمن : استعاره از وجود شاعر / رود و دریا - خوشه و خرمن : مراعات نظیر

قلمرو فکری : اکنون مردم که مانند رود پراکنده بودند، مانند دریای جوشنده متحد شده‌اند. وجود من، نسبت به دشمنان پُر از خشم شد. ➤ **مفهوم :** یکپارچگی و اتحاد مردم - خشم نسبت به دشمن

۸. من آزاده از خاکِ آزادگانم گلِ صبر می‌پرورد دامنِ من

قلمرو زبانی : ① من : نهاد / آزاده : اصیل و نجیب (مُسند) / خاکِ آزادگان : متمم و ترکیب اضافی / «م» در آزادگانم : مخفف فعل اسنادی «هستم» / مصراع اوّل : شیوهٔ عادی ② گلِ صبر : مفعول و ترکیب اضافی / می‌پرورد : مضارع اخباری / دامنِ من : نهاد و ترکیب اضافی / مصراع دوّم : شیوهٔ بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : خاک : مجاز از سرزمین / گلِ صبر : اضافهٔ تشبیهی [صبر مانند گل] / ایهام تناسب «صبر» : ۱. صبوری ۲. نوعی گیاه تلخ دارویی که با «گل» تناسب دارد / دامن : مجاز از وجود / مصراع دوّم : کنایه از صبور هستم / تشخیص و استعاره : دامنِ چیزی را می‌پرورد / گل و خاک و می‌پرورد : تناسب

قلمرو فکری : من، انسانی آزاده از سرزمینِ آزادگان (ایران) هستم. وجودِ من، صبر و شکیبایی را مثل گلی (در خودش) پرورش می‌دهد. ➤ **مفهوم :** آزادگی - صبر و شکیبایی

۹. جُز از جامِ توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغِ ستم گردنِ من

قلمرو زبانی : ① جُز از : حرف اضافه / جام : پیاله، کاسه (متمم) / توحید : یگانگی خدا، خدا را یگانه دانستن (مضاف الیه) / هرگز : قید / ننوشم : نمی‌نوشم / مصراع اوّل : شیوهٔ عادی ② زنی : بزنی (مضارع التزامی) / گر : اگر / تیغ : شمشیر / گردنِ من : مفعول و ترکیب اضافی / مصراع دوّم : شیوهٔ بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : جام : مجاز از شراب / جامِ توحید : اضافهٔ تشبیهی [توحید مثل جام] / مصراع اوّل : کنایه از یکتاپرستی / تیغِ ستم : اضافهٔ تشبیهی [ستم مثل تیغ] / گردنِ زدن : کنایه از کُشتن / زدن و تیغ و گردن - جام و نوشیدن : تناسب

قلمرو فکری : تنها به یگانگی خداوند اعتقاد دارم؛ حتی اگر ظالمانه مرا بکُشی. ➤ **مفهوم :** یکتاپرستی و توحید

سپیده کاشانی (سُرور اعظم باکوچی)

➤ کارگاه متن پژوهی درس یازدهم

قلمرو زبانی

۱. برای واژهٔ «افسرده» دو معادل معنایی بنویسید. منجمد / خاموش / یخ‌زده / پژمرده / غمگین

۲. بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید؛ سپس اجزای هر جملهٔ بیت را در جدول قرار دهید.

من ایرانی‌ام آرمانم شهادت تجلّی هستی است جان‌کندن من

نهاد	گزاره	مرتب شده
من	ایرانی‌ام	من ایرانی‌ام آرمانم شهادت [است]. جان‌کندن من، تجلّی هستی است.

آرمانم	شهادت [است]
جان کندن من	تجلی هستی است

قلمرو ادبی

۱. این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید. هر دو شعر در قالب غزل و دارای ردیف هستند؛ اما غزل «مهر و وفا» عاشقانه و غنایی است و حال آنکه درون‌مایه غزل «خاک آزادگان»، وطن دوستی و شهادت طلبی است و یک شعر حماسی و ملی است.

۲. در شعری که خواندید، واژه‌های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته‌اند؟ خاک : مجاز از کشور و وطن / شعله : مجاز از عشق به وطن

۳. نمونه‌ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

تجلی هستی است جان کندن من (جان کندن من، تجلی هستی است.) = تقدّم مسند و فعل بر نهاد
بتازد به نیرنگ تو، توسن من (توسن من، به نیرنگ تو بتازد.) = تقدّم فعل بر نهاد و متمّم
جدا سازی ای خصم، سر از تن من (ای خصم، سر از تن من جدا سازی) = تقدّم مسند و فعل بر منادا

قلمرو فکری

۱. در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه پرستی» تأکید شده است؟ بیت نهم : جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من

۲. مضمون بیت‌های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

تا زَبَرِ خاکی ای درختِ تنومند / مَکْسَل از این آب و خاک، ریشه پیوند (ادیب‌الممالک فراهانی)
مضمون : هر سه بیت مفهوم وطن دوستی و میهن پرستی را بیان می‌کنند.

قلمرو زبانی : تا : حرف ربط / *زَبَر : بالا، فوق [مقابل زیر] / *مَکْسَل : جدا مشو، رها مکن (فعل از مصدر گُسستن) / ۳ جمله
قلمرو ادبی : درخت تنومند : استعاره از انسان بزرگ / آب و خاک : مجاز از وطن و میهن / ریشه پیوند : اضافه تشبیهی / زَبَرِ خاک بودن : کنایه از زنده بودن / تکرار : خاک / خاک، درخت، آب، ریشه : تناسب
قلمرو فکری : ای انسان بزرگ! تا زمانی که زنده هستی، ارتباط و پیوند خودت را با وطن قطع نکن.

۳. در کدام بیت، به مفهوم آیه شریفه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» اشاره شده است؟ بیت چهارم : من ایرانی‌ام آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من
معنی آیه : و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

روان خوانی : شیرزنان ایران / نوع متن : نثر ساده / محتوا : یادآوری شجاعت و مقاومت اسیران جنگ ایران و عراق

متن تقریظ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، بر کتاب «من زنده‌ام» :

کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا و بر این هنرمندی در مجسم کردن زیبایی‌ها و رنج‌ها و شادی‌ها، آفرین گفتم. گنجینه یادها و خاطره‌های مجاهدان و آزادگان، ذخیره عظیم و ارزشمندی است که تاریخ را پربار و درس‌ها و آموختنی‌ها را پرشمار می‌کند. خدمت بزرگی است آنها را از ذهن‌ها و حافظه‌ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش سپردن.

این نیز از نوشته‌هایی است که ترجمه‌اش لازم است. به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به‌ویژه نویسنده و راوی هنرمند آن سلام می‌فرستم.

۱۳۹۲ / ۷ / ۵

قلمرو زبانی : *تقریظ : مطلبی ستایش‌آمیز درباره کتاب و نوشته و مانند آنها / همت : تلاش و اراده / مجسم کردن : به تصویر کشیدن در ذهن / مجاهدان : رزمندگان / راوی : روایت کننده / حذف لفظی «می‌کند» بعد از «پربار» در خط سوم

قلمرو ادبی : پرده اشک - گنجینه یادها - گنجینه خاطره‌ها : اضافه تشبیهی / از پشت پرده اشک خواندم : کنایه از با گریه خواندم / رنج‌ها و شادی‌ها : تضاد / پربار و پرشمار : سجع (در خط سوم) / آنها را از ذهن‌ها و حافظه‌ها بیرون کشیدن : کنایه از به یاد آوردن و زنده نگه داشتن آنها / به قلم سپردن : کنایه از نوشتن / به نمایش سپردن : کنایه از نمایش دادن

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش فوریت‌های پزشکی (اورژانس) می‌شدند، شناسایی، و بعد مشخصاتشان را ثبت می‌کردم. برای این کار، لباس‌های مجروحان را با قیچی از تنشان بیرون می‌آوردم تا آماده شست‌وشو و رسیدگی شوند. بیمارستان به همه چیز شبیه بود، جز بیمارستان؛ غلغله بود. ازدحام مردم برای اهدای خون و کمک‌رسانی، همه کارکنان بیمارستان را کلافه کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستاران و نگهبان، خارج شده بود. صدای روزه آمبولانس‌ها و صدای هشدار حمله هوایی، در هم آمیخته بود.

قطع برق، هنگام حمله هوایی، بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری می‌کرد. *تخت‌ها، کفای مجروحان را نمی‌داد.^۱ حتی فرصت نمی‌شد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند. حتماً باید بالای سر افراد می‌رفتی تا تشخیص می‌دادی زنده‌اند یا مرده. گورستان شهر، گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد، ماشین نداشتیم و آمبولانس‌ها ترجیح می‌دادند مجروحان را جابه‌جا کنند.

قلمرو زبانی : اورژانس : بخش فوریت‌های پزشکی در بیمارستان / ثبت می‌کردم : یادداشت می‌کردم / غلغله : شور و غوغا، فریاد و هیاهو / ازدحام : شلوغی جمعیت / کلافه : پریشان و سردرگم / روزه : صدای سگ و شغال و گرگ / اضطراری : ضروری، الزامی / *کفاف : به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد / گورستان : قبرستان / گنجایش : ظرفیت / ترجیح : برتری دادن / حذف لفظی «می‌کنم» بعد از «شناسایی» در خط اول

قلمرو ادبی : روزه آمبولانس‌ها : اضافه استعاری (روزه برای سگ و شغال و گرگ است) / بیمارستان : مجاز از مسئولان بیمارستان (خط یک بند دو) / آمبولانس‌ها : مجاز از رانندگان آمبولانس (خط آخر بند دو) / مرده و زنده : تضاد

قلمرو فکری : *تخت‌ها به اندازه کافی تعداد مجروحان نبود^۱

از زمین و آسمان، مرگ بر شهر می‌بارید. کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند، سرگردان و تنها در شهر، رها شده بودند.

با خودم گفتم : جنگ، مسئلهٔ ریاضی نیست که درباره‌اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ *جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق بخواهی با آن کنار بیایی.^۱ جنگ، کتاب نیست که آن را بخوانی. جنگ، جنگ است. *جنگ، حقیقتی است که تا آن را نبینی، درکش نمی‌کنی.^۲

کم‌کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک می‌شدیم. چند نفر سرباز در کنار جاده، زیر لوله‌های نفت به حالت سینه‌خیز، دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی متوقف شده، توجهم را جلب کرد. ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی متوقف شد. نمی‌توانستیم هیچ حرفی بزنیم.

قلمرو زبانی : *مهیب : ترسناک، ترس‌آور، هولناک / کنار آمدن : سازش کردن و توافق / ضمیر «ش» در «درکش نمی‌کنی» : مفعول (آن را درک نمی‌کنی)

قلمرو ادبی : زمین و آسمان : ۱. مجاز از همه جا ۲. تضاد / شهر : مجاز از مردم شهر / مرگ بر شهر می‌بارید : ۱. استعارهٔ مکنیه ۲. کنایه از مرگ و گشتار، زیاد شده بود

قلمرو فکری : *جنگ اصلاً عاقلانه نیست که بخواهی با عقلانیت و دلیل منطقی با آن موافقت و سازش کنی^۱ / *جنگ واقعیتی است که تا آن را از نزدیک نبینی، نمی‌توانی درکش کنی.^۲

از راننده پرسیدم : چی شد؟ گفت : نمی‌دانم، مثل اینکه اسیر شدیم.

- اسیر کی شدیم؟ - اسیر عراقی‌ها.

- اینجا مگه آبادان نیست؟ تو ما را دادی دست عراقی‌ها؟ - الله اکبر، خواهر! همه با هم اسیر شدیم.

در این هنگام، سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین ما رساندند. من کنار پنجره، بی حرکت نشسته بودم؛ اما آنها شیشهٔ ماشین را با قنداق شکستند. وقتی پیاده شدیم، مثل مور و ملخ از کمینگاه‌های خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسهٔ شن به پایین جاده پرتاب کردند. دست‌هایم را روی لباس‌هایم کشیدم. مَقْنَعَه‌ام را تکاندم. به جیب‌هایم اشاره کردند. آستر جیب‌هایم را بیرون کشیدم. وقتی دست‌هایم را از جیبم درآوردم، درحالی که حکم مأموریت را در یک مشت پنهان کرده بودم، شروع به تکاندن جیبم کردم.

افسر عراقی متوجه کاغذها شده و اشاره کرد : «مشت را باز کن». با خنده‌ای زیرکانه، انگار که به کشف بزرگی رسیده است، هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد. مترجم خواند : خانم معصومه آباد؛ نمایندهٔ فرماندار آبادان. مأموریت : انتقال بچه‌های پرورشگاه به شیراز.

قلمرو زبانی : چی شد؟ : اتفاق افتاد (فعل غیراسنادی) / الله اکبر : شگفتا (شبه جمله) / قنداق : قسمت چوبی انتهای تفنگ / آستر : پارچه‌ای که زیر لباس می‌دوزند

قلمرو ادبی : تو ما را دادی دست عراقی‌ها؟ : کنایه از تو ما را اسیر و گرفتار عراقی‌ها کردی / عراقی‌ها مثل مور و ملخ : ۱. تشبیه ۲. کنایه از تعداد زیاد عراقی‌ها / راننده و سرنشین مثل کیسهٔ شن : تشبیه

۱. * فکر کردند یکی از مهره‌های مهم نظامی ایران را به دام انداخته‌اند. درحالی‌که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند،^۱ پشت سر هم به عربی جملاتی می‌گفتند و من با کنجکاوی، حرکات و حرف‌های آنها را گوش می‌دادم و دور و برم را می‌پاییدم اما هرچه بیشتر گوش می‌دادم، کمتر می‌فهمیدم. کلمه «بَنَاتُ الْخُمینی» و «ژنرال» را در هر جمله و عبارتی می‌شنیدم. بلافاصله، بی‌سیم زدند و خبر را ارسال کردند.

۲. از مترجم پرسیدم : چی داره میگه؟ گفت : می‌گه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده‌ایم. گفتیم : ما مددکارِ هلالِ احمریم.

ترجمه کرد و آفسر عراقی گفت : «زن‌های ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک‌ترند.» از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها این قدر خطر آفرین بودند، احساس غرور و استقامت بیشتری کردم. یاد روزهایی افتادم که می‌خواستیم خدا امتحانم کند. باورم نمی‌شد که امتحان من اسارت باشد.

۳. برادرهایم را می‌دیدم که دست‌بسته و اسیرند. نمی‌خواستیم جلوی دشمن، ضعف نشان دهیم. عنوان بنت‌الخُمینی و ژنرال به من جسارت و جرئت بیشتری می‌داد، اما از سرنوشت مُبهمی که پیش رویم بود، می‌ترسیدم.

۴. صُبحدم بیست و چهارم مهر، هم‌زمان شد با سروصدای خودروهای بعثی و هجوم دوباره گروه گروه نیروهایی که از شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم را به گودالی انتقال دادند.

۵. تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر می‌شد. ساعت ده صبح، جوانی با قامتی باریک و بلند و محاسنی قهوه‌ای مثل تیری که از دور شلیک شود، به جمع ما پرتاب شد. پنجاه رأس گوسفند با صدای زنگوله‌هایشان او را همراهی می‌کردند و عراقی‌ها، گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند.

به هرطرف که سر می‌چرخانیدیم، صورت گوسفندها توی صورتان بود و روی دست و پایمان فُضله می‌ریختند و یکسر بَع بَع می‌کردند.

قلمرو زبانی : ۱. گنجیدن : جای گرفتن / می‌پاییدم : زیر نظر می‌گرفتم، مراقبت می‌کردم / *بَنَاتُ الْخُمینی : دختران امام خمینی (قُدَسَ سِرُّهُ) ﴿ بَنَات : جمع بنت / ژنرال : سرتیپ، سرلشکر ۲. مددکار : یاری‌دهنده [عنوان اعضای هلال احمر] / هلال احمر : نام سازمان امور خیریه ﴿ [هلال : ماه نو (حلال : جایز و روا) ﴿ احمر : سرخ] / استقامت : مقاومت و پایداری / ضمیر «م» در «امتحانم کند» : مفعول (من را) ۳. جرئت : شهامت / *جسارت : دلیری و شجاعت، بی‌باکی و گستاخی / مُبهم : نامشخص، نامعلوم ۴. *بعث : حزبی سیاسی در عراق که صدام حسین، رئیس‌جمهور پیشین عراق، رهبری آن را بر عهده داشت ۵. محاسن : ریش [معنی دیگر : جمع حُسن، خوبی‌ها] / رأس : واحد شمارش چهارپایان / گودال : چاله، زمین پست و عمیق / فُضله : مدفوع حیوانات، سرگین

قلمرو ادبی : ۱. مهره‌های مهم : استعاره از افراد مهم / به دام انداختن : کنایه از اسیر کردن / در پوست خود نگنجیدن : کنایه از خوشحالی زیاد ۵. جوانی... مثل تیر : تشبیه

قلمرو فکری : *تصوّر کردند که یکی از افراد مهم نظامی ایران را اسیر کرده‌اند، در حالی که بسیار خوشحال بودند.^۱

۱. هر گوسفندی که سروصدا می‌کرد، به محض اینکه آن جوان، دستی به سرش می‌کشید، آرام می‌شد. یکی از برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید : «اسمت چیه برادر؟ شغلت چیه؟»

۲. با سادگی و صداقت تمام گفت : اسمم «عزیز» است و چوپانم. کاشی هستم. دیروز از کاشان راه افتادم. توی ولایتان هرکی دوست داشت، چند تا گوسفند برای سلامتی رزمنده‌ها به جبهه هدیه کرده. من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم.

ما را از گروه جدا کردند و سوار ماشین شدیم، اما هر دو ترجیح می‌دادیم بین گوسفندها باشیم نه بین گرگ‌ها! ۳. صبح روز بعد با صدای همهمه بیرون، سراسیمه، بلند شدیم و برای اینکه از اخبار جدید مطلع شویم از پشت پنجره، بیرون را نگاه کردیم.

کامیونی پر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیرنظامی و پیر و جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت : این چه تقدیر و مصلحتی بود؟ ما آمده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم، آن وقت نجات پیدا کنیم، اسیر شدیم. یعنی خدا، اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می‌کند؟ ۴. از من پرسیدند : کی به کربلا آمدید؟ گفتم : اینجا که کربلا نیست، تنومه است.

گفت : چرا، این راه و این تقدیر، عین کربلاست. *عشق به کربلا و سیدالشهدا شما را به عراق کشانده است.^۱ از طلبه‌ای که نزدیک‌تر بود پرسیدم : «برادران مجروح اینجا نیستند؟» گفت : «نه خواهر، اینجا سالم‌ها را مجروح می‌کنند.»

قلمرو زبانی : ۱. نوع «واو» در سروصدا : میانوند / به محض اینکه : بلافاصله بعد اینکه (پیوند وابسته‌ساز) / امیدیه : شهری در خوزستان ۲. صداقت : راستی، راستگویی / کاشی : کاشانی، اهل کاشان / توی ولایتان : در (حرف اضافه) / ولایت : شهرستان ۳. همهمه : سروصدا / سراسیمه : آشفته و سرگردان / مطلع : آگاه / تقدیر : سرنوشت / *مصلحت : آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد ۴. تنومه : نام شهری در عراق قلمرو ادبی : ۲. گرگ‌ها : استعاره از سربازان عراقی - نماد وحشی‌گری / گوسفند و گرگ : تضاد و تناسب ۴. سالم و مجروح : تضاد / وجود طنز : «نه خواهر، اینجا سالم‌ها را مجروح می‌کنند.» / تشبیه : «این راه و این تقدیر» مانند «کربلا» مفهوم : *تاثیر و جذبه عشق^۱

۱. بچه‌ها را نوبتی و از روی ملاک و معیار خودشان انتخاب می‌کردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می‌کردند. *روی هرکس انگشت حرس‌الخمینی (پاسدار) می‌گذاشتند، او را با پای خودش می‌بردند، اما روی چهار دست و پا و با چهره‌ای خونین و مالین برمی‌گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبود.^۱

۲. بچه‌ها برای اینکه این فضای ظالمانه و دلخراش را قابل تحمل کنند، همه‌چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می‌نشستند توی صف کتک‌خوری، اما اسمش را گذاشته بودند هواخوری. لباس‌های ضخیم و آستین‌بلند را چندتایی تن‌همدیگر می‌کردند که شدت ضربات کابل‌ها را کمتر احساس کنند.

۳. دیوارها تنها شریک و تکیه‌گاه درد و رنج ما بودند؛ دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه‌ای‌رنگ آنها را دانه‌دانه شمرده بودم. دیوارهایی که دیگر همه سایه‌روشن‌هایشان را می‌شناختیم. گویی در و دیوار، بخشی از دارایی ما بود که با ما جابه‌جا می‌شد؛ اما دیوارهای سلول شماره سیزده برای ما آشنا تر و جذاب‌تر بود. هر کاشی، یادگاری از یک عزیز در

قاب بود. یادگاری‌ها با جسمِ تیزی، هنرمندانه با شعرِ لطیف و سوزناک، روی دیوار حَک شده بود. رویِ یکی از کاشی‌ها نوشته شده بود :

قلمرو زبانی : ۱. *ملاک : اصل هر چیز، معیار، ابزار سنجش / *معیار : مقیاس، اندازه [ملاک و معیار : مترادف] / حرس : جمع حارس، نگهبانان، پاسداران / حَرَسِ الخمینی : پاسداران خمینی ۲. ضخیم : کلفت ۳. سلول : زندان انفرادی / قاب : قابِ عکس / حک شده بود : تراشیده شده بود [حک : تراشیدن]

قلمرو ادبی : ۱. انگشت روی کسی گذاشتن : کنایه از انتخاب کردن کسی / او را با پایِ خودش می‌بردند : کنایه از سالم می‌بردند / رویِ چهار دست و پا : کنایه از ناسالم و مجروح ۳. دیوارها، شریک درد و رنج ما بودند ⇨ تشخیص و استعاره : «شریک بودن» برای انسان است - تشبیه : «دیوارها» مانند «شریک» / تشبیه : «در و دیوار» مانند «دارایی» / شعرِ لطیف و سوزناک : حس آمیزی **قلمرو فکری :** ۱. *هرکس را به عنوان پاسدارانِ خمینی انتخاب می‌کردند، او را سالم می‌بردند اما ناسالم و مجروح و با چهرهٔ خونی برمی‌گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبودند.^۱

تابوتِ مرا جایِ بلندی بگذارید تا باد بَرَد سویِ وطن، بویِ تنم را

قلمرو زبانی : تابوت : مفعول / ضمیر «م» در مرا : مضاف الیه (تابوتِ من را) / تا : حرف ربط / باد : نهاد / برد (ببرد) : مضارع التزامی / بو : مفعول / ضمیر «م» در تنم : مضاف الیه (تنِ من) / بیت ۲ جمله / مصراع دوم : شیوهٔ بلاغی **قلمرو ادبی :** سوی و بوی : جناس ناهمسان **قلمرو فکری :** بعد از مرگ، تابوتِ من را در جای بلندی قرار بدهید تا باد، بوی بدنم را به سوی وطن ببرد. **مفهوم :** وطن دوستی - به یاد وطن بودن

۱. در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با هیئتِ صلیبِ سرخ انجام شد. با آمدنِ این هیئت، شور و هیجانِ زیادی در اردوگاه به راه می‌افتاد و فضایِ اردوگاه پُر از پرنده‌هایِ کاغذی می‌شد. اُسرا با این پرنده‌هایِ کاغذی چند ساعتی را به سرزمینِ مادری سفر می‌کردند و همه در حال و هوایِ دیگری سیر می‌کردند.

۲. رئیسِ هیئتِ صلیبِ سرخ گفت : «ما از خانواده‌هایتان برای شما نامه آورده‌ایم. شما می‌توانید پایینِ همین نامه‌ها پاسختان را بنویسید. در هر نامه، بیشتر از بیست و دو کلمه ننویسید؛ فقط با خانواده احوال‌پرسی کنید.»

۳. من هم، تمامِ حواسم به نامه‌ها بود که یک‌باره، چشمم به تکیه‌کلامِ پدرم که صدایم می‌کرد «نور دیده»، روشن شد. دیگر توضیح و ترجمه را نه می‌شنیدم، نه می‌فهمیدم. بی‌اختیار، سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز می‌کردم تا مطمئن شوم درست می‌بینم و درست می‌خوانم. وقتی فهمید نامه‌ای که رویِ دیگر نامه‌هاست، مال من است، آن را به سمتم گرفتم. نامه را گرفتم و بوسیدم؛ گرمایِ دستانش را رویِ کاغذِ نامه حس می‌کردم. به ردِّ قطراتِ اشک که هنگام نوشتن از چشمانش، رویِ نامه چکیده بود، دست می‌کشیدم.

قلمرو زبانی : ۱. *هیئت : گروه، دسته، انجمن / صلیب سرخ : مؤسسه‌ای جهانی که کار آن کمک به آسیب دیدگان است / *اُسرا : جمع اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان / سفر به سرزمینِ مادری : منظور «یاد ایران افتادن» / سیر : رفتن و گردش کردن، راه رفتن **قلمرو ادبی :** ۱. پرنده‌هایِ کاغذی : استعاره از نامه‌ها ۳. نور دیده : استعاره از فرزند / چشم را ریز کردن : کنایه از دقت کردن

۱. نامه بوی پدرم را می‌داد؛ بویِ اسطورهٔ زندگی‌ام را؛ بویِ مهربانی و عشق می‌داد. تمام کلماتی را که پدرم با دستان لرزان نوشته بود، مثل شربتی خنک و گوارا نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم :

۲. «نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم. همه‌جا را گشتم. سراغِ تو را از هرکسی گرفتم. به خدا می‌سپارم تا همیشه زنده باشی».

خدای من! این نامه‌ای است که پدر با دستانِ مهربانش برای من نوشته است؟! باورکردنی نبود....

۳. زمانِ آمارگیریِ لعنتی، برادرها را در گرمایِ پنجاه درجه که خورشید وسطِ آسمان بود، رویِ دو پا می‌نشانند و آنها را با ضربه‌هایِ کابل می‌شمرند. ضربه‌ها با شدتِ هرچه تمام‌تر بر بدن‌هایِ استخوانی‌شان فرود می‌آمد. این نمایشِ مرگبار که هفته‌ای سه بار به مدتِ یک‌ساعت به طول می‌انجامید، به پنج نوبت در هفته تبدیل شده بود.

قلمرو زبانی : ۱. *اسطوره : سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد. / گوارا : خوشمزه و لذیذ ۲. ضمیر «ت» در می‌سپارم : مفعول (تو را)
 قلمرو ادبی : ۱. اسطوره : استعاره از پدر نویسنده / بوی مهربانی و عشق : حس آمیزی [بویایی و انتزاعی] - استعارهٔ مکنیه [«بو» برای «گل» است] / تشبیه : کلمات پدر مانند شربت / تمام کلمات نامه را... نوشیدم : کنایه از نامه را با لذت فراوان خواندم ۲. نور دیده : استعاره از فرزند ۳. بدن‌هایِ استخوانی : کنایه از لاغر / نمایشِ مرگبار : استعاره از «آمارگیری همراه با شکنجهٔ اُسرا»

۱. این‌بار، زیر بغلِ برادرانِ مجروح و معلول را گرفته، آنها را هم بیرون می‌کشیدند و چند نفر دیگر از اُسرایِ سالخورده و قدخمیده هم در جمعِ آنها نشسته بودند. فرماندهٔ اردوگاه در حالی که چند سربازِ کابل به دست، دورِ او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت «لَعْنُ عَلَی الصَّدَام» نوشته شده بود، همراه با فُحش و ناسزاهایی که همیشه وردِ زبانش بود، به بچه‌ها نشان می‌داد.

۲. پیدا بود که این برگهٔ ساختگی، بهانه‌ای برای اذیت و آزارِ بچه‌هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آمادهٔ شَلّاق کرده بودند و در هوایِ داغِ اردوگاهِ «الأنبار» کلاه و لباسِ گرم پوشیده بودند؛ اما آنها با وقاحت همهٔ کلاه‌ها و لباس‌ها را از تنشان بیرون کشیدند. هر لحظه به تعدادِ سربازها اضافه می‌شد. فرماندهٔ اردوگاه کفشش را به جلو دهان برادرها می‌برد که آن را با دندان نگه دارند تا نتوانند ناله کنند. اگر کسی در حینِ شَلّاق خوردن، فریاد می‌زد، ضربه‌ها شدتِ بیشتری می‌گرفت.

۳. خدا را به مُقدّساتِ عالمِ قسم می‌دادیم، همان‌طور که آتش را بر حضرت ابراهیم (ع) سرد کرد، شدتِ این ضربه‌ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد.

قلمرو زبانی : ۱. *معلول : کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است / لَعْنُ عَلَی الصَّدَام : لعنت بر صدام / ورد : ذکر، دعا / ترادف : فُحش و ناسزا ۲. ترادف : اذیت و آزار / الأنبار : نام استان و اردوگاهی در عراق / *وقاحت : بی‌شرمی، بی‌حیایی ۳. مقدّسات : جمع مقدّس، پاک و پاکیزه [در اینجا : امور و اعتقادات پاک دینی]
 قلمرو ادبی : ۱. سالخورده و قدخمیده : کنایه از پیر / ورد زبان بودن : کنایه از تکرار کردن واژه یا جمله‌ای ۳. همان‌طور که آتش را بر حضرت ابراهیم (ع) سرد کرد : تلمیح به داستان حضرت ابراهیم (ع)

۱. در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند، نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می‌کردم، در نگاهش نشانی از خودم می‌یافتم.

۲. تمام توش و توان ما در دوران اسارت، ضربان قلب و سویی چشم ما، به خطوط و سطور این کاغذها و کلمات و نوشته‌ها بسته بود. با کلمات این نامه‌ها راه می‌رفتیم و حرف می‌زدیم و می‌خوابیدیم و زندگی می‌کردیم. *کلمات، آن قدر قدرت داشتند که هم جان می‌دادند و هم جان می‌گرفتند.^۱ کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند و می‌توانستند ما را آرام یا متلاطم کنند و آنجا بود که معجزه کلمه را دریافتم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود.

۳. دریافتم خمیرمایه آدمی، کلمه است. فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم. اما من بی‌ملاحظه، کاغذ را سیاه می‌کردم و می‌دانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می‌شود و آنها با این کلمات زندگی می‌کنند؛ پس هرچه بیشتر، بهتر. چقدر سرگرم این کلمات می‌شدیم؛ سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می‌نوشتیم.

قلمرو زبانی : ۲. *توش : توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار / سو [سوی چشم] : توان بینایی، روشنایی / سطور : جمع سطر، سطرها، خط‌های کتاب و نوشته [ستور : حیوان چهارپا] / ترادف : خطوط و سطور / بسته بود : وابسته بود / متلاطم : ناآرام، آشفته، خروشیدن و به هم خوردن امواج دریا ۳. خمیرمایه : اصل هر چیز، جوهره / بی‌ملاحظه : نسنجیده، با بی‌عقلی / حذف لفظی «این کلمات» و حذف معنایی «باشد» و «است» ➔ پس [این کلمات] هرچه بیشتر [باشد]، بهتر [است].

قلمرو ادبی : ۲. کاغذها : مجاز از نامه‌ها / تشخیص و استعاره مکنیه : حرف زدن و خوابیدن و زندگی با کلمات - کلمات صدا و نگاه دارند / جان : مجاز از قدرت، توان و نیرو / جان می‌دادند و جان می‌گرفتند - آرام و متلاطم : تضاد ۳. سیاه کردن کاغذ : کنایه از نوشتن / ریخته شدن کلمات در جان : استعاره مکنیه - کنایه از تاثیر گذاشتن کلمه

قلمرو فکری : *واژه‌ها آنقدر تاثیرگذار و قوی بودند که هم به ما نیرو می‌دادند و هم نیرو می‌گرفتند^۱ [مفهوم : تاثیرگذاری سخن]

چگونه می‌توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظه‌اش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون می‌کردم و صبح می‌دیدم زنده‌ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم!

*اگرچه این رنج، مرا ساخته و گداخته کرده است، اصلاً حاضر نیستم یک‌قدم از خودم عقب‌نشینی کنم؛^۱ حتی اگر دشمن از خاکم عقب‌نشینی کرده باشد.

قلمرو زبانی : چگونه می‌توانم... بگذرم : استفهام انکاری (نمی‌توانم... بگذرم) / شیون : ناله و زاری، گریه / این رنج : منظور «رنج اسارت» / گداخته : ذوب شده

قلمرو ادبی : تشبیه : «هر لحظه‌اش» مانند «یک مرگ» / هر لحظه‌اش یک مرگ بود : کنایه از هر لحظه اسارت، بسیار سخت بود / بر جنازه خود شیون کردن : کنایه از سخت بودن روزهای اسارت / مرا ساخته و گداخته کرده : کنایه از مرا باتجربه کرده / از خودم عقب‌نشینی کنم : مجاز از اعتقادات خودم / از چیزی عقب‌نشینی کردن : کنایه از دست برداشتن و کنار گذاشتن / خاک : مجاز از سرزمین و کشور

قلمرو فکری : *اگرچه رنج اسارت مرا باتجربه کرده است، ولی اصلاً قبول نمی‌کنم که ذره‌ای از اعتقادات خودم دست بردارم.^۱

به خودم قول دادم، هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه‌های انتظارِ طاقت‌فُرسایِ خانوادهٔ بزرگِ اسیرانِ درد کشیده را فراموش نکنم. اگر فراموش کنیم و دچارِ غفلت شویم؛ دوباره هم گزیده می‌شویم. تاریخِ کشورمان سرشار از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوانِ آن فراموشی را نسلِ دیگری پرداخته است.

یادِ یک نامهٔ تاریخی افتادم که در آن، یکی از سرداران و دلاورانِ وطن نوشته بود : * «هر کرکسی بدون اجازه از بام میهنِ ما بگذرد، باید پَرهایش را به تربیت‌شدگانِ نسلِ ما باج دهد.»^۱
* از اینکه توانسته بودم با رنجِ چهارسالهٔ اسارت‌م، یک پَرِ کرکس را بکنم، خوشحالم.^۲

قلمرو زبانی : * طاقت‌فرسا : بسیار خسته‌کننده و آزاردهنده، کار خارج از طاقت و توان / غفلت : ناآگاهی، بی‌خبری / گزیده : نیش خورده / سرشار : پُر / * تاوان : زیان یا آسیبی که شخص به‌خاطر خطاکاری، بی‌توجهی یا آسیب‌رساندن به دیگران ببیند / * کرکس : پرنده‌ای از ردهٔ لاشخورها / بام : پشت بام / باج : مالیات، خراج
قلمرو ادبی : گزیده شدن : کنایه از آسیب دیدن / کرکس : استعاره از دشمن / بام میهن : اضافهٔ استعاری / باج دادن پَر : کنایه از تسلیم و نابود شدن / پَر کرکس را کندن : کنایه از آسیب زدن به دشمن
قلمرو فکری : * هر دشمنی بدون اجازه از آسمان کشور ما عبور کند، باید به‌وسیلهٔ مردمِ نسلِ ما تسلیم و نابود شود^۱ / * از اینکه توانسته بودم با تحمّل رنجِ چهارسالهٔ اسارت‌م، آسیبی به دشمن بزنم، خوشحالم.^۲

من زنده‌ام : معصومه آباد

➤ درک و دریافت

۱. به اعتقاد شما چگونه می‌توان از ایثارگری آزادگان و جانبازان تجلیل کرد؟ با بزرگداشت آنان و نیز پیروی از راه و عقیدهٔ آنها

۲. ثبتِ خاطراتِ دورهٔ جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی داشته است؟ با زنده نگه داشتن یاد و خاطره دوران دفاع مقدّس و آشنا کردن نسل‌های آینده با این دوران، باعث حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی می‌شود و آثار ادبی زیبایی در حوزه ادبیات انقلاب اسلامی به وجود می‌آید.

فصل ۶ : ادبیّات حماسی / درس دوازدهم : رستم و اشکبوس / قالب : مثنوی / نوع ادبی : ادبیّات حماسی / محتوا : وصف نبرد رستم و اشکبوس / وزن : فعولن فعولن فعولن فعل (رشته انسانی)

سخن بر سرِ پیکارِ میانِ ایرانیان و تُورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمینِ توران بر تختِ پادشاهی نشسته بود. سپاهِ توران به یاریِ سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوانِ سپاهِ توران به میدان می‌آید و مبارز می‌جوید. یکی دو تن از سپاهِ ایران پای به میدان می‌نهند، امّا سرانجام، رستم پیاده به میدان می‌رود. نبردِ رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبردِ تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.

قلمرو زبانی : پیکار : جنگ / توران : سرزمین تور، سرزمینی در آن سوی رود جیحون تا دریاچهٔ آرال [جنگ‌های ایران و توران، بخش مهمّ داستان‌های ملی ایران را تشکیل می‌دهد] / کیخسرو : سومین پادشاه ایرانی از سلسلهٔ کیانیان / افراسیاب : پادشاه سرزمین

توران / می تازد : حمله می کند / می خواند : [در اینجا] دعوت می کند / طنز : شعر و نثر خنده دار و طعنه آمیز با تمسخر / چالاکی : چابکی، زرنگی / زبان آوری : سخنوری، شیوا سخن گفتن / آمیختن : ترکیب و مخلوط کردن
 قلمرو ادبی : بر تخت نشست : کنایه از پادشاه شد / پای به میدان می نهند : کنایه از وارد جنگ می شوند

۱. خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

قلمرو زبانی : ① خروش : بانگ و فریاد (نهاد) / سواران : سواران جنگجو (مضاف الیه) / تغییر شکل نوشتاری واژه «اسپ» : اسب (معطوف به مضاف الیه) / دشت : منظور میدان جنگ ② *بهرام : سیاره مریخ / *کیوان : سیاره زحل (معطوف به متمم) / همی برگذشت : بالا می رفت، عبور می کرد (ماضی استمراری در قدیم) / نوع هر دو «واو» : عطف / بیت یک جمله
 قلمرو ادبی : سواران و اسبان : تناسب / بهرام و کیوان : مجاز از آسمان - تناسب / اغراق : بلندی صدا و گذشتن صدا از آسمان
 قلمرو فکری : فریاد بلند سواران جنگجو و صدای اسبها در میدان جنگ، از سیاره مریخ و زحل هم عبور می کرد.
 مفهوم : شور و غوغا و انبوهی لشکر و شدت جنگ

۲. همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل خروشان دل خاک، در زیر نعل

قلمرو زبانی : ① همه تیغ : شمشیر (گروه نهادی و ترکیب وصفی) / ساعد : بخش بین مچ دست و آرنج (معطوف به نهاد) / لعل : سنگ قرمز قیمتی [اینجا سرخی مدتظر است] مسند ② خروشان : مسند / دل : نهاد / خاک : مضاف الیه / زیر : متمم / نعل : قطعه ای آهنی که به سم اسب می بندند (مضاف الیه) / حذف لفظی فعل اسنادی «بود» در مصراع دوم / مصراع اول و دوم : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله
 قلمرو ادبی : «تیغ و ساعد» مانند «لعل» : تشبیه / ساعد : مجاز از دست / دل خاک : اضافه استعاری و تشخیص / خاک : مجاز از زمین / لعل و نعل : جناس ناقص / ساعد، دل و خون : تناسب / مصراع دوم : کنایه از شدت جنگ
 قلمرو فکری : شمشیر و دستهای جنگجویان به دلیل خون، مانند لعل، سرخ بود و خاک در زیر ضربه های نعل اسبها، خروشنده و نالان بود. ← مفهوم : شدت جنگ

۳. نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

قلمرو زبانی : ① ایچ : هیچ، اصلاً (قید) ← ویژگی سبکی زبان شاهنامه / با : به / روی : چهره (متمم) / خورشید : مضاف الیه / رنگ : نهاد ② آمده [است] : ماضی نقلی / حذف معنایی فعل کمکی «است» / خاک : نهاد / نوع «واو» : عطف / مصراع اول و دوم : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله
 قلمرو ادبی : روی خورشید : اضافه استعاری و تشخیص / رنگ به روی نماندن : کنایه از ترسیدن / مصراع اول و دوم : اغراق / رنگ و سنگ : جناس ناقص / خاک، کوه و سنگ : تناسب / به جوش آمده خاک : استعاره مکنیه [جوشیدن برای آب است] - کنایه از به حرکت و جنبش درآمدن خاک
 قلمرو فکری : خورشید از شدت جنگ، رنگش پرید و ترسید و خاک بر روی کوه و سنگ، به حرکت و جنبش درآمد است.
 [ویژگی خرق عادت] ← مفهوم : شدت و ترسناک بودن جنگ

۴. به لشکر چنین گفت کاموس گرد که گر آسمان را بپاید سپرد

قلمرو زبانی : ① دو تلفظی : چُنین - چِنین / *کاموس : یکی از فرماندهان زیردستِ افراسیاب (نهاد) / *گُرد : دلیر، پهلوان (صفت بیانی) ② که گر : حرف ربط وابسته ساز / نو «را» : مفعولی / نباید : لازم است / *سپردن : طی کردن / مصراع اوّل : شیوهٔ بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : آسمان را سپردن : کنایه از انجام کاری سخت و ناممکن / مصراع دوم : اغراق
قلمرو فکری : کاموسِ پهلوان به لشکرش چنین گفت : که اگر لازم است، [برای شکست ایرانیان] آسمان را هم طی کنید... [موقوف المعانی] ➔ **مفهوم :** انجام کار بسیار سخت و ناممکن

۵. همه تیغ و گرز و کَمند آوريد به ایرانیان، تَنگ و بَند آوريد

قلمرو زبانی : ① همه : نهاد / تیغ : شمشیر (مفعول) / گرز : کوپال، نوعی ابزار جنگی قدیمی / کمند : ریسمان و طنابی برای اسیر کردن انسان یا حیوان / نوع «واو» : عطف ② تنگ : مفعول / بند : زنجیر و ریسمانی برای بستن پای اسیران / نوع «واو» : عطف / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : تیغ و گرز و کمند و بند : تناسب / تیغ و گرز و کمند : مجاز از تمام ابزار جنگی / تنگ آوردن : کنایه از سخت گرفتن و در تنگنا قرار دادن / بند آوردن : کنایه از اسیر کردن
قلمرو فکری : همگی شمشیر و کوپال و ریسمان بیاورید و ایرانیان را در تنگنا قرار دهید و اسیر کنید.
مفهوم : سخت گرفتن بر ایرانی‌ها و اسارت آنان

۶. دلیری کجا نامِ او آشکبوس همی بر خروشید، برسانِ کوس

قلمرو زبانی : ① دلیر : فرد شجاع و دلاور (نهاد جملهٔ دوم) / کجا : که (حرف ربط وابسته ساز) / نامِ او : نهاد / اشکبوس : پهلوانی تورانی از شهر کوشان که به کمک افراسیاب آمد و به دست رستم کشته شد (مسند) / حذف معنایی فعل اسنادی «بود» در مصراع اول ② همی بر خروشید : فریاد می کشید (برمی خروشید : ماضی استمراری) / برسان : مانند (حرف اضافه) / *کوس : طبل (متمم) / مصراع دوم : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : «اشکبوس» برسانِ «کوس» بر خروشید : تشبیه / طبل بر خروشید : تشخیص
قلمرو فکری : پهلوانِ شجاعی که نامش اشکبوس بود، مانند طبلِ جنگی، فریاد می کشید.

۷. بیامد که جوید ز ایران، نَبرد سرِ هم نبرد آندَر آرد به گرد

قلمرو زبانی : ① بیامد : ماضی ساده / که : حرف ربط / جوید : پیدا بکند، طلب بکند / نبرد : جنگ (مفعول) ② سر : مفعول / هم نبرد : حریف (مضاف الیه) / گرد : خاک (متمم) / جملهٔ دوم و سوم : شیوهٔ بلاغی / بیت ۳ جمله
قلمرو ادبی : ایران : مجاز از سپاه ایران / نبرد (مصراع اوّل) : مجاز از حریف / سر کسی را به گرد آوردن : کنایه از شکست دادن
قلمرو فکری : اشکبوس آمد که از سپاه ایران حریفی پیدا کند و حریف را شکست بدهد. [ویژگی ملی حماسه : مبارز طلبیدن]
مفهوم : حریف طلبیدن و قدرت نمایی

۸. بَشْد تیز، رُهّام با خود و گبر همی گردِ رزم اندر آمد به ابر

قلمرو زبانی : ① بشد : رفت (غیراسنادی) / *تیز : تند و سریع (قید) / رُهام : پسر گودرز، پهلوان ایرانی (نهاد) / *خود : کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می‌گذارند (متمم) / *گبر : نوعی جامه جنگی، خِفَتان، زره / نوع «واو» : عطف ② گردِ رزم : گروه نهادی / ابر : متمم / هر دو مصراع : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : ابر : مجاز از آسمان / گرد رزم به ابر آمد : اغراق در بلند شدن خاک تا آسمان - کنایه از سرعت اسب و شدت جنگ / گبر و ابر : جناس ناقص / خود، گبر و رزم : تناسب

قلمرو فکری : رُهام سریع با کلاه جنگی و زره به میدان جنگ رفت. گرد و خاک جنگ به آسمان بلند شد. [لویژگی قهرمانی حماسه] ⇐ **مفهوم :** شدت جنگ و سرعت اسب سواری رُهام

۹. بر آویخت رُهام با اشکبوس برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

قلمرو زبانی : بر آویخت : جنگید، درگیر شد / رُهام : نهاد / برآمد : بلند شد، برخاست / سپه : مخفف «سپاه» (متمم) / بوق : شیپور جنگ (نهاد) / *کوس : طبل / نوع «واو» : عطف / بیت ۲ جمله / دو مصراع : شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : هر سپه - دو سپه

قلمرو ادبی : بوق و کوس : تناسب / بوق و کوس : مجاز از صدای بوق و کوس

قلمرو فکری : رُهام با اشکبوس درگیر شد و صدای شیپور و طبل از هر دو سپاه بلند شد. ⇐ **مفهوم :** جنگ و درگیری

۱۰. به گرزِ گران، دست بُرد اشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

قلمرو زبانی : ① گرز : کوپال / گران : سنگین / اشکبوس : نهاد / مصراع اول : شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : گرزِ گران ② زمین : نهاد / آهنین : مسند / سپهر : آسمان (نهاد) / *آبنوس : درختی است که چوب سیاه‌رنگ آن سخت و صیقل‌پذیر است؛ (مسند) / حذف لفظی فعل اسنادی «شد» بعد از آبنوس / مصراع دوم : شیوه عادی / بیت ۳ جمله

قلمرو ادبی : زمین آهنین شد : ۱. تشبیه : زمین مانند آهن ۲. کنایه از زمین سفت و سخت شد / سپهر آبنوس شد : ۱. تشبیه : سپهر مانند آبنوس ۲. کنایه از آسمان، تیره و پر از گرد و غبار شد / مصراع دوم : اغراق / زمین و سپهر : تضاد - تناسب / آبنوس : مجازاً تیره و سیاه

قلمرو فکری : اشکبوس کوپال سنگین خود را به دست گرفت. [برای تحمل ضربه‌ها] زمین مثل آهن، سخت شد. آسمان مثل آبنوس، سیاه و پر از گرد و غبار شد. ⇐ **مفهوم :** قدرتمندی اشکبوس

۱۱. بر آهیخت رُهام، گرزِ گران غمی شد ز پیکار، دستِ سران

قلمرو زبانی : ① بر آهیختن : بلند کردن، برکشیدن، بیرون کشیدن شمشیر و مانند آن / رُهام : نهاد / گرزِ گران : گروه مفعولی و ترکیب وصفی ② غمی : در اینجا «خسته» (مسند) / پیکار : جنگ (متمم) / سران : بزرگان، پهلوانان (منظور رُهام و اشکبوس) / دستِ سران : گروه نهادی و ترکیب اضافی / هر دو مصراع : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : گران و سران : جناس ناقص / گرز و پیکار : مراعات نظیر

قلمرو فکری : رُهام، گرز سنگین را بیرون کشید و بلند کرد. دست پهلوانان از جنگ با گرزهای سنگین، خسته شد.

مفهوم : شدت جنگ و نفس‌گیر بودن آن

۱۲. چو رُهام گشت از گُشانی، ستوه بیچید زو روی و شد سوی کوه

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که (حرف ربط) / رُهام : نهاد / گشت : فعل اسنادی / کُشانی : لقب اشکبوس (متمم) / *سُتوه : خسته، درمانده، رنجور (مسند) ② روی پیچیدن : روی برگرداندن / زو : از او / شد : رفت (غیراسنادی) / سوي کوه : گروه قیدی و ترکیب اضافی / نوع «واو» : حرف ربط / بیت ۳ جمله / هر سه جمله : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : روی پیچیدن : کنایه از فرار کردن / روی و سوی : جناس ناقص / واج آرای مصوّت بلند «و»

قلمرو فکری : وقتی رُهام از جنگ با اشکبوس درمانده و خسته شد، از او روی برگرداند و به سمت کوه رفت.

مفهوم : فرار و قبول شکست و ناتوانی در جنگ

۱۳. ز قلب سپاه آندَر آشفت طوس بَرَد اسپ، کاید بَر اشکبوس

قلمرو زبانی : ① قلب سپاه : مرکز سپاه (گروه متممی و ترکیب اضافی) / اندر آشفت : خشمگین شد / طوس : پسر نوذر و فرمانده سپاه ایران (نهاد) ② تغییر شکل نوشتاری «اسپ» : اسب (مفعول) / کاید : که بیاید / که : حرف ربط وابسته ساز / بر : نزد، پیش / بَر اشکبوس : گروه قیدی و ترکیب اضافی / بیت دارای ۳ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : بزد اسپ : کنایه از اسب را به حرکت درآورد

قلمرو فکری : طوس در مرکز سپاه، [از فرار رُهام] خشمگین شد. اسب را به حرکت درآورد که [برای جنگیدن] نزد اشکبوس بیاید. / مفهوم : خشم و حمله

۱۴. تَهْمَتَن بر آشفت و با طوس گفت که رُهام را جام باده است جُفت

قلمرو زبانی : ① تهمتَن : قوی هیکل، لقب رستم (نهاد) / بر آشفت : عصبانی شد / با : به (حرف اضافه) ② جام : ظرف شراب / باده : شراب / جام باده : گروه نهادی / نوع «را» : فک اضافه (جُفت رُهام) / جُفت : همدم، همنشین (مسند) / رُهام : مضاف الیه / بیت ۳ جمله / مصراع دوم : شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : جام باده - جُفت رُهام

قلمرو ادبی : جام باده، جُفت رُهام است : ۱. تشخیص : جُفت کسی بودن، برای انسان است ۲. کنایه از اهل عیش و نوش و تفریح بودن / جام و باده : تناسب / گفت و جفت : جناس ناقص

قلمرو فکری : رستم خشمگین شد و به طوس گفت : که رُهام، اهل شراب و خوش گذرانی است و مردِ جنگ نیست.

مفهوم : نکوهش شراب خواری و خوشگذرانی رُهام (طنز در مصراع دوم)

۱۵. تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون، پیاده گنم کارزار

قلمرو زبانی : ① تو : نهاد (مرجع : طوس) / قلب سپه : مرکز سپاه (گروه مفعولی) / به آیین : منظم (قید) / بدار : نگه دار، حفظ کن ② من : نهاد (مرجع : رستم) / اکنون - پیاده : قید / کارزار : جنگ (مفعول) / بیت ۲ جمله / مصراع دوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : سپه و کارزار : مراعات نظیر

قلمرو فکری : تو مرکز سپاه را منظم نگه دار. من اکنون، پیاده با اشکبوس جنگ می کنم.

۱۶. کمان به زه را به بازو فگند به بند کمر بر، بَرَد تیر چند

قلمرو زبانی : ① *زه : چَلَّه کمان، وَتَر [به زه : آماده] / کمان به زه : مفعول و ترکیب وصفی / فگند : انداخت ② به بند کمر بر : دو حرف اضافه برای یک متمم ➡ بند کمر : متمم و ترکیب اضافی / بِزَد : قرار داد، نصب کرد / تیر چند : چند تیر (مفعول و ترکیب وصفی) / بیت ۲ جمله / مصراع دوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : کمان به زه : کنایه از کمان آماده / کمان، زه، تیر - بازو و کمر : تناسب / واج آرای «ب» / بند و چند : جناس ناقص
قلمرو فکری : رستم کمان آماده تیراندازی را به بازو انداخت و چند تیر در کمر بند خود قرار داد. ➡ **مفهوم :** آماده جنگ شدن

۱۷. خروشید : کای مردِ رزم آزمای هَمآوردت آمد، مشو بازِ جای

قلمرو زبانی : ① خروشید : فریاد زد / کای : مخفّف «که ای» ➡ که : حرف ربط - ای : حرف ندا / مرد : منادا [منظور : اشکبوس] / رزم آزمای : جنگجو / ترکیب وصفی : مردِ رزم آزمای ② *هماورد : حریف، رقیب (نهاد) / ضمیر «ت» در همآوردت : مضاف الیه [مرجع : اشکبوس] / مشو : نرو (غیراسنادی) / باز : به طرف (حرف اضافه) / جای : متمم / بیت ۴ جمله / جمله چهار : شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : مشو بازِ جای : کنایه از فرار نکن

قلمرو فکری : رستم فریاد زد : که ای مرد جنگجو! حریفت به میدان آمد، فرار نکن! ➡ **مفهوم :** مبارز طلبی و رجزخوانی رستم

۱۸. گشانی بخندید و خیره پماند عَنان را گِران کرد و او را بخواند

قلمرو زبانی : ① گشانی : نهاد / خیره : متعجب، شگفت زده ② *عَنان : افسار، دهانه (مفعول) / گِران : سنگین (مسند) / مرجع «او» : رستم / بخواند : صدا زد / بیت ۴ جمله به شیوه عادی / نوع هر دو «واو» : حرف ربط / نوع هر دو «را» : مفعولی
قلمرو ادبی : عَنان را گِران کردن : کنایه از متوقف کردن و ایستادن، کشیدن افسار اسب
قلمرو فکری : اشکبوس خندید و متعجب ماند. اسبش را متوقف کرد و رستم را صدا زد.
مفهوم : شگفت زدگی و متوقف کردن اسب [حالت تمسخر در مصراع اول]

۱۹. بدو گفت خندان : که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

قلمرو زبانی : ① بدو : به او ➡ او : متمم (مرجع : رستم) / خندان : قید / که : حرف ربط / نام تو : نهاد و ترکیب اضافی ② نوع «را» : حرف اضافه [برای تن بی سرت] / تن : متمم - بی سر : صفت بیانی / ضمیر «ت» در بی سرت : مضاف الیه / که : چه کسی (ضمیر پرسشی) ➡ نقش دستوری : نهاد
قلمرو ادبی : مصراع دوم : کنایه از تهدید رستم به مرگ / تن و سر : تناسب / که و که : جناس تام / خندان و گریست : تضاد
قلمرو فکری : اشکبوس با خنده به رستم گفت : که نام تو چیست؟ چه کسی برای تن بی سرت گریه خواهد کرد؟
مفهوم : تهدید به مرگ [تمسخر و طنز و رجزخوانی]

۲۰. تَهْمَن چُنین داد پاسخ که نام چه پُرسی کزین پس نبینی تو کام

قلمرو زبانی : ① تَهْمَن : قوی هیکل، لقب رستم (نهاد) / که : حرف ربط / نام : مفعول ② چه : چرا / پُرسی : می پُرسی / کزین پس : مخفّف «که از این به بعد» ➡ که : حرف ربط وابسته ساز / تو : نهاد [مرجع : اشکبوس] / *کام : مراد، آرزو، قصد، نیت (مفعول) / بیت ۳ جمله / جمله ۱ و ۳ : شیوه بلاغی / نام چه پُرسی : استفهام انکاری (نامم را نپرس)
قلمرو ادبی : نام و کام : جناس ناقص / تو کام نبینی : کنایه از به آرزویت نمی رسی / دیدن کام : حس آمیزی / پاسخ و پُرسی : تضاد

قلمرو فکری : رستم این گونه پاسخ داد : که چرا نام مرا می‌پرسی؟ زیرا که از این به بعد، تو به آرزویت نمی‌رسی. [آرزوی اشکبوس، کُشتن رستم است] ➡ **مفهوم :** تهدید به مرگ [تمسخر و طنز و رجزخوانی]

۲۱. مرا مادرم نام، مرگِ تو کرد / زمانه مرا پُتکِ ترگِ تو کرد

قلمرو زبانی : ① نوع «را» : فک اضافه (نام مرا) ➡ نام : مفعول - من : مضاف الیه / مادر : نهاد / ضمیر «م» در مادرم : مضاف الیه (مرجع : رستم) / مرگ : مسند / تو : مضاف الیه (مرجع : اشکبوس) / مصراع اول : شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : مادرم، نام من، مرگِ تو ② زمانه : روزگار (نهاد) / «من» در «مرا» : مفعول / نوع «را» : مفعولی / *پُتک : چکش بزرگ فولادین، آهن کوب (مسند) / *تَرگ : کلاه خود / هر دو «کرد» : فعل اسنادی / ترکیب اضافی : پُتکِ ترگ، ترگِ تو

قلمرو ادبی : مصراع دوم : ۱. تشبیه : من مانند پُتک ۲. تشخیص : زمانه مانند انسانی مرا پتک ترگ تو کرد ۳. کنایه از عامل مرگ و کشتن کسی بودن / تَرگ : مجاز از سر / مرگ و تَرگ : جناس ناقص / واج آرای «م»

قلمرو فکری : مادرم، نام مرا «مرگِ اشکبوس» گذاشت. روزگار، من را مانند پُتکی برای کوبیدن بر کلاه خود تو قرار داد. [یا : روزگار، من را وسیله کشتن تو قرار داد.] ➡ **مفهوم :** تهدید به مرگ [تمسخر و طنز و رجزخوانی]

۲۲. گشانی بدو گفت : بی‌بارگی / به گشتن دهی سر به یکبارگی

قلمرو زبانی : ① بدو : به او (مرجع «او» : رستم) ➡ به : حرف اضافه - او : متمم / *بارگی : اسب، باره / بی‌بارگی : بدون اسب (قید) ② دهی : می‌دهی / سر : مفعول / به یکبارگی : ناگهانی، فوراً (قید) / بیت ۲ جمله / جمله دوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : سر : مجاز از وجود / بیت دارای تمسخر و طنز و رجزخوانی است

قلمرو فکری : اشکبوس به رستم گفت : بدون اسب، فوراً خودت را به کشتن می‌دهی! ➡ **مفهوم :** تهدید به مرگ

۲۳. تَهْمَن چنین داد پاسخ بدوی : / که ای بی‌هده مردِ پرخاشجوی

قلمرو زبانی : ① تهمتن : قوی هیکل، لقب رستم (نهاد) / چنین : قید / بدوی : به او (مرجع : اشکبوس) / مصراع اول : شیوه بلاغی ② بی‌هده : مخفف «بی‌هوده»، باطل، بی‌فایده (صفت بیانی) / مرد : منادا / پرخاشجوی : جنگجو (صفت بیانی) / بی‌هده مردِ پرخاشجوی : مردِ پرخاشجوی بی‌هده (گروه منادایی) / ترکیب وصفی : ۱. مردِ پرخاشجوی ۲. مردِ بی‌هده (ترکیب وصفی مقلوب)

قلمرو فکری : رستم اینگونه به اشکبوس پاسخ داد : که ای مردِ جنگجویِ ناحق و باطل... [موقوف المعانی با بیت بعد]

۲۴. پیاده، ندیدی که جنگِ آوَرَد / سرِ سرکشان، زیرِ سنگِ آوَرَد؟

قلمرو زبانی : ① پیاده : قید / پیاده ندیدی.. : استفهام تاکیدی (حتمأ دیدی) ② سر : مفعول / سرکش : فرد نافرمان و قوی [مضاف الیه] / بیت ۳ جمله / هر سه جمله : شیوه عادی / سرِ سرکشان : ترکیب اضافی

قلمرو ادبی : سر زیر سنگ آوردن : کنایه از شکست دادن و کشتن / جنگ و سنگ : جناس ناقص / بیت طنز و رجزخوانی دارد

قلمرو فکری : آیا ندیدی که کسی پیاده بجنگد و افراد نافرمان و نیرومند را شکست بدهد؟ ➡ **مفهوم :** تهدید به مرگ

۲۵. هم‌اکنون تو را، ای نَبَرده سوار / پیاده بیاموزمَت کارزار

قلمرو زبانی : ① هم‌اکنون : قید / نوع «را» : حرف اضافه (به تو) ⇐ مرجع «تو» : اشکبوس / نبرده : جنگجو / نبرده سوار (سوار نبرده) : گروه منادایی / ترکیب وصفی مقلوب : سوار نبرده [منظور : اشکبوس] ② پیاده : قید / ضمیر «ت» در بیاموزت : به تو (متمم) / کارزار : جنگ (مفعول) / شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : سوار و پیاده : تضاد / بیت دارای طنز و رجزخوانی است

قلمرو فکری : ای سوار جنگجو! هم‌اکنون پیاده، جنگیدن را به تو آموزش می‌دهم. ⇐ **مفهوم :** تحقیر اشکبوس و قدرت نمایی

۲۶. پیاده مرا زان فرستاد، طوس که تا اسب پستت‌ام از اشکبوس

قلمرو زبانی : ① پیاده : قید / نوع «را» : مفعولی / زان : به آن دلیل / طوس : نهاد ② که تا : پیوند وابسته‌ساز / اسب : مفعول / پست‌انم : بگیرم / بیت ۲ جمله / هر دو مصراع : شیوه بلاغی / بیت دارای طنز و تمسخر و رجزخوانی است

قلمرو فکری : طوس، من را به این دلیل پیاده به جنگ فرستاد که تا اسب را از اشکبوس بگیرم. ⇐ **مفهوم :** تحقیر اشکبوس

۲۷. کُشانی بدو گفت : با تو سلیح نبینم همی جز فُسوس و مزیح

قلمرو زبانی : ① مرجع «او» در «بدو» : رستم / تو : متمم (مرجع : رستم) / *سلیح : افزار جنگ، مُمال سلاح (مفعول) ② نبینم همی : نمی‌بینم (مضارع اخباری) / جز : حرف اضافه / فسوس : مسخره کردن، ریشخند (متمم) / *مزیح : مُمال مزاح، شوخی (معطوف به متمم) / نوع «واو» : عطف / بیت ۲ جمله / جمله دوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : «فسوس و مزیح» مانند «سلیح» : تشبیه / بیت دارای طنز و تمسخر است

قلمرو فکری : اشکبوس به رستم گفت : من همراه تو سلاحی جز مسخره کردن و شوخی نمی‌بینم.

۲۸. بدو گفت رستم که تیر و کمان ببین تا هم‌اکنون، سر آری زمان

قلمرو زبانی : ① مرجع «او» در «بدو» : اشکبوس / رستم : نهاد / که : حرف ربط / تیر : مفعول / کمان : معطوف به مفعول ② تا : حرف ربط / سر آوردن : به پایان رسیدن / زمان : عمر (مفعول) / بیت ۳ جمله / جمله اول و سوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : سر آوردن زمان : کنایه از پایان عمر و فرا رسیدن مرگ / کمان و زمان : جناس ناقص / تیر و کمان : تناسب

قلمرو فکری : رستم به اشکبوس گفت : که تیر و کمان من را نگاه کن تا هم‌اکنون عمرت به پایان برسد. ⇐ **مفهوم :** تهدید به مرگ - قدرت تیراندازی رستم [رجزخوانی و تحقیر اشکبوس]

۲۹. چو نازش به اسبِ گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که (حرف ربط وابسته‌ساز) / ناز : افتخار کردن (مفعول) / ضمیر «ش» در نازش : مضاف الیه (ناز او) / گرانمایه : ارزشمند، قیمتی (صفت بیانی) / ترکیب اضافی : نازش / ترکیب وصفی : اسبِ گرانمایه ② نوع «را» : مفعولی / به زه : مسند / نوع «واو» : حرف ربط / اندر کشید : کشید / بیت ۳ جمله به شیوه عادی

قلمرو ادبی : کمان را به زه کرد : کنایه از کمان را آماده تیراندازی کرد / کمان و زه : تناسب

قلمرو فکری : وقتی که رستم، افتخار اشکبوس به اسب ارزشمندش را دید، کمان را آماده تیراندازی کرد و کشید.

مفهوم : آماده تیراندازی شدن

۳۰. یکی تیر زد برِ اسبِ اوی که اسبِ اندر آمد ز بالا به روی

قلمرو زبانی : ① یکی تیر : مفعول و ترکیب وصفی / بر (اول) : حرف اضافه / بر (دوم) : سینه، پهلوی (متمم) / اسپ : مضاف الیه / اوی : مضاف الیه (مرجع «او» : اشکبوس) ② که : حرف ربط / اسپ : نهاد / اندرآمد : پایین آمد، فرود آمد / به : با (حرف اضافه) / روی : چهره، صورت / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : بر و بر : جناس تام / اوی و روی : جناس ناقص / از بالا به روی اندرآمدن : کنایه از سرنگون شدن / بر و روی : تناسب

قلمرو فکری : رستم یک تیر به پهلوی اسپ اشکبوس زد که اسپ سرنگون شد و با صورت به زمین افتاد.

۳۱. بخندید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیشِ گرانبایه جُفت

قلمرو زبانی : آواز : صدای بلند / جُفت : همنشین، همدم / گرانبایه : ارزشمند / به پیش : حرف اضافه / جُفت : متمم / گرانبایه جُفت : جُفتِ گرانبایه (ترکیب وصفی مقلوب) ⇐ منظور : اسپ اشکبوس / بیت ۳ جمله / جمله ۱ و ۳ : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : گفت و جفت : جناس ناقص / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری : رستم خندید و با صدای بلند گفت : که کنار همدمِ ارزشمندت بنشین! ⇐ **مفهوم :** تمسخر و تحقیر اشکبوس

۳۲. سِزَد گرِ بداری، سرش در کنار زمانی برآسایی از کارزار

قلمرو زبانی : ① سزد : شایسته است / گر : اگر (حرف ربط وابسته ساز) / بداری : نگه داری / سر : مفعول / ضمیر «ش» در سرش : مضاف الیه (سر او را) / مرجع ضمیر «ش» : اسپ اشکبوس / کنار : آغوش (متمم) ② زمانی : مدتی (قید) / برآسایی : استراحت کنی، آسوده شوی / کارزار : جنگ / بیت ۳ جمله / جمله ۲ و ۳ : شیوه بلاغی

قلمرو فکری : شایسته است اگر سرِ اسپ را در آغوش نگه داری و مدتی از جنگیدن آسوده شوی و استراحت کنی. ⇐ **مفهوم :** تمسخر و تحقیر اشکبوس [بیت طنز دارد]

۳۳. کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی، لرز لرزان و رُخ، سندروس

قلمرو زبانی : ① کمان : مفعول / به زه : مسند / زود : قید / اشکبوس : نهاد ② رُخ : چهره / *سندروس : صمغی زردرنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می شود [در اینجا منظور «زردی» است] / شیوه بلاغی / مصراع دوم : قید

قلمرو ادبی : کمان را به زه کرد : کنایه از کمان را آماده تیراندازی کرد / رخ مثل سندروس : تشبیه / سندروس شدن رخ : کنایه از ترسیدن / تنی لرز لرزان : کنایه از ترس و وحشت / تناسب : تن و رُخ - کمان و زه

قلمرو فکری : اشکبوس زود کمان را آماده تیراندازی کرد درحالی که بدنش از ترس می لرزید و چهره اش مثل سندروس، زرد شده بود.

مفهوم : ترس اشکبوس از قدرت جنگاوری رستم

۳۴. به رستم بر، آنگه ببارید تیر تَهْمَن بدو گفت : بر خیره خیر

قلمرو زبانی : به رستم بر : دو حرف اضافه برای یک متمم / مرجع «او» در بدو : اشکبوس / خیره خیر : بیهوده [بر خیره خیر : قید] / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : باریدن تیر : ۱. کنایه از پرتاب تیرهای فراوان ۲. اغراق در تعداد زیاد تیرها ۳. استعاره مکنیه : چون باریدن برای باران است

قلمرو فکری : آنگاه تیرهای زیادی به سوی رستم پرتاب شد. رستم به او گفت : بیهوده... [موقوف المعانی با بیت بعد]

مفهوم : پرتاب تیرهای زیاد

۳۵. همی رَنجه داری تنِ خویش را / دو بازوی و جانِ بداندیش را

قلمرو زبانی : ① رنجه : آزرده، رنجیده / همی رنجه داری : آزار می دهی، رنجیده می کنی (مضارع خبری) / تن : مفعول / خویش : مضاف لیه (مرجع : اشکبوس) / تنِ خویش : ترکیب اضافی ② بازو : مفعول / نوع «واو» : عطف / جان : روح و روان (معطوف به مفعول) / بداندیش : بدخواه، بدنیت (صفت بیانی) / بیت ۱ جمله / شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : دو بازو، جانِ بداندیش

قلمرو ادبی : تن و جان و بازو : مراعات نظیر / بازو : مجاز از دست

قلمرو فکری : ... تن و دست ها و روح بدخواه خود را آزار می دهی. ➡ **مفهوم :** تلاش بیهوده و رنج دادن خود - تحقیر و تمسخر

۳۶. تَهْمَتَن به بندِ کمر بُرد چنگ / گزین کرد یک چوبه تیر خَدَنگ

قلمرو زبانی : گزین : انتخاب، گزینش / چوبه : واحد شمارش تیر (ممیز) / تیر : مفعول / *خَدَنگ : درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می ساختند (مضاف الیه) / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : چوبه و تیر و خَدَنگ : مراعات نظیر / چنگ : مجاز از دست

قلمرو فکری : رستم، دست به کمر بند خود بُرد و یک چوبه تیر از جنس چوب خَدَنگ انتخاب کرد. ➡ **مفهوم :** آماده تیراندازی شدن

۳۷. یکی تیرِ الماسِ پیکان، چو آب / نهاده بر او چارِ پرّ عقاب

قلمرو زبانی : ① پیکان : قطعۀ نوک تیز سر نیزه و تیر / الماس پیکان : تیری که نوکش مثل الماس، تیز باشد / یکی تیرِ الماسِ پیکان : گروه مفعولی ➡ یک : صفت شمارشی - تیر : مفعول - الماس پیکان : صفت بیانی / چو : مثل (حرف اضافه) / ترکیب وصفی : یکی تیر، تیرِ الماسِ پیکان ② حذف معنایی فعل کمکی «بودند» بعد از «نهاده» / او : متمم (مرجع : تیر) / چارِ پرّ عقاب : گروه مفعولی ➡ چار یا چهار : صفت شمارشی - پرّ : مفعول - عقاب : مضاف الیه / مصراع دوم : شیوه بلاغی / ترکیب اضافی : پرّ عقاب / ترکیب وصفی : چارِ پرّ

قلمرو ادبی : تشبیه : ۱. پیکان مانند الماس بُرنده است ۲. پیکان مانند آب درخشان بود / تناسب : تیر و پیکان - پرّ و عقاب - یک و چار

قلمرو فکری : یک تیر نوک تیز و بُرنده مثل الماس و درخشان مثل آب را گزین کرد که چهار پرّ عقاب را در انتهای آن، قرار داده بودند [تا پس از پرتاب منحرف نشود] ➡ **مفهوم :** توصیف تیر

۳۸. کمان را بِمالید رستم به چنگ / به شَست اندر آورده، تیرِ خَدَنگ

قلمرو زبانی : ① کمان : مفعول / مالیدن : لمس کردن / رستم : نهاد ② شَست : انگشت رانندگی از جنس استخوان که در انگشت شست می کردند و هنگام کمان داری، زه کمان را با آن می گیرند / به شَست اندر : دو حرف اضافه برای یک متمم / تیرِ خَدَنگ : مفعول و ترکیب اضافی / حذف معنایی فعل کمکی «بود» بعد از «آورده» / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : چنگ : مجاز از دست / کمان و تیر : مراعات نظیر / مصراع دوم : کنایه از آماده شدن برای پرتاب تیر

قلمرو فکری : رستم کمان را به دست گرفت و تیر خَدَنگ را در شست گذاشته بود و آماده پرتاب کرده بود. ➡ **مفهوم :** آماده تیراندازی شدن

۳۹. بزدِ برّ و سینه اشکبوس / سپهر آن زمان، دستِ او داد بوس

قلمرو زبانی : ① بر (اوّل) : حرف اضافه / بر (دوم) : پهلوی، سینه (متمم) / نوع «واو» : عطف / سینه : معطوف به متمم / اشکبوس : مضاف الیه / حذف معنایی مفعول (تیر) در مصراع اول ② سپهر : آسمان (نهاد) / مرجع «او» : رستم / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : نسبت دادن «بوسیدن» به آسمان : تشخیص و استعاره / دست بوسیدن : کنایه از تشکر کردن / بر و بر : جناس همسان / مراعات نظیر : بر، سینه، دست / سپهر : مجاز از روزگار

قلمرو فکری : رستم تیر را به پهلوی و سینه اشکبوس زد و آن لحظه آسمان، دست رستم را بوسید و از او تشکر کرد.

مفهوم : کشتن اشکبوس - تشکر از رستم

۴۰. گشائی هم اندر زمان، جان بداد چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

قلمرو زبانی : ① گشائی : نهاد / اندر زمان : فوراً، همان موقع (قید) ② چنان : به شکلی، به گونه‌ای (مسند) / که : حرف ربط / گفتی : انگار (قید) / نژاد : متولد و زاده نشد / بیت ۳ جمله به شیوه عادی

قلمرو ادبی : جان بداد : کنایه از مُرد / گفتی ز مادر نژاد : اغراق

قلمرو فکری : اشکبوس همان لحظه مُرد. به شکلی که انگار اصلاً از مادر زاده نشده بود. ➡ **مفهوم :** مرگ اشکبوس

شاهنامه : فردوسی

➤ کارگاه متن پژوهی درس دوازدهم

قلمرو زبانی

۱. بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.

بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

مرتب شده : رهام، تیز با خود و گبر بشد، گرد رزم به ابر همی اندر آمد. // نثر روان را از جزوه بنویسید

۲. اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.

گَرز = معنا : عمود آهنین، کوپال // شبکه معنایی : تیغ، کمند، خود، ترگ، جنگ

کیوان = معنا : سیّاره زُحل // شبکه معنایی : بهرام، آسمان، سپهر

۳. در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید.

به رستم بر، آنگه ببارید تیر - به بند کمر بر، بزد تیر چند

۴. چند نمونه «ممال» در متن درس بیابید و بنویسید. سلاح = سلیح // مزاح = مزیح

قلمرو ادبی

۱. مفهوم کنایی هر یک از عبارت‌های زیر را بنویسید.

□ **عنان را گران کردن :** کنایه از ایستادن و توقف کردن □ **سر هم‌نبرد به گرد آوردن :** کنایه از شکست دادن و کشتن

حریف

۲. یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس، نمونه‌هایی از این رجزخوانی هستند؟

بیت‌های شماره ۱۹ تا ۲۸ این درس، شامل رجزخوانی پهلوانان سپاه ایران و توران است.

۳. از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.

خروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان، همی برگذشت (برگذشتن خروش سواران و اسبان از بهرام و کیوان)
نماند ایچ با روی خورشید، رنگ / به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ (خورشید بترسد و خاک به جوش آید)
به گرز گران، دست برد اشکبوس / زمین آهنین شد، سپهر آبنوس (زمین مانند آهن شد و آسمان تیره گشت)

۴. در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟ بیت ۱۹ - ۲۱ - ۲۶ - ۳۱

قلمرو فکری

۱. چرا رستم از رهام برآشفت؟ زیرا رهام مرد بزم بود؛ نه اهل رزم! همچنین در جنگ با اشکبوس از رزمگاه فرار کرده بود.
۲. به نظر شما چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟ با توجه به ابیات درس، برای نشان دادن قدرت خود و تحقیر اشکبوس؛ اما علت واقعی، خسته بودن رخس بود.
۳. بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید. اعتماد به نفس / وطن پرستی / غیرت و تعصب / قدرتمندی / شجاعت

۴. از دید جنبه‌های فکری و شخصیتی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟ میهن دوستی / ملی‌گرایی / شجاعت / پهلوانی / عزت نفس / امید و سرزندگی / خردورزی و ...

گنج حکمت : عامل و رعیت / نوع متن : نثر و نظم

۱. ذوالنون مصری پادشاهی را گفت : «شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.»
۲. گفت : «روزی سزای او بدهم.» گفت : «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سِتده باشد.
۳. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟»
۴. پادشاه خجل گشت و دفع مَضَرّت عامل بفرمود در حال.

قلمرو زبانی و ادبی : ۱. ذوالنون مصری : عارف بزرگ قرن سوم هجری / نوع «را» : حرف اضافه (به پادشاهی) ➔ پادشاه : متمم /
*عامل : حاکم، والی / ولایت : سرزمین / رعیت : مردم زیردست / درازدستی : کنایه از ظلم و تجاوز به مال مردم / می‌کند و می‌دارد : سجع / فلان عامل : مفعول و ترکیب وصفی / فلان ولایت : متمم و ترکیب وصفی
۲. سزا : جزا، مجازات / تمام : کاملاً (قید) / سته باشد : گرفته باشد (سِتدن : گرفتن)
۳. *زجر : آزار، اذیت، شکنجه / *مصادره : تاوان گرفتن، جریمه کردن / بازستانی : پس می‌گیری / خزینه : مُمال خزانه، گنجینه / نهی : قرار می‌دهی، می‌گذاری / درویش : فقیر / نوع «را» : حرف اضافه (برای درویش و رعیت) ➔ درویش : متمم - رعیت : معطوف به متمم / سود : مفعول / چه سود دارد؟ : استفهام انکاری (سودی ندارد)
۴. خجل : خجالت زده، شرمنده (مُسند) / دفع : دور کردن / *مَضَرّت : زیان، گزند رسیدن / دفع مَضَرّت عامل : کنایه از برکناری حاکم (گروه مفعولی) / بفرمود : دستور داد / در حال : فوراً (قید)

قلمرو فکری : ۱. ذوالنون مصری به پادشاهی گفت : شنیده‌ام فلان حاکم را که به فلان سرزمین فرستاده‌ای، به اموال مردم تجاوز می‌کند و ستم می‌کند. ۲. پادشاه گفت : روزی او را مجازات می‌کنم. ذوالنون گفت: آری، روزی او را مجازات می‌کنی که مال مردم را کاملاً گرفته باشد. ۳. بعد با شکنجه و جریمه، اموال مردم را از او پس می‌گیری و در خزانه می‌گذاری. این کار، چه سودی برای فقیر و مردم دارد؟ ۴. پادشاه شرمنده شد و فوراً دستور به دور کردن زیان حاکم داد. ➔ **مفهوم :** مجازات به موقع ظالم قبل از زیان رساندن

سرِ گرگ باید هم اوّل بُرید نه چون گوسفندانِ مردم دَرید

قلمرو زبانی : چون : وقتی که (پیوند وابسته‌ساز) / درید : پاره کرد / بیت ۲ جمله / سرگرگ - گوسفندان مردم : گروه مفعولی و ترکیب اضافی
قلمرو ادبی : سر : مجاز از گردن / سر بُردن : کنایه از کُشتن / کلّ بیت : تمثیل (مَثَل یا ضرب المثل) / گرگ و گوسفند : تضاد و تناسب / برید و درید : جناس ناقص

قلمرو فکری : همان ابتدا باید گرگ را کُشت؛ نه زمانی که گوسفندان مردم را درید و نابود کرد.

مفهوم : علاج واقعه و پیشگیری از خطر قبل از وقوع (تناسب با : آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب)

گلستان : سعدی

درس سیزدهم : گردآفرید / قالب : مثنوی / نوع ادبی : ادبیّات حماسی / محتوا : وصف نبرد گردآفرید و سهراب / وزن : فعولن فعولن فعولن فعل (رشته انسانی)

گردآفرید، پهلوان شیرزنِ حماسهٔ ملّی ایران، دختر گُزْدَهَم است. گردآفریدِ دلاور با اینکه در داستان رستم و سهرابِ شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنانِ شاهنامه است. در رهسپاریِ سهراب از تُوران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست‌وجوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرزِ تُوران و ایران، دژی به نام سپیددژ است. گُزْدَهَم که یک ایرانی و پهلوانِ سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابرِ دشمن، پایداریِ سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دلِ همهٔ ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاکِ ایران از این دژ بگذرد.

توضیح نکات : شیرزن : کنایه از شجاع و دلاور [تشبیه درون‌واژه‌ای] / حماسه : شعری داستانی در توصیف پهلوانانِ ملّی ایران / گِیرا : مؤثّر / رهسپاری : راهی بودن، رفتن / *دژ : قلعه / «است» در «دژی به نام سپیددژ است» : وجود دارد [فعل غیراسنادی] / سالخورده : پیر / فرمان می‌راند : حکومت می‌کند / پایداری : مقامت و ایستادگی / سرسختانه : شدید / درآمدن : وارد شدن / خاک : مجاز از سرزمین

در نبردِ میانِ سهراب و هُجیر، سهراب پیروز می‌شود. سهراب نخست می‌خواهد او را بُکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاهِ خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را سراسیمه می‌سازد اما گردآفرید این واقعه را مایهٔ ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبردِ او می‌رود. سهراب برای رویاروییِ آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبردِ میانِ آن دو درمی‌گیرد :

توضیح نکات : نبرد : جنگ / دژنشینان : ساکنان قلعه / سراسیمه : پریشان، آشفته، هراسان / ننگ : رُسوایی، بی‌آبرویی / برمی‌آشوبد : خشمگین می‌شود / رویارویی : مقابله / رزمگاه : میدان جنگ / درمی‌آید : وارد می‌شود / درمی‌گیرد : شروع می‌شود
نکته : با توجه به این دو بند، گردآفرید در این داستان، پهلوانی شجاع و باهوش است.

۱. چو آگاه شد دخترِ گُزْدَهَم که سالارِ آن آنجمن، گشت کم

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که (پیوند وابسته‌ساز) / آگاه : مسند / گُزْدَهَم : پهلوانی ایرانی و فرماندهٔ سپیددژ / دختر گُزْدَهَم : منظور گردآفرید [نهاد و ترکیب اضافی] ② که : پیوند وابسته‌ساز / *سالار : سردار، سپهسالار، آنکه دارای شغلی بزرگ و منصبی

رفیع باشد، حاکم / انجمن : گروه، مجمع، مجلس / سالارِ آن انجمن : گروه نهادی (منظور : هُجیر) / کم : مسند / بیت ۲ جمله به شیوهٔ بلاغی / ترکیب وصفی : آن انجمن / ترکیب اضافی : سالارِ انجمن
 قلمرو ادبی : کم گشت : کنایه از اسیر شد
 قلمرو فکری : وقتی که گردآفرید آگاه شد که سردار آن سپاه (هُجیر) اسیر شد.

۲. زنی بود برسانِ گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

قلمرو زبانی : ① زن : نهاد / برسانِ گردی سوار : گروه مسندی ⇐ برسان : مانند (حرف اضافه) / گرد : پهلوان / سوار : سوارکار / گردی سوار : متمم ⇐ ترکیب وصفی مقلوب : سواری گرد / مصراع اوّل : شیوهٔ بلاغی ② همیشه : قید / به جنگ اندرون : دو حرف اضافه برای یک متمم / اندرون : در / نامدار : مشهور، معروف (مسند) / حذف لفظی فعل «بود» در مصراع دوّم
 قلمرو ادبی : «زن» برسان «گردی سوار» : تشبیه / گرد و سوار و جنگ : تناسب
 قلمرو فکری : این زن مانند سوارکاری پهلوان بود، همیشه در جنگ مشهور بود. [مفهوم : توصیف گردآفرید به پهلوانی و شهرت در جنگ]

۳. کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر چنین ناوَرِد

قلمرو زبانی : ① کجا : در اینجا «که» ⇐ حرف ربط وابسته ساز / نام او : نهاد و ترکیب اضافی (مرجع او : گردآفرید) / گردآفرید : مسند / مصراع اوّل شیوهٔ بلاغی ② زمانه : روزگار (نهاد) / مادر : متمم / چنین : مفعول / ناوَرِد : نیاورد، به دنیا نیاورد
 قلمرو ادبی : زمانه، فرزند به دنیا نیاورد : تشخیص و استعاره / مصراع دوم : کنایه از بی همتا بودن گردآفرید / ویژگی قهرمانی حماسه
 قلمرو فکری : که نام او گردآفرید بود. روزگار چنین دختری را از مادری به دنیا نیاورد. [مفهوم : بی همتا بودن گردآفرید]

۴. چنان ننگش آمد ز کارِ هُجیر که شد لاله رنگش به کردارِ قیر

قلمرو زبانی : ① چنان : قید (دو تلفظی) / ضمیر «ش» : ضمیر مطابقت با نهاد (او ننگش آمد) / مرجع «ش» : گردآفرید / ننگ : شرم، خجالت / ننگ آمد : احساس شرم و خجالت کرد / کارِ هُجیر : متمم و ترکیب اضافی [منظور : شکست هُجیر و اسیر شدن او]
 ② که : حرف ربط / لاله رنگ : رنگ سرخ (نهاد) / ضمیر «ش» : مضاف الیه (لاله رنگ او - مرجع «ش» : گردآفرید) / به کردارِ قیر : گروه مسندی ⇐ به کردارِ : مانند - قیر : متمم / بیت ۲ جمله به شیوهٔ بلاغی
 قلمرو ادبی : «لاله رنگ» به کردار «قیر» : تشبیه / لاله رنگش : تشبیه درون واژه‌ای [رنگ چون لاله او] / لاله رنگش به کردارِ قیر شد : کنایه از شدت خشم و عصبانیت / لاله رنگ و قیر : تضاد / جناس ناقص : رنگ و ننگ
 قلمرو فکری : گردآفرید آن قدر از شکست و اسارت هُجیر، احساس شرم و خجالت کرد که از عصبانیت، رنگ سرخش مانند قیر، سیاه شد. [مفهوم : شرمندگی و خشم گردآفرید]

۵. بپوشید درِ سوارانِ جنگ نبود اندر آن کار، جای درنگ

قلمرو زبانی : ① *درِ : جامهٔ جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره (مفعول) / سواران : سوارکاران (مضاف الیه) / جنگ : مضاف الیه ② نبود : وجود نداشت (غیراسنادی) / اندر : در (حرف اضافه) / آن کار : متمم و ترکیب وصفی / منظور از «آن کار» : «جنگ با سهراب» / درنگ : تأخیر، تعلّل، توقّف / جای درنگ : نهاد و ترکیب اضافی / دو جمله به شیوهٔ بلاغی
 قلمرو ادبی : درِ و جنگ و سوار : مراعات نظیر

قلمرو فکری : گردآفرید زرّه سوارکاران جنگ را پوشید؛ جایی برای تأخیر و درنگ در آن جنگ وجود نداشت. [مفهوم : آماده شدن برای جنگ - درنگ نکردن در جنگ]

۶. فرود آمد از دژ به کردار شیر / کمر بر میان، بادپایی به زیر

قلمرو زبانی : ① فرودآمد : پایین آمد / *دژ : قلعه (متمم) / به کردار : مانند (حرف اضافه) / شیر : متمم ② کمر : کمر بند / میان : کمر (متمم) / *بادپا : اسب تندرونده / کل مصراع دوم : قید
قلمرو ادبی : کمر بر میان : کنایه از آماده / «گردآفرید» به کردار «شیر» : تشبیه / ایهام تناسب «کمر» : ۱. کمر بند ۲. کمر تناسب با میان / شیر و زیر : جناس ناقص / شیر و بادپا : تناسب
قلمرو فکری : گردآفرید مانند شیر از قلعه پایین آمد، درحالی که کمربندی بر کمر و اسب تندرویی در زیر داشت. [مفهوم : شجاعت و آمادگی برای نبرد]

۷. به پیش سپاه اندر آمد چو گرد / چو رعد خروشان یکی ویله کرد

قلمرو زبانی : ① به پیش سپاه اندر : دو حرف اضافه برای یک متمم / پیش : روبه‌رو، جلو / چو : مثل (حرف اضافه) / گرد : گرد و غبار (متمم) ② چو : مثل (حرف اضافه) / رعد : صدای برخورد ابرها، تندر (متمم) / خروشان : نالان، فریادزن (صفت بیانی) / *ویله : صدا، آواز، ناله / ویله کردن : فریاد و نعره زدن، ناله کردن / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : گردآفرید چو گرد - گردآفرید چو رعد : تشبیه / چو گرد آمد : کنایه از سریع آمد / ویله کردن رعد : تشخیص / گرد و کرد : جناس ناقص
قلمرو فکری : گردآفرید سریع به جلوی سپاه سهراب آمد و مانند رعد و برق خروشان فریادی زد ... [مفهوم : حرکت سریع - فریاد]

۸. که گردان کدام‌اند و جنگ‌آوران / دلیران و کارآزموده سران

قلمرو زبانی : ① که : حرف ربط / گردان : پهلوانان، دلیران (نهاد) / کدام : مسند / اند : هستند (فعل اسنادی) / جنگ‌آوران : جنگجویان / نوع «واو» : حرف عطف / مصراع اول : شیوه بلاغی ② دلیران : دلاوران، افراد شجاع (نهاد) / سران : بزرگان، سروران (معطوف به نهاد) / کارآزموده سران : سران کارآزموده [ترکیب وصفی مقلوب] / حذف لفظی «کدام‌اند» در پایان مصراع دوم / نوع «واو» : عطف / گردان و دلیران : ترداد / بیت ۲ جمله
قلمرو ادبی : کارآزموده : کنایه از باتجربه / گردان، جنگ‌آوران، دلیران و سران : تناسب
قلمرو فکری : که پهلوانان، جنگجویان، دلاوران و بزرگان باتجربه شما کدام افراد هستند تا با من بجنگند؟ [مفهوم : حریف طلبیدن گردآفرید - رجزخوانی]

۹. چو سهراب شیراوژن، او را بدید / بخندید و لب را به دندان گزید

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که (حرف ربط وابسته‌ساز) / سهراب : پسر رستم و تهمینه (نهاد) / *شیراوژن : شیرافکن (صفت بیانی) / مرجع «او» : گردآفرید / سهراب شیراوژن : ترکیب وصفی ② گزید : گاز گرفت / نوع «واو» : حرف ربط همپایه ساز / بیت ۳ جمله به شیوه عادی
قلمرو ادبی : *شیراوژن : کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند / لب به دندان گزیدن : کنایه از تعجب کردن / لب، دندان : تناسب

قلمرو فکری : هنگامی که سهراب شیرافکن و دلاور، گردآفرید را دید، خندید و از تعجب، لب را به دندان گرفت. [مفهوم : تعجب سهراب از حریف طلبی گردآفرید]

۱۰. بیامد دمان پیش گردآفرید چو دختِ کمندافکن او را بدید

قلمرو زبانی : ① *دمان : خروشنده، غُرّنده، مهیب، هولناک (قید) / پیش گردآفرید : قید و ترکیب اضافی / مصراع اول : شیوه بلاغی ② چو : وقتی که (حرف ربط وابسته ساز) / دخت : دختر (نهاد) / *کمندافکن : کمند انداز (صفت بیانی) / کمند : ریسمان و طناب برای اسیر کردن / مرجع «او» : سهراب / بیت ۲ جمله / دختِ کمندافکن : ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : کمندافکن : کنایه از جنگجو / موقوف المعانی با بیت بعد

قلمرو فکری : سهراب با حالت خروشنده، پیش گردآفرید آمد؛ وقتی که دختر کمندانداز و جنگجو، سهراب را دید...

۱۱. کمان را به زه کرد و بگشاد بر بُد مرغ را پیش تیرش گذر

قلمرو زبانی : ① کمان : مفعول / نوع «را» : مفعولی / زه : چلّه کمان، وَتر (به زه : مسند) / نوع «واو» : حرف ربط / بر : پهلوی، سینه (مفعول) ② بُد : نبود، وجود نداشت (غیراسنادی) / نوع «را» : حرف اضافه (برای مرغ) < مرغ : پرنده (متمم) / پیش تیر : قید و ترکیب اضافی / ضمیر «ش» : مضاف الیه (پیش تیرِ او) / مرجع «ش» : گردآفرید / گذر : عبور (نهاد) / بیت ۳ جمله / جمله ۲ و ۳ : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : کمان را به زه کرد : کنایه از کمان را آماده کرد / بگشاد بر : کنایه از خودش را آماده تیراندازی کرد / کمان، زه و تیر : تناسب / مصراع دوم : اغراق و کنایه از مهارت در تیراندازی

قلمرو فکری : گردآفرید کمان را آماده تیراندازی کرد و سینه را برای تیراندازی جلو داد. به دلیل مهارت در تیراندازی، پرنده نمی توانست سالم از جلوی تیر او عبور کند. [مفهوم : آمادگی برای تیراندازی و مهارت و سرعت در آن]

۱۲. به سهراب بر، تیرباران گرفت چپ و راست، جنگِ سواران گرفت

قلمرو زبانی : ① به سهراب بر : دو حرف اضافه برای یک متمم / تیرباران : مفعول / گرفت : شروع کرد ② چپ و راست : قید (نوع واو : عطف) / جنگِ سواران : مفعول و ترکیب اضافی / گرفت : شروع کرد / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : چپ و راست : تضاد - مجاز از همه طرف / تیرباران و جنگ : تناسب / باریدن تیر : ۱. کنایه از پرتاب تیر زیاد ۲. اغراق در تعداد زیاد تیرها ۳. استعاره مکنیه : چون باریدن برای باران است

قلمرو فکری : گردآفرید، تیراندازی را به سوی سهراب شروع کرد. از همه طرف، جنگ به شیوه سوارکاران را شروع کرد. [مفهوم : آغاز تیراندازی و جنگ]

۱۳. نگه کرد سهراب و آمدش ننگ برآشت و تیز اندر آمد به جنگ

قلمرو زبانی : ① ضمیر «ش» : ضمیر مطابقت با نهاد (او ننگش آمد) / مرجع «ش» : سهراب / آمدش ننگ (ننگش آمد) : احساس شرم و خجالت کرد ② برآشت : خشمگین شد / تیز : سریع (قید) / اندر آمد : وارد شد، آمد / نوع هر دو «واو» : حرف ربط همپایه ساز / بیت ۴ جمله / جمله ۱ و ۲ و ۴ : شیوه بلاغی **قلمرو ادبی :** ننگ و جنگ : جناس ناقص

قلمرو فکری : سهراب نگاه کرد و از کار گردآفرید، احساس شرم و خجالت کرد. خشمگین شد و سریع به جنگ وارد شد. [مفهوم : واکنش سریع سهراب و ورود به جنگ]

۱۴. چو سهراب را دید گردآفرید که بر سان آتش همی بردمید

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که (حرف ربط) / سهراب : مفعول / گردآفرید : نهاد ② که : حرف ربط وابسته ساز / بر سان : مانند (حرف اضافه) / آتش : متمم / *بردمیدن : خروشیدن، حمله کردن / همی بردمید : ماضی استمراری / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : «سهراب» برسان «آتش» : تشبیه / موقوف المعانی با بیت بعد
قلمرو فکری : وقتی که گردآفرید، سهراب را دید که مثل آتش می خروشید و حمله می کرد...

۱۵. سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پُر از تاب کرد

قلمرو زبانی : ① سر نیزه : مفعول و ترکیب اضافی / سوی سهراب : قید و ترکیب اضافی / کرد : گرفت (غیراسنادی) ② عنان : افسار، دهانه (مفعول) / نوع «واو» : عطف / *سنان : سرنیزه، تیزی هر چیز (معطوف به مفعول) / پُر : مسند / *تاب : چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زُلف می باشد (متمم) / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : عنان و سنان را پُر از تاب کرد : کنایه از آماده حرکت و حمله شد / عنان و سنان : جناس ناقص / نیزه و سنان : تناسب
قلمرو فکری : سر نیزه را طرف سهراب گرفت و افسار اسب و سرنیزه را پیچ و تاب داد و به حرکت درآورد. [مفهوم : حمله گردآفرید]

۱۶. بر آشفت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

قلمرو زبانی : ① بر آشفت : خشمگین شد / نوع «واو» : حرف ربط / چون : مثل (حرف اضافه) / پلنگ : متمم / شد : حرکت کرد (غیراسنادی) ② چو : زمانی که / بدخواه : دشمن، بداندیش (نقش : نهاد - منظور : گردآفرید) / او : مضاف الیه (مرجع : سهراب) / *چاره گر : کسی که با حيله و تدبیر کارها را بسامان کند، مُدبّر (مسند) / بُد : بود (اسنادی) / بیت ۳ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : سهراب چون پلنگ : تشبیه / شد و بُد : جناس ناقص
قلمرو فکری : سهراب خشمگین شد و مثل پلنگ حمله کرد. وقتی که دید دشمن او در جنگ، باتدبیر و ماهر است، [مفهوم : خشم سهراب و مهارت گردآفرید]
 نکته : «شد» در مصراع اول، دو تعبیر دارد : ۱ - فعل اسنادی ۲ غیراسنادی (حرکت کرد)

۱۷. بزد بر کمر بند گردآفرید زره بر برش، یک به یک، بردرید

قلمرو زبانی : ① بزد : ضربه زد، کوبید / کمر بند : متمم / گردآفرید : مضاف الیه ② *زره : جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشند (مفعول) / بر (اول) : حرف اضافه / بر (دوم) : پهلوی، سینه (متمم) / ضمیر «ش» در «برش» : مضاف الیه (مرجع : گردآفرید) / یک به یک : کاملاً، تماماً (قید) / بردرید : پاره کرد / مصراع اول : شیوه بلاغی / بیت ۲ جمله / ترکیب اضافی : کمر بند گردآفرید، برش

قلمرو ادبی : بر (حرف اضافه) و بر (پهلوی و سینه) در «مصراع دوم» : جناس همسان / کمر بند و زره : تناسب
قلمرو فکری : سهراب به کمر بند گردآفرید ضربه زد. لباس جنگی گردآفرید را کاملاً پاره کرد. [مفهوم : ضربه سهراب و شدت جنگ]

۱۸. چو بر زین پیچید گردآفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که / زین : وسیله‌ای از جنس چرم بر روی اسب که بر آن می‌نشینند (متمم) / بیچید : چرخید، [در اینجا] افتاد / گردآفرید : نهاد ② تیغ : شمشیر / یکی تیغ تیز : گروه مفعولی / میان : کمر (متمم) / برکشید : بیرون آورد / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی / ترکیب وصفی : یکی تیغ، تیغ تیز

قلمرو ادبی : تیغ و تیز : جناس ناقص - تناسب / بر زین پیچیدن : کنایه از عدم تعادل و افتادن / ویژگی قهرمانی حماسه

قلمرو فکری : وقتی که گردآفرید بر روی زین اسب چرخید و به زمین افتاد، یک شمشیر تیزی از کمر بیرون آورد.

۱۹. بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسب و برخاست گرد

قلمرو زبانی : ① نیزه او : مفعول و ترکیب اضافی / مرجع «او» : سهراب / به دو نیم : مسند / ترکیب وصفی : دو نیم ② از بر : روی، بالای (حرف اضافه) / تحول شکل نوشتاری «اسب» : اسب / اسب : متمم / نوع واو : حرف ربط / برخاست : بلند شد / گرد : خاک، گرد و غبار (نهاد) / بیت ۴ جمله / جمله ۳ و ۴ در مصراع دوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : نیزه را دو نیم کرد : کنایه از شکستن نیزه / برخاست گرد : کنایه از حرکت و تاختن سریع اسب / کرد و گرد : جناس ناقص / نشست و برخاست : تضاد

قلمرو فکری : ضربه‌ای زد و نیزه سهراب را شکست. گردآفرید روی اسب نشست و از تاخت و تاز سریع اسب، گرد و خاک به هوا بلند شد.

۲۰. به آورد با او بسنده نبود بیچید از روی و برگاشت زود

قلمرو زبانی : *آورد : جنگ، نبرد، کارزار (متمم) / *بسنده : سزاوار، شایسته، کافی، کامل (مسند) / بسنده بودن با چیزی : توانایی مقابله داشتن / ازو : از او / مرجع هر دو «او» : سهراب / روی : چهره (مفعول) / نوع واو : حرف ربط / *برگاشتن : برگردانیدن / زود : قید / بیت ۳ جمله / جمله ۲ و ۳ : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : بسنده بودن با چیزی : کنایه از توانایی مقابله داشتن / روی پیچیدن : کنایه از فرار و عقب نشینی کردن

قلمرو فکری : گردآفرید توانایی جنگ با سهراب را نداشت؛ از او روی برگرداند و سریع به قلعه برگشت. [مفهوم : قبول ضعف و فرار]

۲۱. سپهبد، عنان، اژدها را سپرد به خشم از جهان، روشنایی بُرد

قلمرو زبانی : سپهبد : سردار سپاه (منظور سهراب - نقش : نهاد) / عنان : افسار، دهانه (مفعول) / نوع «را» : حرف اضافه (به اژدها) / اژدها : مار بزرگ افسانه‌ای (متمم) / روشنایی : مفعول / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : اژدها : استعاره از اسب / عنان سپردن : کنایه از رها کردن / عنان به اسب سپردن : کنایه از رها کردن افسار اسب و به سرعت تاختن / مصراع دوم : اغراق - کنایه از تاریک کردن جهان

قلمرو فکری : سردار سپاه، افسار اسب را رها کرد و به سرعت تاخت. با خشم خود، جهان را تیره و تاریک کرد. [مفهوم : تاخت و تاز سریع و خشم سهراب]

۲۲. چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

قلمرو زبانی : ① چو : وقتی که / خروشان : فریادزنان (قید) / تنگ : نزدیک (متمم) / به تنگ اندر : دو حرف اضافه برای یک متمم / ضمیر «ش» در «به تنگ اندرش» : مضاف‌الیه (به تنگ او) > جهش ضمیر ② بجنبید : حرکت کرد / نوع «واو» : حرف

ربط / خود : کلاه‌خود (مفعول) / ضمیر «ش» در «سرش» : مضاف الیه / نهاد دو مصراع : سهراب / مرجع دو ضمیر «ش» : گردآفرید / بیت ۳ جمله / ترکیب اضافی : تنگش، سرش
 قلمرو فکری : وقتی که سهراب، فریادزنان به نزدیک گردآفرید آمد، حرکتی کرد و کلاه جنگی را از سر گردآفرید برداشت.

۲۳. رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد، روی اوی

قلمرو زبانی : ① رها : مسند / بند : متمم / زره : مضاف الیه / موی اوی : نهاد و ترکیب اضافی / بند زره : منظور «بندی که به لباس جنگی وصل است و به هم گره می‌خورند تا زره در تن انسان محکم باشد؛ مثل بند کفش» ② تحوّل شکل نوشتاری «درفشان» : درخشان (مسند) / چو : مثل / خورشید : متمم / روی : چهره / روی او : نهاد و ترکیب اضافی / مرجع هر دو «او» : گردآفرید / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی
 قلمرو ادبی : «روی او» چو «خورشید» : تشبیه / روی، موی، اوی : جناس ناقص / درفشان و خورشید : تناسب
 قلمرو فکری : موی گردآفرید از بند لباس جنگی آزاد شد و بیرون آمد. چهره او مانند خورشید، درخشان و آشکار شد. [مفهوم : نمایان شدن چهره زنانه گردآفرید]

۲۴. بدانست سهراب، کاو دختر است سر و موی او از در افسر است

قلمرو زبانی : ① بدانست : فهمید / کاو : که او / که : حرف ربط - او : نهاد / دختر : مسند ② سر و مو : نهاد و معطوف به نهاد / نوع واو : عطف / او : مضاف الیه / از در : شایسته، سزاوار (مسند) / *افسر : تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی (مضاف الیه) / مرجع هر دو «او» : گردآفرید / بیت ۳ جمله / جمله اول : شیوه بلاغی
 قلمرو ادبی : سر و مو - سر و افسر : تناسب / مصراع دوم : کنایه از گردآفرید لیاقت پادشاهی را دارد
 قلمرو فکری : سهراب فهمید که او دختر است و سر و موی او، شایسته تاج پادشاهی است. [مفهوم : زیبایی و شایستگی گردآفرید]

۲۵. شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه؟!

قلمرو زبانی : ① شگفت آمدش (شگفتش آمد) : تعجب کرد / ضمیر «ش» : ضمیر مطابقت با نهاد (مرجع : سهراب) / ایران سپاه : سپاه ایران (ترکیب اضافی مقلوب) / سپاه : متمم - ایران : مضاف الیه ② چنین دختر : نهاد و ترکیب وصفی / آوردگاه : میدان جنگ / بیت ۳ جمله / جمله ۱ و ۳ : شیوه بلاغی
 قلمرو ادبی : سپاه، آوردگاه : مراعات نظیر
 قلمرو فکری : سهراب تعجب کرد. گفت : از سپاه ایران چنین دختری به میدان جنگ می‌آید! [مفهوم : حیرت سهراب از رویارویی با گردآفرید]

۲۶. ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

قلمرو زبانی : ① *فتراک : ترک‌بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند / پیچان : پیچیده شده (صفت بیانی) / کمند : ریسمان و طنابی برای اسیر کردن (مفعول) / ترکیب وصفی مقلوب : کمند پیچان ② میان : کمر (نهاد) / ضمیر «ش» : مضاف الیه (میان او) / مرجع «ش» : گردآفرید / بند : ریسمان / بیت ۳ جمله / جمله ۱ و ۳ : شیوه بلاغی
 قلمرو ادبی : میان به بند آمدن : کنایه از گرفتار و اسیر شدن / فتراک و کمند و بند : مراعات نظیر
 قلمرو فکری : طناب پیچیده شده را از ترک‌بند اسب باز کرد و به سوی گردآفرید پرتاب کرد و کمر گردآفرید به ریسمان گیر کرد و اسیر شد. [مفهوم : مهارت سهراب در پرتاب کمند و اسارت گردآفرید]

۲۷. بدو گفت کز من رهایی مَجوی چرا جنگ جویی، تو ای ماهِ روی؟

قلمرو زبانی: ① بدو : به او (مرجع «او» : گردآفرید) / کز : که از / مرجع «من» : سهراب / رهایی : نجات، آزادی (مفعول) ② جنگ : مفعول / جویی : می جویی (مضارع اخباری) / تو : نهاد / مرجع «تو» : گردآفرید / ماه روی : زیبارو (منادا) / حذف معنایی «با تو هستیم» بعد از منادا / بیت ۴ جمله / مصراع دوم : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: ماه روی : ۱. تشبیه درون واژه ای (روی : مشبه - ماه : مشبه به) ۲. کنایه از زیباروی

قلمرو فکری: سهراب به گردآفرید گفت : به دنبال رهایی و آزادی از دست من نباش. ای زیبارو، چرا تو دنبال جنگ می باشی؟

[مفهوم : توصیه سهراب به گردآفرید برای جنگ نکردن]

۲۸. نیامد به دایم به سانِ تو گور ز چنگم رهایی نیابی، مشور

قلمرو زبانی: ① هر دو ضمیر «م» : مضاف الیه (دام من - چنگ من) / مرجع ضمیر «م» : سهراب / به سان : مانند (حرف اضافه) / مرجع «تو» : گردآفرید / گور : گورخر (نهاد) ② مشور : تقللاً نکن، تلاش نکن، دست و پا نزن / بیت ۳ جمله / جمله اول : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: به دام آمدن : کنایه از اسیر شدن / «گور» به سان «تو» : تشبیه / گور : مجاز از شکار / جنگ : مجاز از دست / گور و دام : تناسب / دام و رهایی : تضاد

قلمرو فکری: تا کنون شکاری مانند تو، به دام من نیفتاد. از دست من رها و خلاص نمی شوی؛ تقللاً و تلاش نکن.

۲۹. بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره، درمان ندید

قلمرو زبانی: ① گردآفرید : نهاد / کاویخت ⇐ که : حرف ربط - آویخت : [در اینجا] گرفتار شد ② نوع «را» : فک اضافه (درمان آن را) ⇐ درمان : مفعول - آن : مضاف الیه / جز از چاره : مسند ⇐ جز از : حرف اضافه / چاره : تدبیر، مکر و حيله / درمان : راه حل / ندید : ندانست، نپنداشت (فعل اسنادی) / بیت ۳ جمله / جمله ۱ و ۳ : شیوه بلاغی

قلمرو فکری: گردآفرید فهمید که گرفتار شد و راه حل آن گرفتاری را فقط مکر و حيله دانست. [مفهوم : حيله و تدبیر به وقت گرفتاری]

۳۰. بدو روی بنمود و گفت : «ای دلیر میان دلیران به کردار شیر،

قلمرو زبانی: ① بدو : به او (مرجع «او» : سهراب) / روی : چهره (مفعول) / بنمود : نشان داد / نوع «او» : حرف ربط / دلیر : دلاور، پهلوان (منادا) ② به کردار شیر : مسند ⇐ به کردار : مانند (حرف اضافه) - شیر : متمم / حذف معنایی «هستی» در مصراع دوم / بیت ۴ جمله

قلمرو ادبی: سهراب به کردار شیر : تشبیه / دلیر : تکرار / ایهام «روی بنمود» : ۱. او را مورد خطاب قرارداد ۲. چهره اش را نشان داد

قلمرو فکری: گردآفرید به سهراب رو کرد و گفت : ای دلاوری که بین پهلوانان مانند شیر هستی... (موقوف المعانی با بیت بعد) [مفهوم : اعتراف به شجاعت سهراب - چرب زبانی برای رهایی و فریب سهراب]

۳۱. دو لشکر، نظاره برین جنگِ ما برین گرز و شمشیر و آهنگِ ما

قلمرو زبانی: ① دو لشکر : نهاد و ترکیب وصفی (منظور سپاه ایران و توران) / *نظاره : تماشاگر، بیننده (مسند) / برین : بر این / این جنگ : ما : گروه متممی ⇐ این : صفت اشاره - جنگ : متمم - ما : مضاف الیه / حذف معنایی فعل «هستند» ② نوع «او» : عطف / آهنگ : حمله، قصد، اراده (معطوف به متمم) / حذف معنایی «نظاره هستند» در مصراع دوم / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: جنگ، گرز و شمشیر : تناسب

قلمرو فکری: هر دو سپاه، بیننده جنگ ما و کوپال و شمشیر و قصد ما برای حمله هستند.

۳۲. کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پُر از گفت‌وگوی

قلمرو زبانی : ① کنون : اکنون (قید) / من : منظور گردآفرید (نهاد) / گشایم : بگشایم (مضارع التزامی) / چنین : اینگونه (قید) / روی : چهره (مفعول) / نوع «واو» : عطف ② گردد : می‌گردد / پُر : مُسند / گفت‌وگو : بحث (نوع واو : میانوند) / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی **قلمرو ادبی :** روی و موی : جناس ناقص / مصراع دوم : کنایه از شایعه پراکنی **قلمرو فکری :** اکنون اگر من چهره و موی سر را باز بکنم و نشان بدهم [که دختر هستم]، سپاه تو پُر از بحث و گفتگو می‌شود. [مفهوم : تهدید سهراب و فریب دادن او]

۳۳. که با دختری او به دشتِ نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو زبانی : ① که : حرف ربط / او : نهاد (مرجع : سهراب) / دشتِ نبرد : میدان جنگ ② بدین سان : اینگونه (قید) / به ابر اندر : دو حرف اضافه برای یک متمم / گرد : مفعول / بیت یک جمله به شیوه بلاغی **قلمرو ادبی :** ابر : مجاز از آسمان / گرد به ابر آورد : کنایه از جنگ شدید / مصراع دوم : اغراق در شدت مبارزه **قلمرو فکری :** [سپاه تو خواهند گفت] که سهراب با دختری در میدان جنگ، اینگونه به شدت جنگید؟! [مفهوم : تهدید سهراب به تحقیر شدن - فریب دادن سهراب توسط گردآفرید]

۳۴. کنون لشکر و دژ به فرمانِ توست نباید بر این آشتی، جنگ جُست

قلمرو زبانی : ① لشکر : نهاد / نوع «واو» : عطف / *دژ : قلعه / به فرمانِ تو : گروه مسندی / توست : تو است / مرجع «تو» : سهراب ② آشتی : صلح (متمم) / جنگ : مفعول / جُست : طلب کرد **قلمرو ادبی :** آشتی و جنگ : تضاد / لشکر، دژ و جنگ : تناسب / دژ : مجاز از ساکنان قلعه / به فرمان کسی بودن : کنایه از تسلیم شدن و اطاعت از کسی **قلمرو فکری :** اکنون سپاه و ساکنان قلعه، تحت فرمان و تسلیم تو هستند؛ با وجود این صلح و آشتی، نباید دنبال جنگ بود. [مفهوم : صلح جویی - فریب دادن سهراب توسط گردآفرید]

۳۵. عنان را بیپچید گردآفرید سَمندِ سرافراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی : ① عنان : افسار (مفعول) / گردآفرید : نهاد ② *سمند : اسبی که رنگش مایل به زردی باشد؛ زرده (در متن درس، مطلق «اسب» مورد نظر است) / سرافراز : سربلند / سمندِ سرافراز : مفعول و ترکیب وصفی / دژ : قلعه (متمم) / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی **قلمرو ادبی :** عنان را پیچیدن : کنایه از برگشتن و تغییر مسیر دادن / عنان و سمند : تناسب **قلمرو فکری :** گردآفرید افسار اسب را برگرداند و تغییر مسیر داد و اسب سربلندش را به سمت قلعه حرکت داد. [مفهوم : برگشت گردآفرید به سمت قلعه]

۳۶. همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاهِ دژ، گُردَهَم

قلمرو زبانی : ① همی رفت : می‌رفت (ماضی استمراری) / نوع «واو» : حرف ربط / سهراب : نهاد / به هم : با هم، همراه / حذف معنایی «بود» در آخر مصراع اول ② درگاه : جلوی در / گُردَهَم : پهلوانی ایرانی و فرمانده سپیددژ (نهاد) / شیوه بلاغی مصراع دوم **قلمرو فکری :** گردآفرید به سمت قلعه می‌رفت و سهراب با او همراه بود. گُردَهَم به جلوی در قلعه آمد.

۳۷. دَرِ باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته، بر دژ کشید

قلمرو زبانی : ① در : مفعول / *باره : قلعہ، دیوار قلعہ، حصار [معنی دیگر : اسب] / گردآفرید : نهاد ② خسته : مجروح، زخمی / نوع واو : عطف / شیوۀ بلاغی مصراع اول / بیت ۲ جمله / ترکیب وصفی : تن خسته، تن بسته

قلمرو ادبی : خسته و بسته : جناس ناقص / باره و دژ : تناسب / بسته : کنایه از اسیر و ناتوان

قلمرو فکری : گردآفرید در قلعہ را باز کرد و تن زخمی و اسیر و ناتوانش را به داخل قلعہ بُرد. [مفهوم : ورود به قلعہ]

۳۸. در دژ بستند و غمگین شدند پُر از غم دل و دیده، خونین شدند

قلمرو زبانی : ① نوع واو : حرف ربط / غمگین : مُسند ② دل : نهاد / نوع واو : عطف / دیده : چشم (معطوف به نهاد) / خونین : مُسند

قلمرو ادبی : دل و دیده خونین شدن : کنایه از غم فراوان و شدت گریه / دل و دیده : تناسب

قلمرو فکری : [ساکنان قلعہ] در قلعہ را بستند و غمگین شدند و با دلی اندوهگین، گریه می کردند. [مفهوم : ناراحتی سپاه ایران از شکست]

۳۹. ز آزار گردآفرید و هُجیر پُر از درد بودند، بُرنا و پیر

قلمرو زبانی : ① آزار : آسیب، رنج / گردآفرید : مضاف الیه / نوع واو : عطف ② پُر از درد ⇐ پُر : مسند - درد : متمم / بُرنا : جوان (نهاد) / نوع واو : عطف / بیت یک جمله به شیوۀ بلاغی

قلمرو ادبی : برنا و پیر : مجاز از همه افراد - تضاد

قلمرو فکری : همه افراد قلعہ، از آسیب و رنج گردآفرید و هُجیر، بسیار دردمند و غمگین بودند.

۴۰. بگفتند : کای نیک دل شیرزن پُر از غم بُد از تو دل آنجمن

قلمرو زبانی : ① نیک دل شیرزن : ترکیب وصفی مقلوب ⇐ شیرزن : منادا ② پُر : مسند / بُد : بود / از (دوم) : به خاطر (حرف اضافه) / آنجمن : جمع مردم، مجلس / دل آنجمن : نهاد و ترکیب اضافی / بیت ۳ جمله / جمله سوّم : شیوۀ بلاغی

قلمرو ادبی : نیک دل : کنایه از خوش قلب و مهربان / شیرزن : کنایه از شجاع - تشبیه درون واژه ای / دل : مجاز از وجود

قلمرو فکری : [ساکنان قلعہ] گفتند : که ای زن شجاع مهربان! دل مردم به خاطر تو، بسیار غمگین بود. [مفهوم : ناراحتی از شکست گردآفرید]

۴۱. که هم رزم جُستی هم آفسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده، ننگ

قلمرو زبانی : ① که : زیرا که (حرف ربط) / رزم : جنگ / *افسون : حیلہ، سحر و جادو کردن / رنگ : [در اینجا] نیرنگ و فریب / حذف لفظی «جُستی» بعد «رنگ» / نوع واو : عطف ② *دوده : دودمان، خاندان، طایفہ / ننگ : شرمندگی، بدنامی، بی آبرویی [نهاد] / بیت ۳ جمله / مصراع دوم شیوۀ بلاغی

قلمرو ادبی : رزم جُستن : کنایه از جنگیدن / رنگ و ننگ : جناس ناقص

قلمرو فکری : زیرا تو هم جنگیدی و هم حیلہ و فریب به کار بُردی. با کار تو، بی آبرویی و شرمندگی برای خاندانت ایجاد نشد.

۴۲. بخندید بسیار، گردآفرید به باره بر آمد سپه پَنگَرِید

قلمرو زبانی : ① بسیار : قید ② *باره : قلعہ، دیوار قلعہ، حصار / برآمد : بالا آمد / سپه : مخفّف «سپاه» ⇐ نقش دستوری : مفعول / بَنگَرِید : نگاه کرد / بیت ۳ جمله / مصراع اول شیوۀ بلاغی / ویژگی قهرمانی حماسه

قلمرو فکری : گردآفرید بسیار خندید و به بالای دیوار قلعہ آمد و سپاه سهراب را نگاه کرد. [مفهوم : شادی گردآفرید از فریب سهراب و رهایی]

۴۳. چو سهراب را دید بر پُشت زین چنین گفت کای شاه تُرکان چین

قلمرو زبانی : چو : وقتی که / کای : مخفف «که ای» / تُرکانِ چین : منظور «تورانیان» / شاهِ ترکانِ چین : گروه منادا [منظور : سهراب] / حذف معنایی «با تو هستم» بعد «منادا» / بیت ۳ جمله / شیوهٔ بلاغی مصراع اول

قلمرو ادبی : زین و چین : جناس ناقص /

قلمرو فکری : وقتی گردآفرید، سهراب را سوار بر پشت زین اسب دید، به او چنین گفت : که ای شاه تورانیان... [موقوف المعانی با بیت بعد]

۴۴. چرا رتجه گشتی، کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشتِ نبرد

قلمرو زبانی : رنجه : آزرده، رنجیده (مُسند) / کنون : قید / دو مرتبه حذف لفظی «بازگرد» بعد «آمدن» و «نبرد» / بیت ۴ جمله

قلمرو فکری : چرا رنجیده شدی و به زحمت افتادی؟ اکنون هم از آمدن به سپیددژ و هم از میدان جنگ برگرد. [مفهوم : طنز و تحقیر سهراب]

۴۵. تو را بهتر آید که فرمان کنی رُخِ نامور، سوی توران کنی

قلمرو زبانی : ① مرجع «تو» : سهراب / نوع «را» : حرف اضافه (برای تو) / بهتر : مُسند / آید : می‌شود (فعل اسنادی) ② فرمان کنی : اطاعت کنی / رُخ : چهره / نامور : مشهور و معروف / ترکیب وصفی : رخِ نامور

قلمرو ادبی : رُخ : مجاز از کل وجود سهراب / رُخ سوی جایی کردن : کنایه از برگشتن به جایی / بیت طنز دارد

قلمرو فکری : [گردآفرید به سهراب گفت] برای تو بهتر می‌باشد که از من اطاعت کنی و به سرزمین توران برگردی. [مفهوم : تمسخر و تحقیر سهراب]

۴۶. نباشی بس ایمن به بازوی خویش خُورد گاوِ نادان ز پهلوی خویش

قلمرو زبانی : ① نباشی : نباید باشی / بس : بسیار / ایمن : در امان، آسوده خاطر (مُسند) ② خورد : می‌خورد، ضربه می‌خورد، آسیب می‌بیند / گاوِ نادان : نهاد و ترکیب وصفی / بیت ۲ جمله به شیوهٔ بلاغی

قلمرو ادبی : بازو : مجاز از قدرت / مصراع دوم : ۱. ضرب‌المثل یا تمثیل ۲. کنایه از آسیب رساندن به خود از روی نادانی / بازو و پهلوی : تناسب / ایهام «ز پهلوی» : ۱. به خاطر پهلوی چاق ۲. از سمت و طرف

قلمرو فکری : تو به خاطر قدرت خود، زیاد در امان نمی‌باشی. همانطور که گاو نادان به خاطر پهلوی چاقش، آسیب می‌بیند و باعث نابودی خود می‌شود. [مفهوم : رفتار و اعمال ما سبب نابودی و گرفتاری ما است ← از ماست که بر ماست - دشمن طاووس آمد پرّ او]

شاهنامه : فردوسی

➤ **کارگاه متن پژوهی درس سیزدهم**

قلمرو زبانی

۱. به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید. بالا کشیدن چیزی / پیشرفت کردن / بلند مرتبه ساختن / چین‌دار کردن / بیرون آوردن / جدا کردن

۲. دو واژه از متن درس بیابید که با کلمهٔ «فتراک» تناسب داشته باشد. زین و کمند

۳. از متن درس، نمونه‌ای از تحوّل شکل نوشتاری بیابید و بنویسید. اسپ = اسب // درفشان = درخشان

۴. در بیت‌های یکم و بیست‌وسوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید. بیت اول : به معنی وقتی که (پیوند وابسته‌ساز) / بیت بیست‌وسوم : به معنی مثل و مانند (حرف اضافه)

۵. در کدام بیت‌ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟ بیت ۲ : به جنگ اندرون / بیت ۱۲ : به سهراب بر / بیت ۲۲ : به تنگ اندرش / بیت ۳۳ : به ابر اندر

قلمرو ادبی

۱. واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، دربردارندهٔ جناس‌اند؟ بیت ۶ : شیر و زیر / بیت ۱۳ : ننگ و جنگ / بیت ۱۹ : کرد و گرد / بیت ۲۳ : موی و روی / بیت ۴۱ : رنگ و ننگ

۲. مفهوم عبارت‌های کنایی زیر را بنویسید.

□ سپهبد، عنان، اژدها را سپرد : کنایه از رها کردن افسار اسب و اختیار را به چیزی دادن

□ رخ نامور سوی توران کنی : کنایه از اینکه به توران‌زمین بازگردی

۳. یک مَثَل از متن درس بیابید و دربارهٔ معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل، معادل آن بنویسید.

مَثَل از متن درس : «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش» / مفهوم ضرب‌المثل : آسیب دیدن از داشته‌های خود
دو مَثَل معادل : ۱. از ماست که بر ماست / ۲. دشمن طاووس آمد پرّ او

قلمرو فکری

۱. دلیل دردمندی و غمگین‌بودن ساکنان دژ، چه بود؟ اسارت هجیر و شکست گردآفرید

۲. معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود بیچید ازو روی و برگاشت زود (جواب در جزوه)

۳. فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟ شجاعت / جنگاوری / حيله‌گری / زیبایی / مَلّی‌گرایی / چاره‌جویی / مهارت در تیراندازی / شیرزن / کمندافکن

۴. بر پایهٔ این توضیح، این درس را با متن روان‌خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید. هر دو حماسه هستند و موضوع دفاع از میهن را بیان می‌کنند. قهرمان هر دو زن است؛ اما شیرزنان حادثهٔ خارق‌العاده ندارند.

شعرخوانی : دلیران و مردانِ ایران‌زمین / قالب : مثنوی / نوع ادبی : حماسی / پیام : توصیف شجاعت رزمندگان در هشت سال دفاع مقدّس / وزن : فعولن فعولن فعولن فعل (انسانی)

۱. چو هنگامهٔ آزمون تازه شد دگرباره ایران، پُرآوازه شد

قلمرو زبانی : چو : وقتی که (حرف ربط) / هنگامه : زمان، هیاهو و غوغا (نهاد) / تازه شد : فرا رسید، پدید آمد / دگرباره : بار دیگر، دوباره (قید) / پُرآوازه : مشهور (مسند) / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : آزمون : استعاره از جنگ [جنگ ایران و عراق] / ایران : مجاز از مردم ایران

قلمرو فکری : وقتی که زمان آزمون (جنگ تحمیلی) فرارسید، بارِ دیگر ایران مشهور شد. [مفهوم : آغاز جنگ تحمیلی و شهرت ایران در شجاعت]

۲. از این خطّه نغزِ پدرامِ پاک و زینِ خاکِ جانِ پرورِ تابناک

قلمرو زبانی : *خطّه : سرزمین (متمم) / نغز : خوب، نیکو، زیبا [انقض : شکستن] / *پدرام : سرسبز و خرم / و زین : و از این / جانِ پرور : روح پرور، جان بخش / تابناک : درخشان، نورانی
قلمرو ادبی : خاک : مجاز از کشور و سرزمین / پاک و خاک : جناس ناهمسان
قلمرو فکری : از این سرزمین زیبای سرسبزِ پاک و از این کشور روح پرور و نورانی... [موقوف المعانی با بیت ۳ و ۴]

۳. از این مرزِ فرخندهٔ مردخیز گنامِ پلنگانِ دشمنِ ستیز

قلمرو زبانی : فرخنده : مبارک / مردخیز : پهلوان پرور / گنام : جایگاه و آشیانهٔ حیوانات / دشمنِ ستیز : کسی که با دشمن می جنگد
قلمرو ادبی : مرز : مجاز از کشور و سرزمین / پلنگان : استعاره از پهلوانان / گنام و پلنگان : تناسب
قلمرو فکری : از این کشورِ مبارکِ پهلوان پرور که جایگاه و آشیانهٔ پهلوانانِ جنگ کننده با دشمن است...

۴. دگر ره، چنان شد هنر، آشکار کز آن، خیره شد دیدهٔ روزگار

قلمرو زبانی : دگر ره : بار دیگر، دوباره (قید) / چنان : به گونه ای (قید) / هنر : فضیلت، برتری (نهاد) / آشکار : مسند / کز آن : که از آن / *خیره : متحیر، سرگشته (مسند) / دیده : چشم (نهاد) / روزگار : واژهٔ دوتلفظی / بیت ۲ جمله به شیوهٔ بلاغی
قلمرو ادبی : دیدهٔ روزگار : اضافهٔ استعاری و تشخیص / دیده کسی خیره شود : کنایه از تعجب کردن / روزگار : مجاز از مردم روزگار
قلمرو فکری : دوباره هنر و برتری ایرانی ها در جنگ به گونه ای آشکار شد که چشمِ مردم روزگار از آن متحیر شد. [مفهوم : تعجب مردم جهان از هنر جنگاوری ایرانی ها]

۵. دلیران و مردانِ ایرانِ زمین هُزیرانِ جنگِ آورِ روزِ کین

قلمرو زبانی : نوع واو : عطف / *هزیر : چابک، چالاک / جنگ آور : جنگجو / کین : کینه، دشمنی، جنگ، انتقام
قلمرو فکری : دلاوران و مردان ایران و افراد چالاک جنگجوی روز نبرد و انتقام... [مفهوم : جنگاوری رزمندگان ایران] - [موقوف المعانی با بیت بعد]

۶. خروشان و جوشان به کردارِ موج فراز آمدند از کران، فوجِ فوج

قلمرو زبانی : خروشان : فریادزنان (قید) / نوع واو : عطف / جوشان : با جوش و خروش، خشمگین / به کردار : مثل / *فراز آمدن : رسیدن، نزدیک آمدن / کران : کنار، گوشه / *فوج : گروه، دسته / فوج فوج : قید / کل بیت ۵ و ۶ : یک جمله به شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : «دلیران و مردان ایران» به کردار «موج» : تشبیه [وجه شبه : خروشان و جوشان] / موج و فوج : جناس ناقص
قلمرو فکری : فریادزنان و خشمگین مانند موج دریا، از گوشه و کنار کشور، گروه گروه به میدان جنگ رسیدند. [مفهوم : رفتن ایرانیان به جنگ]

۷. به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پُر از گفت و گوی

قلمرو زبانی : مردی : شجاعت، مردانگی / به مردی : قید / مرجع «ایشان» : دلیران ایران / بیت ۲ جمله به شیوهٔ بلاغی
قلمرو ادبی : روی نهادن : کنایه از رفتن و حرکت کردن / مصراع دوم : کنایه از مشهور شدن / جهان : مجاز از مردم جهان
قلمرو فکری : دلیران ایران، شجاعانه به میدان جنگ رفتند و مردم جهان دربارهٔ آنها سخن می گفتند. [مفهوم : شجاعت و شهرت مبارزان ایرانی]

۸. که اینان ز آب و گلِ دیگرند نگهبانِ دین، حافظِ کشورند

قلمرو زبانی : ① که : حرف ربط / اینان : اینها (نهاد) / مرجع «اینان» : دلیران ایران / ز آب و گلِ دیگر : مُسند ② نگهبان : مُسند / حافظ : نگهبان (معطوف به مسند) / دین - کشور : مضاف الیه / «ند» : هستند (فعل اسنادی)

قلمرو ادبی : آب و گل : ۱. مراعات نظیر ۲. مجاز از سرشت و ذات / تلمیح به داستان آفرینش انسان

قلمرو فکری : [مردم جهان می گفتند] که این دلاوران ایرانی، سرشت و ذات متفاوت و ممتازی دارند. آنها نگهبان دین و محافظ کشور هستند. [مفهوم : متفاوت و ممتاز بودن دلاوران ایران] - نکته : بیت ۸ : ویژگی قهرمانی حماسه در مصراع ۱ / ویژگی قومی و ملی در مصراع ۲

۹. بداندیش را آتشِ خرمن اند خدنگی گران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی : ① نوع «را» : فکّ اضافه (آتشِ خرمن بداندیش) ⇐ آتش : مسند / خرمن : محصول درو شده و روی هم جمع شده (مضاف الیه) / بداندیش : دشمن، بدخواه (مضاف الیه) ② خدنگ : درختی سخت که از چوب آن، تیر و نیزه می سازند (مُسند) / گران : سنگین، سخت / بیت ۲ جمله / مصراع اول : شیوه بلاغی [به دلیل «را» فکّ اضافه]

قلمرو ادبی : دلاوران مانند آتشِ خرمن - دلاوران مانند خدنگ : تشبیه / آتشِ خرمن بودن - خدنگ بر دل بودن : کنایه از نابود کننده و کُشنده بودن / خدنگ : مجاز از تیر / تضاد : آتش و خرمن

قلمرو فکری : دلاوران ایران مانند آتشِ خرمن، دشمن را نابود می کنند و مانند تیری سخت بر قلب دشمن فرود می آیند. [مفهوم : دشمن ستیزی و دشمن کُشی]

۱۰. ز کسی جز خداوندشان بیم نیست به فرهنگشان حرفِ تسلیم نیست

قلمرو زبانی : ① بیم : ترس (نهاد) / ضمیر «شان» : متمم (برای آنها) ② به : در / ضمیر «شان» : مضاف الیه (فرهنگ آنها) / حرفِ تسلیم : نهاد و ترکیب اضافی / هر دو «نیست» : وجود ندارد (غیراسنادی) / مرجع هر دو ضمیر «شان» : دلاوران ایران / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی : حرف : مجاز از سخن / ایهام «فرهنگ» : ۱. آداب و رسوم ۲. فرهنگ لغت

قلمرو فکری : از کسی جز خداوند، ترس ندارند و در فرهنگشان سخنی از تسلیم شدن وجود ندارد. [مفهوم : خداترسی و تسلیم نشدن] - نکته : بیت ۱۰ : ویژگی قهرمانی حماسه در مصراع ۱ / ویژگی قومی و ملی در مصراع ۲

۱۱. فلک در شگفتی ز عزمِ شماست مَلک، آفرین گویِ رزمِ شماست

قلمرو زبانی : فلک : آسمان (نهاد) / در شگفتی : مسند / عزم : اراده / مَلک : فرشته (نهاد) / آفرین گوی : تحسین کننده (مسند) / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی : شگفت زدگی فلک : تشخیص و استعاره / فلک و ملک - عزم و رزم : جناس ناهمسان / اغراق : شگفت زدگی فلک و آفرین گویی فرشتگان به رزمندگان ایرانی

قلمرو فکری : آسمان از اراده استوار شما، شگفت زده است و فرشته، تحسین کننده جنگ شما است. [مفهوم : تحسین اراده و جنگاوری رزمندگان]

۱۲. شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را نگهبان بود

قلمرو زبانی : ① باور : ایمان، اعتقاد / یزدان : خداوند / نوع «را» : فکّ اضافه (باور شما) ⇐ باور : نهاد - شما : مضاف الیه / مرجع هر دو «شما» : دلاوران ایران ② او : نهاد / مرجع «او» : یزدان یا خدا / نوع هر دو «را» : فکّ اضافه (نگهبان شما) ⇐ نگهبان : مُسند - شما : مضاف الیه / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو فکری : وقتی که ایمان و اعتقاد شما به خداوند باشد، خداوند هم مُراقب و نگهبان شما می شود. [مفهوم : ایمان به خدا و حمایت خدا از ما] - نکته : بیت ۱۲ : ویژگی قومی و ملی

محمود شاهرخی (جذبه)

➤ درک و دریافت

۱. کدام ویژگی‌های شعر حماسی را در این سروده می‌توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید. زمینه داستانی به خاطر روایت داستان / زمینه قهرمانی به خاطر ستایش قهرمانی‌ها و دلاوری‌های رزمندگان / زمینه ملی به دلیل اشاره به حفظ دین، میهن و ارزش‌های اسلامی

۲. یک‌بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

فصل ۶: ادبیات داستانی / درس چهاردهم: طوطی و بقال / قالب: مثنوی / پیام: نکوهش مقایسه نادرست و قضاوت براساس ظاهر (نکوهش ظاهرینی) / وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (انسانی)

۱. بود بقالی و وی را طوطی‌ای خوش‌نوایی، سبز، گویا طوطی‌ای

قلمرو زبانی: ① بود: وجود داشت (غیراسنادی) / بقال: خواربار فروش (نهاد) / نوع «واو»: حرف ربط / نوع «را»: حرف اضافه (برای وی) / مرجع «وی»: بقال / حذف لفظی «بود» در آخر مصراع اول ② خوش‌نوا: خوش صدا، خوش آواز / گویا: سخنگو / مصراع دوم: طوطی‌ای خوش‌نوایی، سبز، گویا (۳ ترکیب وصفی مقلوب)

قلمرو ادبی: طوطی، خوش‌نوا، سبز و گویا: تناسب / طوطی: [در این درس] نماد انسان‌های ظاهربین که شتاب‌زده قضاوت می‌کنند

قلمرو فکری: مرد خواربارفروشی وجود داشت و طوطی خوش‌آواز و سبزرنگ و سخن‌گویی داشت. [مفهوم: خوش‌نوایی و سخن‌گویی طوطی]

۲. در دُکان بودی نگهبانِ دُکان نکته‌گفتی با همه سوداگران

قلمرو زبانی: ① دُکان: مغازه / بودی: می‌بود / نگهبانِ دُکان: مسند و ترکیب اضافی ② نکته: سخن لطیف (مفعول) / گفتی: می‌گفتی / *سوداگر: آنکه کارش دادوستد است، بازرگان، تاجر [داد و ستد: خرید و فروش] / همه سوداگران: متمم و ترکیب وصفی / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: نکته‌گفتن: کنایه از شوخی کردن / دُکان: تکرار / دُکان و سوداگران: تناسب

قلمرو فکری: طوطی، نگهبانِ مغازه بود و با همه تاجران شوخی می‌کرد و سخن لطیف می‌گفت. [مفهوم: نگهبانی و خوش‌زبانی طوطی]

۳. در خطابِ آدمی، ناطقِ بُدی در نوایِ طوطیان حاذقِ بُدی

قلمرو زبانی: ① خطاب: با کسی روبه‌رو سخن گفتن، گفت‌وگو / ناطق: گوینده، سخنگو (مُسند) / بُدی [بودی]: می‌بود (ماضی استمراری) ② نوا: آواز، نغمه / *حاذق: ماهر، چیره‌دست (مُسند) / بیت ۲ جمله † قلمرو ادبی: نوا و طوطی: تناسب قلمرو فکری: [آن طوطی] در گفت‌وگو با انسان، سخنگو بود و در آوازخوانی بین طوطیان، ماهر بود.

۴. جَست از صدرِ دکان، سویی گریخت شیشه‌های روغنِ گل را بریخت

قلمرو زبانی: ① جَست: پرید / صدر: بالا / سویی: به سمت دیگر ② شیشه: مفعول / روغنِ گل: روغنی که از ترکیب گل سرخ و روغن کنجد به دست می‌آید / بیت ۳ جمله / جمله اول: شیوه بلاغی † قلمرو ادبی: جناس ناقص: گریخت و بریخت قلمرو فکری: روزی طوطی، از بالای دکان پرید و به سمت دیگر مغازه رفت و شیشه‌های روغنِ گل را زمین ریخت.

۵. از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش

قلمرو زبانی: ① خواجه: صاحب، سرور (نهاد) / ضمیر «ش»: مضاف‌الیه (خواجه‌او) / مرجع ضمیر «ش»: طوطی ② فارغ: آسوده (قید) / *خواجه‌وش: کدخدامنش (قید) / «وش» در خواجه‌وش: پسوند شباهت / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: خواجه‌وش: تشبیه درون‌واژه‌ای [مرد بقال: مشبه - خواجه: مشبه‌به - وش: ادات تشبیه] / جناس ناقص: خواجه‌اش و خواجه‌وش
قلمرو فکری: صاحب طوطی از خانه به دکان آمد و با حالت آسوده و کدخدامنش، در دکان نشست.

۶. دید پُر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، گشت طوطی گل ز ضرب

قلمرو زبانی: ① پُر روغن: مسند / دکان: مفعول / نوع «واو»: حرف ربط / جامه: لباس (مفعول) / چرب: مُسند / حذف لفظی «دید» در آخر مصراع اوّل ② ضمیر «ش»: مضاف‌الیه (سرِ او) / *گل: مخفف «کچل» ← نقش: مُسند / ز: به خاطر / ضرب: ضربه (متمم) / بیت ۴ جمله / جمله ۱ و ۴: شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: چرب و ضرب: جناس ناقص / روغن و چرب - سر و گل: تناسب

قلمرو فکری: خواجه، دکان را پُر از روغن دید و دید لباس چرب شده است. بر سر طوطی زد که طوطی به خاطر ضربه کچل شد.

۷. روزکی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد

قلمرو زبانی: ① روزکی چندی: چند روزکی (ترکیب وصفی مقلوب) / سخن: مفعول / کوتاه: مُسند / نوع «ک»: در روزک: تصغیر و کم ② *ندامت: پشیمانی، تأسّف / آه: مفعول / آه کرد: آه کشید / بیت ۲ جمله
قلمرو ادبی: سخن کوتاه کرد: کنایه از ساکت ماند و سخن نگفت / آه کرد: کنایه از افسوس خورد / ندامت و آه: تناسب
قلمرو فکری: طوطی چندروزی سخن نگفت. مرد بقال از پشیمانی، افسوس خورد و آه کشید.

۸. ریش برمی‌کند و می‌گفت: «ای دریغ کافتابِ نعمتم شد زیر میغ

قلمرو زبانی: ① نوع «واو»: حرف ربط / دریغ: افسوس [ای دریغ: شبه جمله] ② «که» در کافتاب: حرف ربط / آفتابِ نعمت: نهاد و ترکیب اضافی / نعمت: منظور «طوطی» / ضمیر «م»: مضاف‌الیه (نعمت من) / مرجع ضمیر «م»: مرد بقال / شد: رفت (غیراسنادی) / میغ: ابر / زیر میغ: قید و ترکیب اضافی / بیت ۴ جمله / جمله چهارم: شیوه بلاغی
قلمرو ادبی: آفتابِ نعمت: اضافه تشبیهی [نعمت مثل آفتاب] / ریش برکندن: کنایه از شدّت ناراحتی / آفتابِ نعمت زیر میغ رفتن: کنایه از نابودی و از بین رفتن نعمت، از دست رفتن نعمت / آفتاب و میغ: تناسب
قلمرو فکری: بقال از شدّت ناراحتی، موی صورت را می‌کند و می‌گفت: افسوس که طوطی من از دست رفت. [مفهوم: افسوس و ناراحتی بقال از سخن نگفتن طوطی]

۹. دستِ من بشکسته بودی آن زمان چون زدم من بر سرِ آن خوش‌زبان

قلمرو زبانی: ① دستِ من: نهاد و ترکیب اضافی / مرجع «من»: بشکسته بودی: می‌شکست / حذف معنایی شبه‌جمله «ای کاش» ② چون: وقتی که / من: نهاد / خوش‌زبان: خوش‌سخن [منظور: طوطی] / بیت ۲ جمله به شیوه بلاغی
قلمرو ادبی: زبان: مجاز از سخن / دست، سر و زبان: تناسب / بر و سر: جناس ناقص / دستِ من بشکسته بودی: کنایه از توانایی نداشتن
قلمرو فکری: ای کاش آن زمان که بر سرِ آن طوطی خوش‌سخن می‌زدم، دستم می‌شکست. [مفهوم: شدّت پشیمانی]

۱۰. هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطقِ مرغِ خویش را

قلمرو زبانی: ① هدیه: مفعول / درویش: فقیر (متمم) / نوع «را»: حرف اضافه (به هر درویش) ② تا: حرف ربط / بیابد: به دست آورد / نطق: سخن گفتن (مفعول) / مرغ: پرنده / نوع «را» در مصراع دوم: مفعولی

قلمرو فکری : به هر فقری هدیه می‌داد به امید اینکه طوطی او دوباره سخن بگوید. [مفهوم : صدقه دادن برای رفع مشکل]

۱۱. بعد سه روز و سه شب، حیران و زار بر دکان بنشسته بُد، نومیدوار

قلمرو زبانی : بعد سه روز و سه شب : بعد سه شبانه‌روز (قید) / نوع هر دو «واو» : عطف / حیران : سرگردان، مُتَحیر (قید) / زار : ناتوان، درمانده، ضعیف / بنشسته بُد : نشسته بود (ماضی بعید) / نومیدوار : قید [وار : پسوند شباهت] / بیت یک جمله به شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : روز و شب : تضاد و تناسب / نومیدوار : تشبیه درون‌واژه‌ای
قلمرو فکری : [مرد بقال] بعد سه شبانه‌روز، سرگردان و درمانده و ناامید در دکان نشسته بود.

۱۲. می‌نمود آن مرغ را هرگون شیگفت تا که باشد کاندرا آید او به گفت

قلمرو زبانی : می‌نمود : نشان می‌داد / نوع «را» : حرف اضافه (برای آن مرغ) / گون : نوع / شیگفت : کار شگفت‌انگیز / هرگون شگفت : مفعول و ترکیب وصفی / باشد : شاید (قید) / کاندرا : که اندر / او : نهاد [مرجع : طوطی] / گفت : سخن [اسم است و نقش متمم دارد]
قلمرو ادبی : شگفت و گفت : جناس ناقص افزایشی
قلمرو فکری : [مرد بقال] برای آن طوطی هر نوع کار شگفت‌انگیزی را انجام می‌داد، تا شاید که طوطی سخن بگوید.

۱۳. جولقی‌ای سربرهنه می‌گذشت با سر بی‌مو، چو پُشتِ طاس و طشت

قلمرو زبانی : *جولقی : پشمینه‌پوش، درویش (نهاد) / سربرهنه : بی‌کلاه (قید) / می‌گذشت : عبور می‌کرد / چو : مانند / پُشت : متمم / *طاس : کاسه مسی (مضاف‌الیه) / طشت : ظرف بزرگ فلزی مخصوص شستن لباس (معطوف به مضاف‌الیه) / بیت یک جمله به شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : «سر بی‌مو» چو «پُشت طاس و طشت» : تشبیه / ایهام تناسب «طاس» : ۱. کاسه مسی ۲. بی‌مو، تناسب با سر / سر و مو - طاس و طشت : تناسب
قلمرو فکری : روزی درویشی بی‌کلاه و با سر بی‌مو که مانند پشت کاسه مسی و طشت بود، از آنجا عبور می‌کرد.

۱۴. طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که : هی، فلان!

قلمرو زبانی : طوطی : نهاد / اندر : در (حرف اضافه) / گفت : سخن (متمم) / در زمان : فوراً، همان لحظه (قید) / بانگ : فریاد (مفعول) / بانگ زد : صدا زد / که : حرف ربط / هی : شبه جمله / فلان : منادا / بیت ۴ جمله
قلمرو ادبی : گفت و بانگ : تناسب
قلمرو فکری : طوطی همان لحظه به سخن آمد. درویش را صدا کرد و گفت که : ای فلانی! [موقوف المعانی با بیت بعد]

۱۵. از چه، ای گل، با کلان آمیختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟!

قلمرو زبانی : از چه : چرا / *کل : مخفف کچل / آمیختی : پیوستی، هم‌نشین شدی / مگر : آیا
قلمرو فکری : تو چرا بی‌مو و کچل شده‌ای؟ آیا تو نیز شیشه روغن گل را ریخته‌ای؟!

۱۶. از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب‌دلق را

قلمرو زبانی : قیاس : مقایسه، نتیجه‌گیری / کاو : مخفف که او / صاحب‌دلق : درویش / را در مصراع اول حرف اضافه «به» / «ش» در قیاسش : مضاف‌الیه
قلمرو فکری : مردم از مقایسه طوطی که آن درویش کچل را مانند خودش تصوّر کرده بود، به خنده افتادند.

۱۷. کار پاکان را قیاس از خود مگیر / گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

قلمرو زبانی : پاکان : مردان خدا / قیاس : مقایسه، نتیجه گیری / قیاس از خود مگیر : با خودت مقایسه نکن / ماند : شبیه است / نبشتن : نوشتن

قلمرو ادبی : شیر و شیر : جناس همسان

قلمرو فکری : کار مردان خدا را با خودت مقایسه نکن؛ اگرچه شیر خوردنی و شیر جنگل یکسان نوشته می‌شوند؛ ولی معنای متفاوتی دارند.

۱۸. جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق، آگاه شد

قلمرو زبانی : جمله : همه / زین سبب : به این دلیل / کم : کمتر / *ابدال : ج بدیل و بدل، مردان کامل / بیت دو جمله به شیوه عادی

قلمرو ادبی : عالم : مجاز از مردم عالم / جمله عالم و کم کسی : تضاد

قلمرو فکری : همه مردم جهان از چنین مقایسه‌های نادرستی به گمراهی افتادند و کمتر کسی توانست، مردان کامل و مرتبه آنان را بشناسد.

۱۹. هر دو گون زنبور خوردند از محل / لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل

قلمرو زبانی : گون : نوع، شکل / دو گون زنبور : زنبور عسل و معمولی / محل : گل / لیک : ولی، اما

قلمرو ادبی : زنبور و عسل و نیش : تناسب / نیش و عسل : تضاد

قلمرو فکری : زنبور عسل و زنبور معمولی از یک محل (گل) تغذیه می‌کنند؛ ولی یکی عسل تولید می‌کند و دیگری جز نیش زدن، حاصلی ندارد.

۲۰. هر دو گون آهو گیا خوردند و آب / زین یکی سرگین شد و زان، مُشک ناب

قلمرو زبانی : گون : نوع، شکل / دو گون آهو : آهوی مُشکین و معمولی / گیا : مخفف گیاه / *سرگین : فضله برخی چارپایان، مانند اسب و ...

قلمرو ادبی : ناب و آب : جناس ناقص اختلافی / آب و گیاه - آهو و سرگین و مُشک : تناسب / سرگین و مُشک : تضاد.

قلمرو فکری : آهوی مُشکین و معمولی از یک آب و گیاه می‌خورند؛ ولی یکی مُشک خالص دارد و دیگری تنها هنرش فضله کردن است.

۲۱. هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و آن پر از شکر

قلمرو زبانی : دو نی : نیشکر و نی تو خالی / آبخور : آبشخور، سرچشمه، محل خوردن آب

قلمرو ادبی : نی و شکر، خوردند و آبخور : تناسب / خالی و پُر : تضاد

قلمرو فکری : نیشکر و نی معمولی از یک جا آب می‌خورند؛ ولی یکی، نی تو خالی است و دیگری پُر از شکر (نیشکر) می‌شود.

۲۲. صد هزاران این چنین اشباه بین / فرقشان هفتاد ساله راه بین

قلمرو زبانی : *آشباه : چ شبه و شبّه، ماندها، همانندان / صدهزاران و هفتاد : اعدادی برای بیان کثرت و زیادی هستند / بیت : دو جمله

قلمرو ادبی : مصراع دوم : کنایه از تفاوت بسیار داشتن / کل بیت : اغراق / صد و هزار و هفتاد : تناسب

قلمرو فکری : مانند این مثال‌هایی که گفتیم، صدها مثال دیگر وجود دارد که در درون و عمل، تفاوت زیادی با هم دارند.

۲۳. چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

قلمرو زبانی : بسی : بسیاری / ابلیس : شیطان، اهریمن / آدم‌روی : به شکل آدم / نشاید : شایسته نیست / بیت : سه جمله
قلمرو ادبی : ابلیس : استعاره از انسان فریبکار / هست و دست : جناس ناقص اختلافی / دست دادن : کنایه از بیعت کردن / ابلیس و آدم : تضاد

قلمرو فکری : چون در این دنیا، آدم‌های شیطان‌صفت فراوانی وجود دارند؛ پس شایسته نیست که با هر کسی دوست بشویم.

مثنوی معنوی (دفتر اول) : مولوی

➤ کارگاه متن پژوهی درس چهاردهم

قلمرو زبانی

۱. معادل معنایی واژگان زیر را از متن درس بیابید.

□ ابر (میغ) □ آسوده (فارغ) □ چیره‌دست (حاذق) □ مردان کامل (آبدال)

۲. درباره کاربرد کلمه «را» در بیت زیر توضیح دهید.

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را جواب : در مصراع اول، حرف اضافه به معنی «به» و در مصراع دوم، نشانه مفعول

۳. درباره تحوّل معنایی کلمه «سوداگران» توضیح دهید. سوداگران در گذشته به معنای تاجر، بازرگان، خریدار و فروشنده به کار می‌رفته است که دارای بار معنایی مثبت بوده؛ اما امروزه بار منفی یافته است و به خرید و فروش کنندگان مواد مخدر و سودجویان اقتصادی گفته می‌شود.

۴. پسوند «وش» در کلمه «خواجه‌وش» به چه معناست؟ دو واژه دیگر که این پسوند را دارا باشند، بنویسید. پسوند «وش» به معنای شبیه، مثل و مانند است / مهوش، پریش

قلمرو ادبی

۱. کنایه‌ها را در بیت هشتم بیابید و مفهوم آنها را بنویسید. ریش برکندن : کنایه از ناراحتی / آفتاب زیر میغ برود : کنایه از پوشیده شدن حقیقتی ارزشمند و از بین رفتن چیزی

۲. اکنون ارتباط محتوای این درس را با تمثیل به کار گرفته شده، توضیح دهید. در این درس، قضاوت شتاب‌زده و نادرست، توجه به ظاهر و بی‌توجهی به باطن با استفاده از حکایت و تمثیل زیبای طوطی و بقال، مورد نقد و سرزنش قرار گرفته است.

۳. از متن درس، نمونه‌هایی برای انواع جناس بیابید. جناس ناهمسان (ناقص) : چرب و ضرب (بیت ۶) - بر و سر (بیت ۶ و ۹) - هست و دست (بیت ۲۳) - شگفت و گفت (بیت ۱۲) - ناب و آب (بیت ۲۰) / جناس همسان (تام) : شیر و شیر (بیت ۱۷)

قلمرو فکری

۱. مولوی در بیت‌های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

□ هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و آن پُر از شکر

□ دست کان لرزان بُود از ارتعاش / وانکه دستی تو بلرزانی ز جاش

□ هر دو جنبش آفریده حق، شناس / لیک، نتوان کرد این، با آن قیاس

شباهت ظاهری افراد و اشیا، دلیلی بر یکسانی و ارزش برابر آنها نیست و نباید فقط به ظاهر توجه کرد.

۲. با توجه به بیت زیر : «جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق آگاه شد»

الف) مقصود «ابدال» چه کسانی است؟ مردان خدا

ب) از نظر شاعر، علت گمراهی جمله عالم چیست؟ عدم شناسایی مردان حق

۳. مولوی در بیت زیر، آدمی را از چه چیزی بر حذر می‌دارد؟

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست

آدمی را از اینکه فریب انسان‌های به ظاهر خوب، اما شیطان‌صفت و بد باطن را بخورد، بر حذر می‌دارد و به ما توصیه می‌کند شتاب‌زده با کسی دوستی نکنیم و علاوه بر ظاهر، به باطن افراد نیز توجه داشته باشیم.

گنج حکمت : ای رفیق!

روزی حضرت عیسی روح‌الله می‌گذشت. ابلهی با وی دچار شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید؛ بر سبیل تلطف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عربده و سفاهت نهاد. چندان که او نفرین می‌کرد، عیسی تحسین می‌نمود.

قلمرو زبانی : دچار شد : روبه‌رو شد / سبیل : راه، روش، شیوه / *تلطف : مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن / *مسلم داشتن : باور کردن، پذیرفتن / *عربده : فریاد پرخاش‌جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد / *سفاهت : بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی

قلمرو ادبی : نفرین و تحسین : تضاد / عربده و سفاهت و نفرین : تناسب / سبیل تلطف : اضافه تشبیهی

قلمرو فکری : روزی حضرت عیسی، روح‌الله می‌گذشت. نادانی با او روبه‌رو شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید. حضرت عیسی از روی مهربانی به او پاسخ داد؛ ولی آن شخص باور نکرد و نپذیرفت و شروع به فریاد و هیاهو و رفتارهای بی‌خردانه کرد. هرچه او دشنام می‌داد، حضرت عیسی آفرین می‌گفت.

عزیزی بدان‌جا رسید؛ گفت : «ای روح‌الله، چرا زبون این ناکس شده‌ای و هر چند او قهر می‌کند، تو لطف می‌فرمایی و با آنکه او جور و جفا پیش می‌برد، تو مهر و وفا بیش می‌نمایی؟»

قلمرو زبانی : عزیز : انسان محترم / *زبون : خوار، ناتوان / ناکس : انسان بی‌ارزش، پست / *قهر : خشم، غضب / لطف : مهربانی / جور و جفا : ستم

قلمرو ادبی : عزیز و ناکس - قهر و لطف - جور و مهر - جفا و وفا : تضاد / جور و جفا - مهر و وفا : تناسب / جفا و وفا - پیش و بیش : جناس

قلمرو فکری : انسان محترمی به آنجا رسید؛ گفت: ای روح‌الله، چرا در برابر این انسان بی‌ارزش، ناتوان شده‌ای و هرچه او خشم و غضب می‌کند، تو مهربانی می‌کنی و با آنکه او ستم و بدرفتاری می‌کند، تو محبت و وفاداری نشان می‌دهی؟

عیسی گفت: «ای رفیق! کُلُّ اَنَاءٍ یَّتَرَشَّحُ بِمَا فِیْهِ، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ از او آن صفت می‌زاید و از من این صورت می‌آید. من از وی در غضب نمی‌شوم و او از من صاحب ادب می‌شود. من از سخن او جاهل نمی‌گردم و او از خلق و خوی من عاقل می‌گردد.»

قلمرو زبانی : تراویدن : چکیدن، بیرون آمدن، تراوش کردن / غضب : خشم / جاهل : نادان / خُلُق و خو : رفتار، کردار، اعمال، خصلت
قلمرو ادبی : کُلُّ اَنَاءٍ یَّتَرَشَّحُ بِمَا فِیْهِ - از کوزه همان برون تراود که در اوست : تضمین و تمثیل / جاهل و عاقل : تضاد / کوزه و تراود : تناسب

قلمرو فکری : عیسی گفت : ای دوست! از هر ظرفی چیزی بیرون می‌آید که در آن باشد. از او، آن اخلاق به وجود می‌آید و از من، این رفتار برمی‌آید. من از اخلاق و رفتار او خشمگین نمی‌شوم؛ ولی او از رفتار من صاحب ادب می‌شود. من به خاطر او نادان نمی‌شوم؛ ولی او از اخلاق و رفتار من، عاقل می‌شود.

اخلاق محسنی : حسین واعظ کاشفی

درس شانزدهم : خسرو

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم‌کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلّم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرا می‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

قلمرو زبانی : *ارتجالاً : بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن / رسا : بلند، شیوا / مبلغی : مقداری / آفرین و احسنت : مترادف

قلمرو ادبی : مثل شاخ شمشاد : تشبیه و کنایه از خوشحال / صدای گرم : حس‌آمیزی و کنایه از جذاب و دلنشین / کاغذ و مداد و مدرسه : تناسب

قلمرو فکری : بی‌درنگ و بدون اندیشه قبلی، انشا می‌خواند و با صدای دلنشین و بلند، به قول امروزی‌ها در گفتار و کردار خود نشان می‌داد.

و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگوییم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از برمی‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب‌الصّبیان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

قلمرو زبانی : *تقریر : بیان، بیان کردن / از برکردن : حفظ کردن / منتخب : گزیده / نصاب الصبّیان : بهره‌ کودکان (نام کتابی)

یک روز میرزا مسیح‌خان، معلّم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح‌خان سخت نزدیک‌بین بود و حتّی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

قلمرو زبانی : سخت : بسیار / *مفتول : سیم، رشته فلزی دراز و باریک / *زنگاری : منسوب به زنگار، سبزرنگ / *ملتفت شدن : آگاه شدن، متوجّه شدن

قلمرو ادبی : سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو : مراعات نظیر / عینک و شیشه و دسته : تناسب

باری ، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد :

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در گنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، درهم‌آمیخته و گرد برانگیخته‌اند...»

قلمرو زبانی : *باری : القصّه، به هر حال، خلاصه / دی : دیروز / سرای : خانه / می‌شدم : می‌رفتم / برزن : محلّه

قلمرو ادبی : بال و پر افراشتن : کنایه از آماده جنگ شدن / درهم‌آمیخته و گرد برانگیخته : کنایه از درگیر شدن و سجع

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتّی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود. انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود : «یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آنچنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی : *متداول : معمول، مرسوم / محاوره : گفتگو / روزمره : روزانه / ضربت : ضربه / دیده : چشم / نواخت : زد / صدمت : صدمه، آسیب / *لاجرم : ناگزیر، ناچار / لیکن : ولی، امّا / غالب : پیروز / *مغلوب : شکست‌خورده / *مخدول : خوار، زبون گردیده / *استرحام : رحم خواستن، طلب رحم کردن

قلمرو ادبی : خوشمزگی‌های رنگارنگ : حس آمیزی / سپر بینداخت : کنایه از تسلیم شدن / پولاد کوبند آهنگران : تضمین / جهان تیره شد پیش آن نامدار : کنایه از کور شدن و تضمین / غالب و مغلوب : تضاد و اشتقاق / استرحام و رحم : اشتقاق

قلمرو فکری : ناچار تسلیم شد و از میدان فرار کرد؛ اما خروس پیروز، برخلاف روش جوانمردان رفتار کرد. خروس شکست‌خورده که تسلیم شده بود، طلب رحم می‌کرد؛ اما خروس پیروز به او رحم نکرد و چنان او را با شدّت می‌زد که انگار، آهنگران، آهن و فولاد را می‌کوبند.

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

«مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش»
به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم :
«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

قلمرو زبانی : جستم : پریدم / دشنه : خنجر / برهانیدم : آزاد کردم / سزا : مجازات / *بسمل کردن : سر جانور را بریدن / هر دوان : هر دو تای آنها / طعمه : خوردنی، خوراک، غذا / *خسروانی خورش : خورش و غذای شاهانه / دل راحت : با آرامش / نوش جان کردم : خوردم / *بدسگال : بداندیش، بدخواه، دشمن / به : بهتر است / «ت» در یابدت : مضاف الیه (جانت یابد) / بیت آخر : حذف فعل «است» به قرینه معنایی

قلمرو ادبی : چون برق : تشبیه و کنایه از سریع / خروس سنگدل : تشخیص و کنایه از بی‌رحم / حلالش کردم و سر از تن جدا کردم و بسمل کردن : کنایه از سر بُریدن / ایهام خسروانی : ۱. نام قهرمان داستان ۲. پادشاه / ایهام خورش : ۱. نوعی غذا ۲. خوردن / خورش : تکرار / دم : مجاز از لحظه / دمی آب خوردن : کنایه از لحظه‌ای راحت بودن / عمر هفتاد و هشتاد سال : کنایه از عمر طولانی / هفتاد و هشتاد : جناس ناقص اختلافی و تناسب
قلمرو فکری : تنها غذای شاهانه بخور تا جانت از آن غذا، قوی شود و پرورش یابد // لحظه‌ای آرامش پس از نابودی دشمن، از عمر طولانی بهتر است.

میرزا مسیح‌خان با چهره‌گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دوات چرک‌گرفته شیشه‌ای، فروبرد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را ورنده‌انداز کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود گُرک و پشمِ سرِ قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابداً هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قولِ امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

قلمرو زبانی : آهنین : فلزی / فرسوده : کهنه / دوات : مرکب‌دان، جوهر / *زنگاری : منسوب به زنگار، سبزرنگ / گُرک : پشم / ورنده‌انداز کرد : به دقت نگاه کرد / وقار : سنگینی، متانت / *طمأنینه : آرامش، سکون و قرار / *الزام : ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن
قلمرو ادبی : چهره‌گشاده : کنایه از خندان / انگشت استخوانی : کنایه از انگشت لاغر / پس از یک ربع ساعت : مجاز از مدت طولانی و اغراق

عرض کردم : حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس های حفظی بیست می گرفت؛ مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی : حرام از : دریغ از / تصدیق نامه : گواهی نامه (مفعول) / *کمیت : اسب سرخ مایل به سیاه

قلمرو ادبی : یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد : کنایه از کاغذ اندک و مداد کوچک و کمترین وسایل آموزشی / لای کتاب را باز کند : کنایه از درس خواندن / کمیتش لنگ بود : کنایه از مشکل داشت
قلمرو فکری : جز در درس ریاضی که ضعیف بود و مشکل داشت.

من خانواده خسرو را می شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسریش را از جان و دل دوست می داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نماز خوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می نشاند و وادار می کرد قرآن برایش بخواند. دیگر از استعداد های خداداد خسرو، آوازش بود. معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می گفت؛ زیاد هم می گفت اما به قول نظامی «خشت می زد» زنگ قرآن که می شد، تا پایش به کلاس می رسید، به خسرو می گفت : «بچه! بخوان.» خسرو هم می خواند. خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود.

قلمرو زبانی : اصلاً : در اصل، اصالتاً، از نظر اصل و نسب / مقدس : پاک و پاکیزه، دور از گناه / خداداد : ذاتی، فطری

قلمرو ادبی : از جان و دل : مجاز از کل وجود / دل خوشی و دل گرمی : کنایه از امیدواری و خوشحالی / خشت زدن : کنایه از پُرحرفی و تلمیح / قربان و صدقه : کنایه از اظهار محبت زیاد و خالصانه

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس ها رد می شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!» میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش، شش دانگ خواند :
«اُشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری»
مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم بر نیاورد. خسرو همچنان می خواند و مدیر از پشت در گوش می داد و لذت می برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.

قلمرو زبانی : *شهناز : یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای در دستگاه شور / *عتاب کردن : خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن / *دانگ : بخش، یک ششم چیزی / اُشتر : شتر / طرب : شادی / کژ طبع : کج طبع، بی ذوق، بی احساس / ادیب : ادب دان / *صاحب دل : عارف، آگاه

قلمرو ادبی : ایهام تناسب شور : ۱. هیجان و غوغا ۲. از دستگاه های موسیقی ایرانی که با شهناز تناسب دارد / شعر : مجاز از شعرخوانی / بیت سعدی است : تضمین / اُشتر و جانور : تناسب / عرب و طرب : جناس ناقص اختلافی / تو مانند جانوری : تشبیه / دم بر نیاورد : کنایه از حرف نزدن

قلمرو فکری : شتر با شنیدن شعر عرب به وجد می‌آید. اگر این شادی و نشاط به تو دست ندهد، حیوان بی‌ذوق و بی‌احساسی هستی.

یک روز خسرو بر خلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بُته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است! زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلّم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین‌شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم. خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید : «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام، چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت : «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوّت داره!»

قلمرو زبانی : مألوف : خوگرفته / ناشیانه : از روی بی‌تجربگی / بُته : مخفّف بوته / *طبیعت : عادت، طبع و سرشت، خو / *ضمایم : جِ ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است / *تعلیقات : جِ تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است.
قلمرو ادبی : آفتاب از کدام سمت برآمده : کنایه از چه اتفاقی افتاده / خود را جمع و جور کرد : کنایه از بر خود تسلّط پیدا کردن / دستت خیلی قوّت داره : کنایه از اینکه خیلی مهارت داری / رنگ روغن و گل و بُته و نقاشی : تناسب

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مربّاجات».

معلوم شد مادر بزرگش مربّا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مربّای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود، با خوش‌رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربّا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذّت تمام فرومی‌داد و با صدای بلند می‌گفت : «الها! صد هزار مرتبه شُکر»، که «شکرِ نعمت، نعمت افزون کند».

قلمرو زبانی : *حلبی : ورق آهن نازک که هر دو روی آن قلع اندود شده باشد / رهاورد : ارمغان، هدیه / *حُجب : شرم و حیا / الها و شکر : شبه جمله
قلمرو ادبی : باب دندان : کنایه از مطابق میل / سرانگشت تدبیر : اضافه استعاری و تشخیص / فرو می‌داد : کنایه از خوردن / جمله آخر : تلمیح و تضمین

گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملّی برود. خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلال‌ت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه

قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آنکه خودرُو و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

قلمرو زبانی : *فیاض : سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده / *آوان : وقت، هنگام / *مُطربی : عمل و شغل مطرب؛ / مطرب : کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد / *مسخرگی : لطیفه گویی، دلکشی / *خودرُو : خودرأی، خودسر، لجوج / آواز : مفعول

قلمرو ادبی : اشک از دیده روان ساختن : کنایه از، از روی ناراحتی گریه کردن / به گوش اطاعت شنیدن : کنایه از پندپذیری / گوش اطاعت : اضافه استعاری و تشخیص / همه قبیله من عالمان دین بودند : تضمین مصراعی از شعر سعدی

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس های هشتم و نهم - مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت - کشتی می گرفت و همه را زمین می زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را نمی دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش «فروکوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می شناختند و می ستودند و تکریمش می کردند ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهُو و لعب کشیدند - این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت - به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی الجمله نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد». تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

قلمرو زبانی : شگرف : عجیب، شگفت انگیز / *تکریم : گرامیداشت / تنگ نظر : بخیل، حسود / *عنود : ستیزه کار، دشمن و بدخواه / بدگهر : بدذات، پست / *لُهو و لعب : بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند، خوش گذرانی / خفت : خواری / رسوایی : بدنامی / *منجلاب : محل جمع شدن آب های کثیف و بد بو / فی الجمله : خلاصه / *معاصی : ج معصیت، گناهان / *مُنکر : زشت، ناپسند / *مُسکر : چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد، مثل شراب

قلمرو ادبی : همه را زمین زدن و فرو کوفت و پشت او را به خاک رسانید : کنایه از شکست دادن / قوی پنجه : کنایه از نیرومند / حسابگری : کنایه از دوراندیشی و احتیاط / چشم به هم زدنی : کنایه از زمان اندک / تنگ نظر : کنایه از حسود / به گوشه ای خزید و رو نهان کرد : کنایه از گوشه گیری و پنهان شدن / دیگر مرد میدان نبود : کنایه از دیگر پهلوان میدان کشتی و زندگی نبود / میدان قهرمانی و منجلاب فساد : اضافه تشبیهی و تضاد / فی الجمله نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد : تضمین از کتاب گلستان سعدی

قلمرو فکری : خلاصه از گناهان، هر کار زشتی که ممکن بود، انجام داد و هر گونه شرابی که وجود داشت، خورد.

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از چهرهٔ تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پر فروغش چون چشمه‌های خشک‌شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیرهٔ تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟!

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم، با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه درمی‌آمد، با زهرخندی گفت: داد زن؛ «من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول» فهمیدم گر هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمهٔ ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می‌تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم.

آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مُرده است. بابام راستش نمی‌دانم کجاست.»
گفتم: «خانه‌ات کجاست؟»

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی‌بردش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خدا حافظی، راه خود را گرفت و رفت.

از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مُندرس، بی‌سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

قلمرو زبانی: *تکیده: لاغر و باریک‌اندام / زهرخند: خنده‌ای تلخ و مانند زهر / *استماع: شنیدن، گوش دادن / *لِمَنْ تَقُول: برای چه کسی می‌گویی؟ / قریحه: استعداد، ذوق طبیعی / می‌تراوید: می‌چکید / قضا: سرنوشت / *پلاس: جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت / *مُندرس: کهنه، فرسوده

قلمرو ادبی: خون گرم: کنایه از بامحبت / سردی: کنایه از بی‌مهری / نگاه کردن با سردی: حس آمیزی / سیه‌روزی: کنایه از بدبختی و تناقض / بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید: استعارهٔ مکنیه / چشم مانند چشمه: تشبیه / چشم و چشمه - شیر و شیره: جناس ناقص افزایشی / شیر بی‌باک: استعاره از خسرو / خسرو مانند اسکلت: تشبیه / صدا از ته چاه درمی‌آمد: ضرب المثل و کنایه از صدای ضعیف / زهرخند: حس آمیزی و تشبیه / چشمهٔ ذوق: اضافهٔ تشبیهی / من گوش استماع ندارم لِمَنْ تَقُول؟: تضمین مصراع‌ی از کتاب گلستان سعدی / خشک نشدن چشمهٔ قریحه: کنایه از تمام نشدن و داشتن استعداد / ذوق می‌تراوید: استعارهٔ مکنیه / آشیان و کبوتر و دانه و دام: تناسب / کبوتر: استعاره از خسرو و انسان‌های گرفتار سرنوشت / دانه و دام: استعاره از خطرات / آشیانه و دام: تضاد / جان سپرد: کنایه از مُرد / به زیر خاک بُرد: کنایه از نابود کردن و هدر دادن و مُردن

قلمرو فکری: کبوتری (انسانی) که سرنوشتش مرگ و نابودی باشد، تقدیر او را به سوی گرفتاری و خطر، در دام می‌کشد.

عبدالحسین وجدانی

➤ کارگاه متن پژوهی درس شانزدهم

قلمرو زبانی

۱. برای هر یک از واژه‌های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم‌آوا» بنویسید.

□ قضا : معادل معنایی (تقدیر، سرنوشت) // هم‌آوا (غزا به معنی جنگ - غذا به معنی خوراک)

□ مغلوب : معادل معنایی (شکست خورده) // هم‌آوا (مقلوب به معنی دگرگون)

۲. از متن درس، هفت واژه مهمّ املایی بیابید و بنویسید. مخذول / استرحام / بدسگال / وقار / طمأنینه / الزام / غالب / قضا / مغلوب / لهُو و لعب / معاصی / مُسکر / قریحه

۳. از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌های مناسب بیابید.

□ ساده : از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت // از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم‌کلاس بودم.

□ مرکّب : در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به مدرسه بیاورد.

۴. نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله‌های زیر مشخص کنید.

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند. متمّم : دیگر طاقت دیدن برای من نماند.

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش. مضافّ الیه : که جان تو از آن خورش پرورش یابد.

قلمرو ادبی

۱. مفهوم هر یک از کنایه‌های زیر را بنویسید.

□ باب دندان بودن : کنایه از مطابق میل بودن

□ سپر انداختن : کنایه از تسلیم شدن

□ مرد میدان بودن : کنایه از توانایی انجام کاری را داشتن

□ کمیت کسی لنگ بودن : کنایه از ضعیف و ناتوان بودن

۲. یکی از شیوه‌های طنزنویسی، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه‌هایی از کاربرد این شیوه را در متن

بیابید. «یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخذول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آنچنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

۳. نمونه‌ای از کاربرد «تضمین» را در متن درس بیابید. همه قبیله من عالمان دین بودند : تضمین شعر سعدی

قلمرو فکری

۱. درباره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید.

با بدان کم نشین که صحبت بد گر چه پاکی تو را پلید کند

آفتابی بدین بزرگی را لگه‌ای ابر ناپدید کند

هم‌نشینی با افراد بد، آدمی را به انحراف می‌کشاند و باعث سقوط ارزش‌های اخلاقی و نابودی انسان می‌شود.

۲. به سروده‌های زیر از سعدی توجه کنید. هر یک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟

□ هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایّام

با این بیت ارتباط معنایی دارد : کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام

□ چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

با این بخش ارتباط معنایی دارد : با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه درمی آمد، با زهرخندی گفت : داد نزن؛ «من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقول».

۳. اگر شما به جای نویسنده بودید، این داستان را چگونه به پایان می‌رساندید؟

روان خوانی : طرّاران

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر درازگوش نشسته بود و بُزی را رشته در گردن کرده و جَلَجَل در گردن او محکم بسته، از پس وی می‌دوید. سه طرّار نشسته بودند. یکی گفت : من بروم و آن بز را از مرد بدزدم. دیگری گفت : این سهل است، من خر او را بیاورم. پس آن یکی بر عقب مرد روان شد. دیگری گفت : این سهل است، من جامه‌های او را بیاورم.

پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع خالی یافت، جلاجل از گردن بز باز کرد و بر دنبال خر بست. خر دُنب را می‌جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد می‌رسید و گمان می‌برد که بز، برقرار است. آن دیگر بر سر کوچه تنگ، استاده بود. چون آن مرد رسید، گفت : طُرفه مردمان‌اند. مردمان این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دُنبِ خر بسته است.

قلمرو زبانی : درازگوش : الاغ، خر / *جلاجل : جمع جَلَجَل، زنگ، زنگوله / از پس : پشت سر / طرّار : دزد، حيله‌گر / سهل : آسان / عقب : پشت سر / جامه : لباس / «را» فکّ اضافه : رشته در گردن بز کرده / موضع : جا، جایگاه، مکان، محل / دُنب : دُم / *طُرفه : شگفت آور، عجیب

قلمرو فکری : چنین نقل می‌کنند که مردی سوار بر خر به بغداد آمد و بندی محکم به گردن بُزی بسته بود و بُز به دنبال او می‌دوید. سه دزد نشسته بودند. یکی گفت : من می‌روم و بُز آن مرد را می‌دزدم. دزد دیگر گفت : این کار آسانی است، من خر او را می‌دزدم. سپس یکی از دزدان به دنبال مرد به راه افتاد. دزد دیگر گفت : این کار آسانی است، من لباس‌های او را می‌دزدم. سپس یکی از دزدها به دنبال مرد رفت و جایی خالی پیدا کرد و زنگوله‌ها را از گردن بُز باز کرد و به دم خر بست. خر، دُمش را تکان می‌داد و صدای زنگوله‌ها به گوش مرد می‌رسید و گمان می‌کرد هنوز بُز سر جای خودش است و دزدیده نشده. دزد دیگر، سر کوچه تنگی ایستاده بود. وقتی آن مرد رسید، گفت : مردم این شهر عجب مردمی هستند. معمولاً زنگوله‌ها را به گردن خر می‌بندند، ولی او به دُم خر بسته است.

آن مرد درنگریست، بز را ندید. فریاد کرد که بز را که دید؟

طرّار دیگر گفت : من مردی را دیدم که بزى داشت و در این کوچه فروشد.

آن مرد گفت : ای خواجه، لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم.

طرّار گفت : بر خود مَنّت دارم، و من مؤدّن این مسجدم و زود باز آی.

آن مرد به طرف کوی فرورفت. طرّار خر را برد. آن طرّار دیگر بیامد که گفته بود که : «من جامهٔ او را بیارم». از اتفاق، بر سر راه، چاهی بود. طرّار بر سر آن چاه بنشست؛ چنانکه آن مرد برسید و طلب خر و بز می‌کرد. طرّار فریاد برآورد و اضطراب می‌نمود. آن مرد او را گفت : ای خواجه، تو را چه رسیده است؟! خر و بز من برده‌اند و تو فریاد می‌کنی؟!!

طرّار گفت : صندوقچه‌ای پُر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی‌توانم شد. ده دینار تو را دهم، اگر تو این صندوقچهٔ من از اینجا برآوری. پس آن مرد، جامه و دستار برکشید و بدان چاه فروشد. طرّار جامه و دستار برگرفت و بُرد.

پس آن مرد در چاه فریاد می‌کرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را ملال گرفت. چون به بالا آمد، جامه و طرّار باز ندید. چوبی برگرفت و بر هم می‌زد. مردمان گفتند : چرا چنین می‌کنی؟ مگر دیوانه شدی؟! گفت : نه، پاس خود می‌دارم که مبادا مرا نیز بدزدند.

قلمرو زبانی : *منت : سپاس، شکر؛ / منت داشتن : احساس کسی را پذیرفتن و سپاسگزار او بودن / از اتفاق : اتفاقاً / اضطراب : آشفتگی، پریشان حالی / خواجه : بزرگ، سرور / دینار : سکهٔ طلا / فروشد : پایین رفت، داخل شد / ملال : اندوه، افسردگی، پژمردگی / *دستار : پارچه‌ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه / *پاس : نگاهبانی، نگاهداری / *پاس داشتن : پاسبانی کردن، نگهبانی کردن

قلمرو فکری : آن مرد نگاه کرد، بُز را ندید. فریاد زد، چه کسی بُز را دیده است؟ دزد دیگر گفت : من مردی را دیدم که بُزی همراه داشت و به این کوچه رفت. مرد گفت : ای بزرگوار، لطف کن و این خر را نگاهدار تا من بُز را پیدا کنم. دزد گفت : خیلی ممنون هم هستم. ولی من مؤذن این مسجد هستم پس زود برگرد. مرد به طرف کوچه رفت و دزد خر را بُرد. آن دزد دیگر (سوم) که گفته بود : «من لباس را می‌دزدم» آمد. اتفاقاً بر سر راه چاهی بود، دزد بر سر آن چاه نشست. مرد همان‌طور که از راه رسید، درحالی که دنبال خر و بُز می‌گشت، دزد شروع کرد به فریاد زدن و بی‌قراری کردن.

مرد به دزد گفت : ای بزرگوار، برای تو چه اتفاقی افتاده است؟ خر و بُز مرا دزدیده‌اند و تو فریاد می‌زنی؟! دزد گفت : یک صندوقچهٔ پُر از طلا از دستم به این چاه افتاد و من نمی‌توانم داخل این چاه بروم. ده سکهٔ طلا به تو می‌دهم به شرطی که تو صندوقچهٔ مرا از این چاه بیرون بیاوری. سپس آن مرد لباس و سربندش را درآورد و داخل آن چاه رفت. دزد لباس و عمامهٔ او را برداشت و بُرد. آن مرد در چاه فریاد می‌زد که در این چاه چیزی نیست؛ درحالی که کسی جوابش را نمی‌داد. مرد خسته شد. وقتی از چاه بیرون آمد، لباس و دزد را ندید. چوبی برداشت و به نشانهٔ پاسبانی به هم می‌زد. مردم گفتند : چرا این کار را می‌کنی، مگر دیوانه شده‌ای؟! گفت : نه، از خودم نگهبانی می‌کنم تا مبادا مرا هم بدزدند.

جوامع الحکایات و لواجم الروایات : سدیدالدین محمد عوفی

➤ درک و دریافت

۱. به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصّه، به چنین سرنوشتی دچار شد؟ زیرا بسیار ساده لوح بود و به راحتی به هر کسی اعتماد می‌کرد و بدون تفکّر دست به کاری می‌زد.

۲. دربارهٔ **لحن و بیان داستان توضیح دهید**. لحن قصّه، طنزآمیز است که با توصیف دقیق جزئیات حوادث همراه است. شیوهٔ بیان داستان نیز روایی است که در آن راوی، با لحن روایت‌گونه و بهره‌گیری از چاشنی طنز، مقصود اصلی خود را به خواننده انتقال می‌دهد.

درس هفدهم : سپیده دم

تو را «جنوب» نامیدم / ای که ردای حسین را بر دوش / و خورشید کربلا را در بر داری / ای سرخ‌گل که فداکاری پیشه کردی / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورده‌ای / ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید / و پیامبران برمی‌خیزند.

قلمرو زبانی : تو : منظور لبنان / جنوب : جنوب لبنان / «ای» در جمله دوم : حرف ندا و منادای آن «جنوب» محذوف / *ردا : لباس بلند و جلو باز و بی‌دکمه / حذف لفظی فعل «داری» بعد از «بر دوش» / بر : سینه، آغوش / سرخ گل : گل سرخ (ترکیب وصفی مقلوب) / *برین : بالاین، برتر / آسمان برین : ترکیب وصفی / سرزمین : منظور جنوب لبنان / انقلاب زمین : منظور انقلاب جنوب لبنان / انقلاب آسمان برین : منظور ارزش‌های دینی و الهی

قلمرو ادبی : ردای حسین را بر دوش داری : کنایه از اینکه از امام حسین (ع) پیروی می‌کنی / خورشید کربلا : استعاره از امام حسین (ع) - تلمیح به واقعهٔ عاشورا / جناس تام : بر اول (حرف اضافه) و بر دوم (سینه) / تشخیص : خطاب قرار دادن جنوب لبنان - ردا بر دوش داشتن به جنوب نسبت داده شده - همچنین ضمیر تو برای جنوب به کار رفته - نسبت دادن سینه و آغوش به جنوب لبنان - فداکاری گل سرخ - ای سرزمین / خورشید کربلا را در بر داری : کنایه از عشق به امام حسین (ع) در وجودت است / سرخ‌گل : استعاره از جنوب لبنان / زمین و آسمان : تضاد / خوشه‌های گندم : استعاره از نسل مبارزان - نماد حاصلخیزی و برکت و فراوانی نعمت / پیامبران برمی‌خیزند : کنایه از مقدّس بودن سرزمین / زمین و خاک و گندم : تناسب

قلمرو فکری : تو را جنوب لبنان نامیدم / ای سرزمینی که پیرو امام حسین (ع) هستی / و عشق به امام حسین (ع) را در سینه داری / ای جنوب لبنان که مشغول فداکاری هستی / ای انقلاب زمینی که با ارزش‌های معنوی و الهی / پیوند خورده‌ای / ای سرزمینی که از خاک حاصلخیزت، خوشه‌های پربرکت گندم می‌روید / و از سرزمین مقدّس تو، پیامبران برانگیخته می‌شوند. **مفهوم :** پیروی مردم جنوب لبنان از امام حسین و عشق به او - فداکاری مردم جنوب لبنان - معنوی و الهی بودن انقلاب مردم لبنان - حاصلخیزی و برکت جنوب لبنان - مقدّس بودن لبنان و برانگیخته شدن پیامبران از این سرزمین

تو را جنوب نامیدم / ای کشتی‌های صیّادی که مقاومت پیشه کرده‌اید / ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده‌ای / ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده‌اید / ای روزهای عاشورا!

قلمرو زبانی : صیّاد : شکارچی / کشتی صیّادی : کشتی ماهیگیری / کشتی‌ها، ماهی، دفترها و روزها : منادا **قلمرو ادبی :** تشخیص و استعاره : ضمیر تو برای جنوب - کشتی‌های صیّادی و ماهی دریا و دفترهای شعر مقاومت بکنند - ای روزهای عاشورا / کشتی‌های صیّادی و ماهی دریا و دفترهای شعر و روزهای عاشورا : مجاز از همه چیز / کشتی و ماهی، دریا - دفتر و شعر : تناسب / ای روزهای عاشورا : تلمیح به «کُلُّ یومِ عاشورا و کُلُّ أرضٍ کربلا»

قلمرو فکری : تو را جنوب لبنان نامیدم / ای کشتی‌های ماهیگیری که مشغول مقاومت هستید / ای ماهیان دریا که مشغول مقاومت هستید / ای دفترهای شعری که پر از شعر مقاومت هستید / روزهای پر از مقاومت مردم جنوب لبنان مانند روزهای عاشورا است ⇐ **مفهوم :** مقاومت همه جانبه لبنان در برابر دشمن

تو را جنوب نامیدم / تو را آب‌ها و خوشه‌ها / و ستاره غروب نامیدم / تو را سپیده‌دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم / تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم / تو را پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم.

قلمرو زبانی : زاده شدن : تولد / ستاره غروب : سیاره ناهید / سپیده‌دم : سحرگاه، صبح زود / ترادف : پاک و پاکیزه / ارجمند : باارزش

قلمرو ادبی : تشخیص و استعاره : ضمیر تو برای جنوب / آب : نماد پاکی و حیات و زندگی / خوشه : نماد برکت و حاصل‌خیزی و فراوانی نعمت / ستاره غروب : نماد امیدواری و روشنایی (در میان تاریکی شب، این ستاره مانند روزه‌ای می‌درخشد) / سپیده دم : نماد امید و نویدبخش پیروزی و آزادی / سپیده‌دمی در انتظار زاییده شدن : کنایه از نزدیک بودن پیروزی / تشخیص و استعاره : نسبت دادن انتظار به سپیده‌دم - اشتیاق داشتن پیکر / تضاد : غروب و سپیده دم - زاده شدن و شهادت / تشبیه [تو (جنوب لبنان)] به [آب‌ها، خوشه‌ها، ستاره غروب، سپیده‌دم، پیکر]

قلمرو فکری : تو را جنوب لبنان نامیدم / تو را به دلیل پاکی، آب نامیدم و به دلیل بابرکت بودن، خوشه‌های گندم نامیدم / و به دلیل امیدبخشی، ستاره غروب نامیدم / تو را به دلیل نویدبخش آزادی و پیروزی بودن، مانند سحرگاهی در انتظار طلوع نامیدم / تو را پیکری مشتاق شهادت نامیدم / تو را انقلاب و دگرگونی و شگفتی و تغییر نامیدم / تو پاک و پاکیزه و باارزش و قوی هستی. **مفهوم :** ستایش جنوب لبنان - شهادت طلبی

تو را جنوب نامیدم / ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران / ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره فروزان / ای چون شمشیر درخشان / بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست / بگذار گرد و خاک قدم‌هایت را بگیریم.

قلمرو زبانی : برآمده : روییده / دیرین : قدیمی / مسافر دیرین : ترکیب وصفی / فروزان : درخشان، نورانی / ترادف : فروزان و درخشان / واژه دو تلفظی : روزگاران / خار : تیغ گیاه (هم آوا = خوار : پست و بی‌ارزش)

قلمرو ادبی : تشخیص و استعاره : ضمیر تو برای جنوب - نسبت دادن دست و قدم به جنوب لبنان / تشبیه : جنوب چون سبزه و ستاره و شمشیر / دفتر روزگاران : اضافه تشبیهی / مسافر دیرین : استعاره از جنوب لبنان / خار : استعاره از رنج و سختی و درد / بوسه بر شمشیر زدن : کنایه از تشکر کردن و احترام گذاشتن به مبارزان ظلم ستیز / گرد و خاک قدم‌هایت را بگیریم : کنایه از احترام و تشکر

قلمرو فکری : تو را جنوب لبنان نامیدم / ای سرزمینی که مانند سبزه از میان دفتر روزگاران (تاریخ) روییده‌ای / و ای سرزمینی که مانند مسافر قدیمی با سختی و رنج همراه بوده‌ای / ای سرزمینی که مانند ستاره، تابنده‌ای / و مانند شمشیر، درخشانی / بگذار به نشانه احترام و تشکر، بوسه زنیم به شمشیری که در دستان تو است و گردو خاک قدم‌های تو را پاک کنیم

مفهوم : ستایش جنوب لبنان و پایداری و رنج مردم

ای سرور باران‌ها و فصل‌ها، / تو را عطری نامیدم که در غنچه‌ها خانه دارد / تو را پرستو نامیدم / ای سرور سروران، /
ای برترین حماسه!

قلمرو زبانی : سرور : رئیس، بزرگ، پیشوا / *حماسه : دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود / برترین حماسه : بهترین شکل از دلاوری و شجاعت (ترکیب وصفی)
قلمرو ادبی : تشبیه : تو (جنوب لبنان) به عطر و پرستو / باران : نماد طراوت و شادابی و پاکی / فصل : نماد تغییر و دگرگونی / پرستو : نماد پیام‌آور بهار و آزادی / باران، فصل و غنچه - عطر و غنچه : تناسب / تکرار : سرور
قلمرو فکری : ای سرور و پیشوای باران‌ها و فصل‌ها / تو مانند عطری خوشبو هستی که در غنچه‌ها نهفته است / تو مانند پرستو هستی که پیام‌آور بهار و آزادی است / ای بزرگ بزرگان / ای بهترین شکل از دلاوری و شجاعت
مفهوم : ستایش جنوب لبنان

دریا متنی نیلگون است / که علی آن را می‌نویسد / و مریم هر شب، روی شن‌ها / به انتظار مهدی می‌نشیند / و گل‌هایی را می‌چیند / که از انگشتان شهیدان می‌رویند.

قلمرو زبانی : نیلگون : به رنگ نیل، آبی سیر / مرجع «آن» : متن / مریم : مادر حضرت عیسی (ع)
قلمرو ادبی : دریا مثل متن : تشبیه / تلمیح به داستان ظهور امام زمان (عج) و اینکه حضرت عیسی (ع) همراه امام مهدی ظهور خواهد کرد. / مهدی و انتظار - گل، چیدن و رویدن - علی، مریم و مهدی : تناسب / استعاره مکنیه : رویدن گل از انگشتان
قلمرو فکری : دریا مانند متن آبی رنگ است / که علی (ع) آن را نوشته / و حضرت مریم هر شب روی شن‌های آن / منتظر ظهور مهدی (عج) می‌نشیند / و گل‌هایی را که از انگشتان شهیدان می‌رویند، می‌چیند.
مفهوم : وجود انتظار موعود در تمام ادیان و ارتباط ادیان الهی با هم - شهدا زمینه‌ساز ظهور و آزادی

تاریخ، روزی، روستای کوچکی را / از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد / که «معرکه» خوانده می‌شود. / روستایی که با «صدر»ش، با سینه‌اش / از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد.

قلمرو زبانی : معرکه : نام روستایی در جنوب لبنان (معنی دیگر : میدان جنگ) / صدر : امام موسی صدر مبارز لبنانی (معنی دیگر : سینه، بالای مجلس، اول هر چیز) / *شرافت : ارجمندی، باسرف بودن / کرامت : بزرگی، جوانمردی، بخشنده‌گی
قلمرو ادبی : تاریخ چیزی را به یاد بیاورد : تشخیص / ایهام تناسب معرکه : ۱. نام زادگاه امام موسی صدر ۲. میدان جنگ با «دفاع کرد» تناسب دارد / ایهام تناسب صدر : ۱. امام موسی صدر ۲. سینه که با سینه و انسان تناسب دارد / روستا دفاع بکند : تشخیص / شرافت خاک : اضافه استعاری و تشخیص / سینه : مجاز از تمام وجود / خاک : مجاز از وطن و سرزمین / تکرار : روستا
قلمرو فکری : تاریخ، روزی، روستای کوچکی از روستاهای جنوب را به یاد خواهد آورد / که «معرکه» خوانده می‌شود. / روستایی که با رهبری امام موسی صدر و با تمام وجودش / از وطن شریف خود و بزرگی انسانیت دفاع کرد.
مفهوم : باقی ماندن نام لبنان و مقاومت مردمش در طول تاریخ - ستایش امام موسی صدر - ستایش دفاع از شرف و اعتبار وطن و وطن پرستی

سرورم! ای سرور آزادگان! / در زمانه سقوط و ویرانی / جز تو، کسی نمانده است / که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد / جز تو کسی نمانده است! / مگر تو! / مگر تو! / پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای!

قلمرو زبانی : سقوط : سرنگونی / نخل : درخت خرما / عَنَب : انگور / *تاکستان : باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند
قلمرو ادبی : نخل و عنب و تاکستان : نماد فراوانی و برکت و رونق - تناسب / درهای امید و روشنایی : ۲ مورد اضافه استعاره /
در امید را به روی کسی باز کردن : کنایه از امیدوار کردن کسی
قلمرو فکری : ای سرور من! ای سرور انسان‌های آزاده / در روزگار تباهی و فروپاشی / غیر از تو کسی نمانده است / که به زندگی
ما رونق و برکت و نشاط بدهد / جز تو کسی نمانده است؛ / جز تو! / جز تو! / پس به ما امید و روشنایی ببخش.

سمفونی پنجم جنوب : نزار قَبَّانی

➤ کارگاه متن پژوهی درس هفدهم

قلمرو زبانی

۱. اکنون بر پایه نمونه‌های داده شده، نمودارهای زیر را کامل کنید.
الف) تناسب : (عطر = گل، گلاب، شکوفه، مُشک) **ب) مترادف :** (کرامت = بزرگواری، سخاوت، جوانمردی، بخشنده‌گی)

۲. از میان موارد زیر، ترکیب‌های وصفی و اضافی را جدا کنید؛ سپس، هسته هر یک را مشخص نمایید.

«ستاره غروب، سرور آزادگان، مسافر دیرین، ماهی دریا، برترین حماسه»

ترکیب وصفی : مسافر دیرین (هسته : مسافر) / برترین حماسه (هسته : حماسه).

ترکیب اضافی : ستاره غروب (هسته : ستاره) / سرور آزادگان (هسته : سرور) / ماهی دریا (هسته : ماهی)

۳. در مصراع زیر، نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.

«پس، درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای.» در : مفعول / امید : مضاف الیه / روی ما : گروه متممی

قلمرو ادبی

۱. مصراع‌های زیر را با توجه به آرایه‌های «تشخیص، کنایه و تشبیه» بررسی کنید.

□ ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران. ★ چون سبزه : تشبیه / دفتر روزگاران : اضافه تشبیهی

□ ای کشتی‌های صیادی که مقاومت پیشه کرده‌اید! ★ ای کشتی - مقاومت پیشه کردن کشتی : تشخیص و استعاره

□ بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست. ★ بوسه زدن : کنایه از احترام و تشکر کردن

۲. کدام واژه مشخص شده، «استعاره» به شمار می‌آید؟ مفهوم آن را بنویسید.

«ای مسافر دیرین، بر روی خار و درد / ای چون ستاره، فروزان» ★ خار : استعاره از درد، رنج و سختی

۳. شاعر، «باران‌ها» و «فصل‌ها» را در کدام مفاهیم نمادین به کار برده است؟ باران‌ها : نماد طراوت و پاکی و رویش / فصل‌ها : نماد تغییر و دگرگونی

۴. از متن درس، دو نمونه مراعات نظیر بیابید. جواب : مراجعه به جزوه درس

قلمرو فکری

۱. دریافت خود را از سروده زیر بنویسید.

«تو را جنوب نامیدم / ... / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورده‌ای»

انقلاب مردم لبنان و مبارزات امام موسی صدر، با انقلاب آسمانی حضرت مهدی (عج) و آرمان‌های پاک الهی پیوند دارد.

۲. در سروده زیر :

«ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید / و پیامبران برمی‌خیزند»

الف) کدام سرزمین مورد خطاب است؟ سرزمین لبنان (جنوب لبنان)

ب) مقصود شاعر از مصراع‌های دوم و سوم چیست؟ مصراع دوم : برکت و حاصلخیزی / مصراع سوم : مقدّس بودن سرزمین

۳. از متن درس، مصراعی را معادل معنایی قسمت مشخص شده بیابید.

«تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم»

۱. ای سرخ‌گل که فداکاری پیشه کردی ۲. روستایی که با «صدر»ش، با سینه‌اش / از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد.

۴. قَبّانی در این بخش از شعرش بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟

«ای که ردای حسین بر دوش داری / و خورشید کربلا را در بر داری...»

پیروی از راه امام حسین (ع) و داشتن اهداف حسینی و عشق و ارادت به خاندان او.

گنج حکمت : مزار شاعر

تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرّین داشت - سرگرم اندیشه‌های دور و دراز خود - از میدان جنگ به گورستان می‌رفت و از اسب پیاده می‌شد و تنها در میان قبرها به گردش می‌پرداخت و هرگاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نامدار می‌گذشت، سر فرود می‌آورد و مزار او را می‌بوسید.

تیمور، پس از آنکه شهر توس را گشود، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و چون جذبه‌ای اسرار آمیز او را به سوی فردوسی می‌کشید، خواست که قبرش را بگشایند : «مزار شاعر غرق در گل بود.»

قلمرو زبانی : *لگام : افسار، دهنه اسب / زرّین : طلایی / نیاکان : پدران / مزار : قبر، مرقد، جای زیارت / گشود : تصرف کرد / جذبه : کشش / اسرار آمیز : ناشناخته
قلمرو ادبی : سر فرود آوردن : کنایه از احترام گذاشتن / بوسیدن مزار : کنایه از محترم و مقدّس شمردن / دست بر داشتن : کنایه از ترک کردن

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشورگشایی چون او چگونه خواهد بود. پس از راه قره‌قوم به سوی تاتار - آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است - روی آورد.

در برابر زائر نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید : «گور ستمگر غرق در خون بود.»

قلمرو زبانی : اندیشه : فکر، نگرانی / کشورگشا : فاتح / قره‌قوم : صحرایی در ترکمنستان / تاتار : مغولستان / آرمیده : خوابیده، خفته / زائر : زیارت کننده

قلمرو ادبی : زانو بر زمین زدن و سر فرود آوردن : کنایه از احترام گذاشتن / بر خود لرزیدن : کنایه از ترسیدن و اضطراب

فرانسوا کوپه

درس هجدهم : عظمت نگاه

ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی، دلم می‌خواهد که این کتاب شوق پرواز را در تو برانگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از این کتاب به خود پردازی.

قلمرو زبانی : ناتانائیل : نام یک مخاطب و شخصیت فرضی و خیالی / شوق : اشتیاق، میل و رغبت / برانگیزد : تحریک و ایجاد کند / به خود پردازی : به خودت توجه کنی؛ به خودشناسی پردازی / کاش : شبه جمله آرزو / ناتانائیل : منادا بدون حرف ندا

قلمرو ادبی : تشخیص : کتاب بیاموزد / مراعات نظیر : کتاب، خواندن و بیاموزد / به خود پردازی : کنایه از توجه کردن به خود و بررسی رفتار و کردار خود

قلمرو فکری : این کتاب در تو، اشتیاق و علاقه به تکامل و کمال گرایی را ایجاد کند - آرزو می‌کنم کتابم به تو یاد بدهد که بیشتر از این کتاب، به خودت توجه کنی و به خودشناسی پردازی.

مفهوم : اهمیت تکامل و کمال گرایی - تأکید بر «خودشناسی»

ناتانائیل، هر آفریده‌ای نشانه خداوند است؛ اما هیچ آفریده‌ای نشان دهنده او نیست. همین که آفریده‌ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار باز می‌گرداند.

قلمرو زبانی : ناتانائیل : منادا (بدون نشانه ندا) / آفریده : مخلوق / او : خداوند / معطوف : متوجه، متمایل / باز می‌گرداند : دور می‌کند / هر آفریده و هیچ آفریده : هر دو ترکیب وصفی هستند

قلمرو ادبی : تلمیح : عبارت «هر آفریده‌ای نشانه خداوند است؛ اما هیچ آفریده‌ای نشان دهنده او نیست»؛ اشاره دارد به آیه «لا تُدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» [سوره انعام - آیه ۱۰۳]

قلمرو فکری : ای ناتانائیل! هر مخلوقی، نشانه‌ای از وجود خداوند است؛ اما هیچ کدام نمی‌توانند خداوند را نشان بدهند و آشکار سازند. همین که مخلوق و موجودی مادی، نگاه ما را متوجه خود بکند، آن چیز ما را از خداوند دور می‌کند.

مفهوم : تجلی خدا در پدیده‌های هستی - ناتوانی مخلوقات در نشان دادن خدا - توجه به غیر خدا، باعث دوری از خدا می‌شود

خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور درآید، و «نیافتنی» است، و تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می‌رود که خود به دست دارد. هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید.

قلمرو زبانی : تصور : گمان، پندار / نیافتنی : دست نیافتنی؛ غیر قابل دست‌یابی / مانند خواهی بود : شبیه خواهی بود / در پی : به دنبال / خود به دست دارد : در دست خود اوست / همه جا و هر جا : هر دو ترکیب وصفی هستند

قلمرو ادبی : پارادوکس (متناقض نما) : خدا در همه جا هست، در هر جا ... و نایافتنی است / تلمیح : «خدا در همه جا هست، در هر جا ... و نایافتنی است»؛ اشاره به آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ» / تلمیح : «خدا در همه جا هست» و «هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید» اشاره دارد به آیه «فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فُتْمًا وَجْهَ اللَّهِ» (معنی : هر جا که رو کنید به سوی خدا روی می‌آورید)

قلمرو فکری : خداوند در همه جا حضور دارد، در هر جایی که تصوّر کنی، اما در عین حال غیر قابل دست‌یابی است و تو ای ناتانائیل، در راه شناخت خدا مانند کسی خواهی بود که برای هدایت خودش و پیدا کردنِ راهِ خود، به دنبال نوری می‌گردد که در دست خود اوست

مفهوم : حضور خداوند در همه جا - دست نیافتنی بودن خداوند - هدایت امری درونی است، نه بیرونی [برای هدایت باید از خودمان شروع نماییم؛ حقیقت در وجودِ خودِ ماست، باید تلاش کنیم و آن را بیابیم]

عبارت «خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصوّر آید»؛ ارتباط و تناسب معنایی دارد با بیت زیر : «غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور / پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را»

ناتانائیل همچنان که می‌گذری، به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن. به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست. ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، و نه در آن چیزی که بدان نگاه می‌کنی.

قلمرو زبانی : درنگ مکن : توقف نکن، نایست / گذرا نیست : ابدی و جاودانه است؛ نمی‌گذرد و تمام نمی‌شود ناتانائیل : منادا / بدان : به آن

قلمرو ادبی : نگاه کن : کنایه از «دَقّت و توجّه» / نگاه (ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد) : مجاز از بینش، طرز نگاه، طرز تفکر

قلمرو فکری : ای ناتانائیل! همان‌گونه که در حرکت هستی، به همه چیز دَقّت و نگاه کن و در هیچ جا توقف نکن. به خودت بگو که فقط خداست که ابدی و ماندگار است (همه چیز فانی و از بین رفتنی است). ای کاش بینش و نوع نگاه و فکر ما بزرگ و وسیع باشد، نه چیزهایی که به آن نگاه می‌کنیم.

مفهوم : حضور خداوند در همه جا - جاودانه بودن خداوند - فانی بودن همه چیز غیر خدا - اهمیت داشتن طرز تفکر و بینش و تغییر نوع نگاه خودمان به اطراف

عبارت «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه می‌کنی»؛ ارتباط معنایی دارد با : الف) چشم‌ها را باید شُست، جورِ دیگر باید دید «سهراب سپهری» - ب) «الهی به بهشت و حور چه نازم؛ مرا دیده‌ای ده که از هر نظر بهشتی سازم»

ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت. اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فُسر به فُسر. راست است که ما را می‌سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می‌آورد و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است.

قلمرو زبانی : *فُسر : عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می‌گردد / ترادف : شور و شوق / حذف به قرینه لفظی «وابسته است» بعد از «به فسر» / برایمان : برای ما (ما : متمم) / ارمغان : هدیه، رهاورد

قلمرو ادبی : تشبیه «اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسر به فسر» ← [نسبتِ اعمال ما به ما... مشبه / نسبت روشنایی به فسر ... مشبه به / وابسته بودن ... وجه شبه] / سوخته است : کنایه از رنج و عذاب و سختی کشیدن / مراعات نظیر : فسر و روشنایی

قلمرو فکری : ما مسئول کارهایی هستیم که انجام می‌دهیم (نتیجه اعمال ما، به خود ما باز می‌گردد)؛ همان‌گونه که درخشندگی و روشنایی فسفر، وابسته به خودش است. درست است که اعمال و کردار ما، باعث رنج و سختی ما می‌گردد؛ ولی باعث شکوه و بزرگی و درخشش ما می‌شود و اگر وجود ما ارزشی داشته باشد، به خاطر این است که نسبت به دیگران، رنج و زحمت بیشتری کشیده است.

مفهوم : هرکس مسئول کارهای خود است. اعمال ما هرچند رنج آور است، ولی باعث رشد و ارزشمندی ما می‌شود این عبارتها ارتباط معنایی دارند با :

«این جهان، کوه است و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا»

«هر که در این بزم مُقَرَّب تر است / جامِ بلا بیشترش می‌دهند»

«بسوزای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو / کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد» [مولوی]

نیکوترین اندرز من این است : «تا آنجا که ممکن است بارِ بشر را به دوش گرفتن».

آه چه می‌شد اگر می‌توانستم به چشمانم بینشی تازه ببخشم و کاری کنم که هرچه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می‌نگرند؛ آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.

قلمرو زبانی : اندرز : پند و نصیحت / بینش : بصیرت، شعور / نیلگون : به رنگ نیل، آبی سیر / بدان : به آن / آه : شبه جمله افسوس

قلمرو ادبی : بار را به دوش گرفتن : کنایه از کمک و خدمت کردن، یاری رساندن / بار : استعاره از مشکلات و سختی‌ها / مراعات نظیر : آسمان، نیلگون و صاف - آسمان، باران - چشم، بینش و می‌نگرند / تشبیه : چشمان (مشبه) - آسمان نیلگون (مشبه‌به) - صاف و روشن بودن (وجه شبه) - مانند (ادات تشبیه)

قلمرو فکری : بهترین پند من، این است : تا جایی که امکان دارد به مردم در هنگام مشکلات کمک کردن و یاری رساندن. آه! ای کاش می‌توانستم به چشم‌هایم، بینش و نگرشی تازه ببخشم و کاری کنم که چشمانم هرچه بیشتر به آسمان آبی رنگی شبیه شوند که به آن نگاه می‌کنند. آسمانی که پس از بارش باران، صاف و درخشان می‌گردد.

مفهوم : کمک و خدمت به دیگران - آرزوی داشتن نگرش و طرز فکر تازه و روشن‌بینی

ناتانائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده‌ام که انتظار می‌کشید؛ انتظارِ اندکی باران. گرد و غبار جاده‌ها زیاده سَبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا برمی‌خاست. زمین از خشکی تَرک برمی‌داشت؛ گویی می‌خواست پذیرای آبی بیشتر شود.

قلمرو زبانی : حذف به قرینه لفظی «می‌کشید» بعد از «اندکی باران» / برمی‌خاست : بلند می‌شد / گویی : انگار که / پذیرا : پذیرنده، خواهان

قلمرو ادبی : تشخیص : ۱. دشت انتظار بکشد ۲. زمین پذیرای آب شود / مراعات نظیر : گردوغبار - نسیم و هوا - هوا و زمین / تضاد : باران و خشکی - زمین و هوا / حُسن تعلیل : علّت ترک خوردن زمین برای دریافت آب بیشتر، بیان شده است.

قلمرو فکری : گرد و غبار جاده‌ها به دلیل خشکی و سبکی با کوچکترین وزش بادی، به هوا بلند می‌شد

مفهوم : خشکی زمین - انتظار باران

آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده دم می‌لرزید. ستاره‌ها یک یک، رنگ می‌باختند. چمنزارها غرق در شب‌نم بودند.

قلمرو زبانی : سپیده دم : صبح زود، سحرگاه / شب‌نم : قطرات اندک باران که هنگام شب، بر روی گل‌ها و گیاهان می‌نشینند
قلمرو ادبی : می‌لرزید : کنایه از ترس و نگرانی و اضطراب / رنگ باختن : کنایه از ناپدید شدن / غرق در چیزی بودن : کنایه از به شدت تحت تأثیر آن چیز بودن (غرق در شب‌نم بودن : کنایه از پُر از شب‌نم بودن) / مراعات نظیر : آسمان و ستاره‌ها - چمنزارها و شب‌نم - سپیده‌دم و آسمان / تشخیص و استعاره : ۱. آسمان در انتظار بود ۲. رنگ باختن ستاره‌ها / چمنزارها غرق در شب‌نم بودند : اغراق

قلمرو فکری : من آسمان را دیده‌ام که به شدت در انتظار فرارسیدن سحرگاه بود. ستاره‌ها یکی یکی ناپدید می‌شدند. چمنزارها پُر از شب‌نم بودند..

مفهوم : توصیف پایان شب و رسیدن صبح و روشنایی

ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگِ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منتظرِ هر آنچه به سویت می‌آید، باش و جز آنچه به سویت می‌آید، آرزو مکن.
 بدان که در لحظه لحظه روز می‌توانی خدا را به تمامی در تملکِ خویش داشته باشی. کاش آرزویت از سرِ عشق باشد و تصاحبِ عاشقانه؛ زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می‌آید؟

قلمرو زبانی : پذیرش : پذیرفتن، قبول کردن / *تملک : مالک شدن، دارا شدن [هم خانواده «ملک و مالک»] / تصاحب : صاحب شدن / ناکارآمد : بیهوده، بی‌فایده، ناقص / استفهام انکاری : به چه کار آید؟ = به کار نمی‌آید؛ به درد نمی‌خورد / مترادف : تملک و تصاحب / حذف به قرینه لفظی فعل «باشد» بعد از «عاشقانه»

قلمرو ادبی : رنگ چیزی گرفتن : کنایه از اثر پذیرفتن از چیزی، شبیه آن چیز شدن (رنگ هوس نگرفتن : کنایه از «از روی هوس نبودن چیزی»)

قلمرو فکری : ناتانائیل، ای کاش هیچ انتظاری در وجودت از روی هوا و هوس نباشد، بلکه فقط آماده پذیرفتن چیزی باشی که برایت پیش می‌آید. منتظرِ هرآنچه که خداوند برایت مُقدّر و تعیین کرده است، باش و غیر از آنچه برایت تعیین شده را آرزوی نکن. بدان که در تمامی لحظات می‌توانی خداوند را در وجودت داشته باشی. ای کاش آرزوهایت از روی عشق باشد و عاشقانه آن را به دست بیاوری؛ زیرا آرزوهای بیهوده، به هیچ دردی نمی‌خورد.

مفهوم : در برابر خدا و تقدیر او تسلیم باش - بی ارزش بودن هوا و هوس - غفلت از حضور خداوند در وجودمان - توصیه به داشتن آرزوهای عاشقانه

ناتانائیل، تنها خداست که نمی‌توان در انتظارش بود. در انتظارِ خدا بودن، یعنی درنیافتنِ اینکه او را هم اکنون در وجودِ خود داری. تمایزی میانِ خدا و خوشبختی قائل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده.

قلمرو زبانی : *تمایز : فرق گذاشتن، جدا کردن / قائل مشو : نپذیر، قبول نکن [قائل ← گوینده، سخنگو] - قلمرو ادبی : دم : مجاز از لحظه

قلمرو فکری : ناتانائیل فقط خداست که نمی‌توان منتظرش بود. منتظر خدا بودن یعنی اینکه تو نفهمیده‌ای که او همین الان در وجودت حاضر است. هیچ فرقی بین خدا و خوشبختی نیست و تمام خوشبختی و سعادت خود را در همین لحظه‌ای که در آن قرار داری بدان.

مفهوم : حضور همیشگی خداوند در وجود ما و بی‌خبری انسان‌ها از این موضوع - داشتن خدا و یاد او مساوی با خوشبختی است - لحظه حاضر را غنیمت دانستن

به شامگاه، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد و به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می‌شود. نگرش تو باید در هر لحظه نو شود. خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت درآید. سرچشمه همه دردسرها تو، ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی‌دانی که از آن میان، کدامین را دوست‌تر داری و این را در نمی‌یابی که یگانه دارایی آدمی، زندگی است.

قلمرو زبانی : شامگاه : هنگام شب / بایستی : باید / مرجع «آن» (در آن فرو میرد) : شامگاه / حذف به قرینه لفظی فعل «بنگر» بعد از «به بامداد پگاه چنان» / بامداد : صبح ، سپیده‌دم / پگاه : سحرگاه، صبح زود / مرجع «آن» (در آن زاده می‌شود) : بامداد پگاه / زاده: زاییده، متولد / نگرش : جهان بینی، دیدگاه، طرز فکر، نگاه

قلمرو ادبی : تضاد : شامگاه و بامداد - فرو میرد و زاده می‌شود / روز فرو میرد : کنایه از روز به پایان برسد

قلمرو فکری : به شب آن چنان نگاه کن که انگار روز باید در درون آن به پایان برسد و به صبح زود طوری نگاه کن که انگار همه چیز در آن دوباره متولد می‌شود. دیدگاه و نگاه تو باید هر لحظه تازه شود.

آن کسی عاقل است که با مشاهده هر چیزی شگفت زده شود [طبق عادت به پدیده‌ها نگاه نکند]. ای ناتانائیل، علت اصلی مشکلات تو، تنوع و گوناگونی چیزهایی است که داری. حتی نمی‌دانی که کدام یک از دارایی‌هایت را بیشتر دوست داری و این را درک نمی‌کنی که تنها ثروت انسان، زندگی اوست.

مفهوم : توصیه به داشتن نگرش و جهان بینی تازه و عادت زدایی در نگاه به پدیده‌ها - شگفت‌انگیز بودن همه پدیده‌های دنیا - زندگی تنها دارایی انسان است

برای من «خواندن» اینکه شن‌های ساحل نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام آن را حس کنند؛ به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواست به باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گستره تو دل‌انگیز است!

قلمرو زبانی : مرجع «آن» (آن را حس کنند) : شن‌های ساحل / *مبتنی : ساخته شده، بنا شده، وابسته به چیزی [هم خانواده «بنا، آبنیه»] / بی‌درنگ : فوراً، بدون معطلی / مهر : محبت، عشق، دوست داشتن / *نثار : پیشکش کردن، آفاندن / گستره : غرصه، میدان، ساخت

قلمرو ادبی : مراعات نظیر : شن، نرم و ساحل / چشم : مجاز از نگاه، نظر، عقیده / مهرم را نثار کنم : کنایه از عشق و محبت ورزیدن / حس آمیزی : زیبایی لطیف

قلمرو فکری : برای من، خواندنِ مطالبِ دیگران در مورد نرمی شن‌های ساحل کافی نیست؛ می‌خواهم خودم، نرم بودن شن‌های ساحل را تجربه کنم (می‌خواهم جهان را خودم درک کنم و بشناسم). به نظر من هر شناختی که بر اساس احساس و تجربه شخصی نباشد، بیهوده است.

هر پدیده‌ی زیبا و لطیفی را که در این جهان دیده‌ام، بلافاصله عاشقِ آن شده‌ام و به آن عشق ورزیده‌ام. ای زمین زیبا و پر از عشق، شکوفایی عرصه تو بسیار دلنشین و جذاب است.

مفهوم : تأکید بر تجربه‌های شخصی و دانش عملی (نه دانش‌های نظری و نقل قول از دیگران) - شناخت واقعی بر پایه احساس مستقیم شخص - زیبا و دلنشین بودن تمامی پدیده‌های جهان و نگاه عارفانه و زیبای نویسنده به پدیده‌ها

مآنده‌های زمینی و مآنده‌های تازه : آندره ژید

➤ کارگاه متن پژوهی درس هجدهم

قلمرو زبانی

۱. کدام واژه‌ها، در متن درس، برای شما جدید و غیرتکراری است؛ معنای هر یک را بنویسید. ناتانائیل : یک مخاطب خاص و شخصیت خیالی / معطوف : متوجه، متمایل / تملک : مالک شدن، دارا شدن / نیلگون : به رنگ آبی / مآنده : طعام

۲. یک بند بنویسید و در آن، سه نشانهٔ ندا به کار ببرید. پروردگارا! به داده و نداده و گرفته‌ات شکر؛ که داده‌ات نعمت، نداده‌ات حکمت و گرفته‌ات امتحان است. ای کردگار مهربان، تو بهترین پناه ما هستی و کلید تمام گنجینه‌ها در دست توست. یا خدا دستم را رها نکن.

۳. در جملهٔ زیر، نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

«ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت.» ناتانائیل : منادا / من : نهاد / شور و شوقی : گروه مفعولی

قلمرو ادبی

۱. عبارت زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده‌دم می‌لرزید. ستاره‌ها یک یک، رنگ می‌باختند. چمنزارها غرق در شب‌نم بودند.

انتظار کشیدن آسمان و رنگ باختن ستاره‌ها : تشخیص و استعاره / لرزیدن : کنایه از ترسیدن / رنگ باختن : کنایه از ضعیف شدن و رو به نابودی رفتن / چمنزارها غرق در شب‌نم می‌شدند : اغراق / غرق در چیزی شدن : کنایه از تحت تأثیر شدید چیزی قرار گرفتن

۲. در بند چهارم از متن درس، یک «کنایه» بیابید و مفهوم آن را بنویسید. سوختن : کنایه از رنج و عذاب کشیدن / بار کسی را به دوش گرفتن : کنایه از کمک به دیگران

قلمرو فکری

۱. نیکوترین اندرز نویسنده چیست؟ دربارهٔ آن توضیح دهید؟ بار بشر را به دوش گرفتن؛ زیرا تعهد، نوع‌دوستی و کمک به دیگران، مهم‌ترین وظیفهٔ هر انسانی است.

۲. نویسنده درباره «انتظار» چه دیدگاهی دارد؟ همه پدیده‌ها در انتظار هستند و اینکه انتظار باید پاک، عاشقانه، بدون چشمداشت و همراه با شوق باشد.

۳. هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از متن درس، تناسب معنایی دارد؟

□ به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

جواب : هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواست به باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گسترده تو دل‌انگیز است! (مفهوم مشترک : توجه به زیبایی معنوی در زمین)

□ بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی‌آتش، کسی را بوی عود آید

(*عود : درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد).

جواب : اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنائی فاسفر به فاسفر. راست است که ما را می‌سوزاند اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می‌آورد، و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت‌تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است. (مفهوم مشترک : سختی کشیدن، باعث ارزشمندی می‌شود)

□ غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

جواب : ناتانائیل، هر آفریده‌ای نشانه خداوند است اما هیچ آفریده‌ای نشان‌دهنده او نیست. همین که آفریده‌ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار باز می‌گرداند. خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور درآید. (مفهوم مشترک : حضور همیشگی خداوند در همه‌جا)

۴. کدام عبارت درس، با مفهوم آیه شریفه «لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارُ» (انعام، آیه ۱۰۳) ارتباط معنایی دارد؟
جواب : هر آفریده‌ای نشانه خداوند است اما هیچ آفریده‌ای نشان‌دهنده او نیست.

۵. جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد.» را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

جواب : هر دو عبارت به تغییر نگرش و نگاه انسان تأکید دارند؛ زیرا اگر سطحی‌نگر نباشیم و دیدگاه درستی داشته باشیم، حقایق زندگی را درست‌تر درک می‌کنیم و به زیبایی‌های پدیده‌های هستی بهتر پی می‌بریم.

۶. در متن زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟

برای من «خواندن» اینکه شن‌های ساحل نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام این نرمی را حس کنند؛ به چشم من، هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

جواب : نویسنده بر تجربه شخصی تأکید دارد؛ زیرا شناختی که بدون تجربه عینی باشد، ارزشی ندارد.

روان‌خوانی : سه پرسش

یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بداند چه وقت باید کارها را شروع کند، به چه چیزی توجه کند و به چه چیزی بی‌توجه باشد و مهم‌تر از همه، بداند که کدام کارش بیش از همه اهمیت دارد، در هیچ‌کاری ناموفق

نخواهد بود. پس در سرتاسر قلمرو خود چاووش در داد که هر کس به او پیاموزد که چگونه زمان مناسب برای هر کار را تشخیص دهد، چگونه ارزشمندترین افراد را بشناسد و چگونه از اشتباه در تشخیص مهم‌ترین کارها جلوگیری کند، جایزه‌ای بزرگ به او خواهد داد.

مردان اندیشه‌ور به دربار تزار رفتند و به پرسش‌های پاسخ‌های گوناگون دادند. برخی به نخستین پرسش تزار چنین پاسخ گفتند که برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار، باید برای کارها برنامه‌های روزانه، ماهانه و سالانه تهیه کرد و آنها را موبه‌مو اجرا نمود. آنان گفتند که این، تنها راه تضمین انجام هر کار در وقت مناسب آن است. برخی دیگر گفتند که از پیش تعیین کردن زمان انجام کارها ناممکن است و مهم این است که انسان با وقت‌گذرانی بیهوده، خود را آشفته نسازد؛ به همه رویدادها توجه داشته باشد و کارهای لازم را انجام دهد. گروه سوم معتقد بودند که چون تزارها هیچ‌گاه به جریان رویدادها توجه نداشته‌اند، شاید هیچ شهروندی به درستی نداند که هر کار را در چه زمانی باید انجام داد. چهارمین گروه گفتند که رایزنان در مورد برخی کارها هیچ‌گاه نمی‌توانند نظر بدهند؛ زیرا شخص بی‌درنگ باید تصمیم بگیرد که آنها را انجام بدهد یا ندهد و برای تصمیم گرفتن، باید بداند که چه پیشامدی رخ خواهد داد و این کار تنها از جادوگران برآید. پس، برای دانستن مناسب‌ترین زمان انجام هر کار فقط باید با جادوگران رای زد.

قلمرو زبانی : *تزار : پادشاهان روسیه در گذشته / *چاووش در داد : بانگ زد، جار زد، ندا در داد / اندیشه‌ور : اندیشمند / دربار : بارگاه، کاخ شاهی / تضمین : ضمانت کردن / *رایزن : مشاور، کسی که در کاری با وی مشورت کنند / پیشامد : رخداد، حادثه، اتفاق

قلمرو ادبی : موبه‌مو : کنایه از دقیق و با دقت / پرسش و پاسخ : تضاد / روزانه و ماهانه و سالانه : مراعات نظیر

پاسخ فرزنانگان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گونه‌گون بود. گروه اول گفتند که او بیش از همه، به دستیاران حکومتی‌اش نیازمند است. گروه دوم بر این عقیده بودند که وی بیش از همه به کشیشان نیاز دارد. گروه سوم گفتند که او به پزشکان خود بیش از همه محتاج است و گروه چهارم معتقد بودند که نیاز تزار بیش از هر کس به جنگاوران خویش است.

در پاسخ به سؤال سوم تزار در مورد مهم‌ترین کارها، گروهی دانش‌اندوزی را مهم‌ترین کار جهان می‌دانستند؛ گروهی دیگر چیره‌دستی در نظام را و گروه سوم پرستش خداوند را.

چون پاسخ‌ها ناهمگون بودند، تزار با هیچ‌کدام موافقت نکرد و به هیچ‌کس جایزه‌ای نداد. آنگاه تصمیم گرفت که برای یافتن پاسخ درست پرسش‌هایش با راهبی رای زند که در فرزنانگی نام‌آور بود.

راهب در جنگل زندگی می‌کرد؛ هیچ‌جا نمی‌رفت و تنها فروتنان را نزد خود می‌پذیرفت. پس، تزار جامه‌ای ژنده پوشید و پیش از رسیدن به کلبه راهب از اسب فرود آمد و تنها، با پای پیاده، به راه افتاد و محافظانش را در میان راه گذاشت. وقتی به کلبه رسید، راهب در جلو کلبه‌اش باغچه می‌بست. همین‌که تزار را دید سلامش گفت و باز بی‌درنگ به کندن گرت پرداخت. راهب ضعیف و باریک‌میان بود و وقتی بیلش را به زمین فرو می‌برد و اندکی خاک برمی‌داشت؛ به دشواری نفس می‌کشید.

قلمرو زبانی : فرزنانگان : حکیمان، دانشمندان / کشیش : پیشوای مذهبی، روحانی مسیحی / دانش اندوزی : کسب علم، علم اندوختن / چیره دستی : مهارت، زبردستی / ناهمگون : غیر یک نواخت، متفاوت / *راهب : عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه نشین / ژنده : کهنه، فرسوده / بی درنگ : فوراً، بی تأمل / کَرت : قطعه ای از زمین زراعت کرده و سبزی کاشته / «ش» در سلامش گفت : متَمِّم (به او سلام گفت)

قلمرو ادبی : باغچه بستن : کنایه از باغچه درست کردن / باریک میان : کنایه از لاغر / اول و دوم و سوم و چهارم : تناسب / نام آور بودن : کنایه از شهرت

تزار نزد او آمد و گفت : «ای راهب فرزانه، نزد تو آمده ام که به پرسشم پاسخ دهی : یکی اینکه، کدام فرصت را برای شروع کارها از دست ندهم که اگر دهم پشیمان شوم؟ دوم اینکه، کدام کسان را برتر شمارم و به آنان توجّه کنم؟ آخر اینکه، کدام کار از همه مهم تر است و بیش از همه باید به انجامش همّت کنم؟»

راهب به سخنان تزار خوب گوش فرا داد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندنِ کَرت را از سر گرفت.

تزار گفت : «خسته شده ای، بیل را به من بده تا کمکت کنم.»

راهب گفت : «متشکرم» و آنگاه بیل را به او داد و روی زمین نشست.

تزار پس از کندن دو کَرت از کار دست کشید و پرسش هایش را تکرار کرد. راهب باز پاسخ نداد اما از جا برخاست؛ به طرف بیل رفت و گفت : «حالا تو استراحت کن و بگذار...»

اما تزار بیل را به او نداد و به کندن ادامه داد. ساعتی از پس ساعت دیگر گذشت. آنگاه که خورشید در آن سوی درختان غروب می کرد، تزار بیل را در خاک فرو برد و گفت : «ای فرزانه مرد، پیشت آمدم تا به سؤال هایم پاسخ دهی. اگر نمی توانی، بگو تا به خانه برگردم.»

راهب گفت : «نگاه کن؛ کسی دارد آنجا می دود. بیا برویم ببینیم کیست.» تزار به اطرافش نگاه کرد و دید مردی دوان دوان از جنگل می آید. مرد، با دستانش شکمش را چسبیده بود؛ خون از میان انگشتانش جاری بود. او به سوی تزار دوید و بر زمین افتاد؛ چشمانش را بست؛ ناله ای آهسته سر داد و از هوش رفت.

تزار به راهب کمک کرد تا جامه مرد زخمی را درآورد؛ او زخمی بزرگ در شکم داشت. تزار زخم را خوب شست؛ با دستمالش و یکی از لباس پاره های راهب آن را بست اما خون همچنان از آن جاری بود. تزار بارها باند گرم و آغشته به خون را از روی زخم باز کرد و آن را شست و باز بست.

وقتی جریان خون متوقف شد، مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست. تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان موقع، آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد. تزار به کمک راهب، مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند. مرد زخمی همان طور که دراز کشیده بود، چشمانش را بست و آرام گرفت. تزار آن قدر از کارکردن و راه رفتن خسته شده بود که در آستانه در مثل مار چنبر زد و چنان آسوده به خواب فرو رفت که همه آن شب کوتاه تابستانی را در خواب بود. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد، مدّتی طول کشید تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه که در بستر خفته کیست؛ پس با چشمانی جویا او را ورنانداز کرد.

مرد همین که دید تزار از خواب برخاسته و نگاهی می‌کند، با صدایی ضعیف گفت : «مرا ببخش.»

تزار گفت : «تو را نمی‌شناسم و دلیلی برای بخشودنت نمی‌یابم.»

مرد گفت : «تو مرا نمی‌شناسی اما من تو را می‌شناسم. من دشمن تو هستم و قسم خورده بودم که به سبب کشتن برادر و ضبط دارایی‌ام از او انتقام بگیرم. می‌دانستم که تو تنها نزد راهب آمده‌ای؛ این بود که تصمیم گرفتم هنگام بازگشت بکشم اما یک روز تمام گذشت و پیدایت نشد. وقتی از کمینگاهم بیرون آمدم که بیابمت، به محافظانت برخوردم که مرا شناختند و زخمی‌ام کردند. از چنگشان گریختم اما اگر تو زخمم را نمی‌بستی، آن قدر از من خون می‌رفت که می‌مردم. من می‌خواستم تو را بکشم اما تو جان مرا نجات دادی. اگر من زنده ماندم و تو مایل بودی، وفادارترین غلامت خواهم شد و به فرزندانم نیز چنین خواهم گفت. مرا ببخش.»

قلمرو زبانی : *چنبر : دایره یا محیط دایره، دایره‌ای از چوب یا از جنس دیگر / جویا : جستجوگر / ور انداز کردن : بررسی کردن با نگاه

قلمرو ادبی : مثل مار چنبر زد : تشبیه / باز کرد و بست : تضاد / آب و خنک و نوشیدن : تناسب / از چنگ کسی گریختن : کنایه از نجات یافتن

تزار بسیار شادمان شد که به این آسانی با دشمنش آشتی کرده است و نه تنها او را بخشود بلکه به پزشک خویش و نوکرانش گفت که همراه او برگردند و قول داد که اموالش را پس بدهد. پس از اینکه مرد زخمی کلبه را ترک کرد، تزار برای یافتن راهب از کلبه بیرون رفت. می‌خواست پیش از بازگشت، یک‌بار دیگر از او بخواهد که به سؤال‌هایش پاسخ دهد. راهب در جلو باغچه‌ای که روز پیش بسته بود، زانو زده بود و در گرت‌ها سبزی می‌کاشت.

تزار به سراغ او رفت و گفت : «ای فرزانه مرد، برای آخرین بار از تو خواهش می‌کنم که به سؤال‌هایم پاسخ دهی.» راهب، همان‌طور که چمباتمه نشسته بود، به سر تا پای تزار نگاه کرد و گفت : «همین حالا به جواب سؤال‌هایت رسیده‌ای.»

تزار گفت : «چطور؟»

راهب گفت : «اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این گرت‌ها، تنهایم گذاشته بودی، آن شخص به تو حمله می‌کرد و از ترک کردن من پشیمان می‌شدی. پس، آن هنگام بهترین زمان برای کندن گرت‌ها بود و من مهم‌ترین کسی بودم که تو می‌بایستی به او توجه می‌کردی و مهم‌ترین کارت کمک به من بود. پس، زمانی که آن مرد دوان‌دوان آمد، بهترین زمان برای مراقبت تو از او فرا رسید؛ زیرا اگر زخمش را نبسته بودی، بدون آشتی با تو می‌مرد. پس، او مهم‌ترین کسی بود که باید به او توجه می‌کردی و آنچه کردی مهم‌ترین کار بود. اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است و مهم‌ترین کس آن کس است که اکنون می‌بینی؛ زیرا هیچ‌گاه نمی‌دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با آن روبه‌رو شوی یا نه و مهم‌ترین کار، نیکی کردن به اوست؛ زیرا انسان تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.»

قلمرو زبانی : چمباتمه : نوعی از نشستن که کف پا را بر زمین بگذارند و زانوهای را در بغل بگیرند.

سه پرسش : تولستوی

➤ درک و دریافت

۱. کدام شخصیت داستان، بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟ راهب؛ زیرا در کمال خونسردی و متانت به صورت عملی به پرسش‌های تزار پاسخ داد و او را قانع کرد.
۲. پاسخ شما به پرسش سوم تزار چیست؟ مهم‌ترین کار بشر، نیکی کردن به مردم و سود رساندن به انسان‌هاست.

نیایش : الهی

۱. الهی، به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی.
۲. الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.
۳. الهی، در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار، ما را دست گیر و به کرم، پای‌دار.
۴. الهی، حجاب‌ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

قلمرو زبانی : *حرمت : آبرو، ارجمندی، احترام / *عاجز : ناتوان، درمانده / *مرحمت : احسان، لطف، مهربانی / حجاب : پوشش، پرده / الهی : منادا و شبه‌جمله

قلمرو ادبی : ۱. خوانی و چنانی و می‌توانی : سجع مطرّف / تکرار : حرمت
۲. دانم و دارم : سجع - جناس ناقص اختلافی / دارم، دانم - دانم، دارم : قلب یا عکس
۳. مکار و منگار و مبار : سجع / تخم محبت - باران رحمت : اضافه تشبیهی / تخم محبت کاشتن : مهر و محبت کردن / کشت : استعاره از اعمال / باران رحمت بر کشت باریدن : کنایه از بخشش اعمال / ما را دستگیر : کنایه از کمک کردن / پای داشتن : کنایه از مراقب بودن یا استوار داشتن

۴. حجاب : استعاره از مشکلات و موانع / بردار و مگذار : سجع / جناس : راه و را
قلمرو فکری : ۱. خدایا! به احترام آن نام که تو صدایش می‌کنی و به احترام آن صفات مقدسی که داری، به ما کمک کن زیرا توانا هستی.

۲. خدایا! ناتوان و سرگردانم، از توانایی‌ها و دارایی‌های خود آگاهی ندارم و آنچه را که می‌دانم و می‌شناسم، در اختیار ندارم!
۳. خدایا! در دل‌های ما فقط عشق و محبت خودت را قرار بده و بر روح ما، فقط لطف و بخشش خودت را حک کن. اعمال ما را مورد لطف و احسان خودت قرار بده و به ما کمک کن و با بخشش خود، ما را در راه رسیدن به خودت، استوار و ثابت‌قدم نگه دار.
۴. خدایا! موانع وصال به خودت را از میان بردار و ما را به حال خودمان رها نکن.

مفهوم : خداوند قادر مطلق است - طلب کمک و عنایت از خداوند - سرگردانی و ناآگاهی انسان - طلب لطف و بخشش از خدا

خواجه عبدالله انصاری